



دکتر فاطمی: نوب آلودش را تیر باران کردند...

مجله سیاسی

جوان

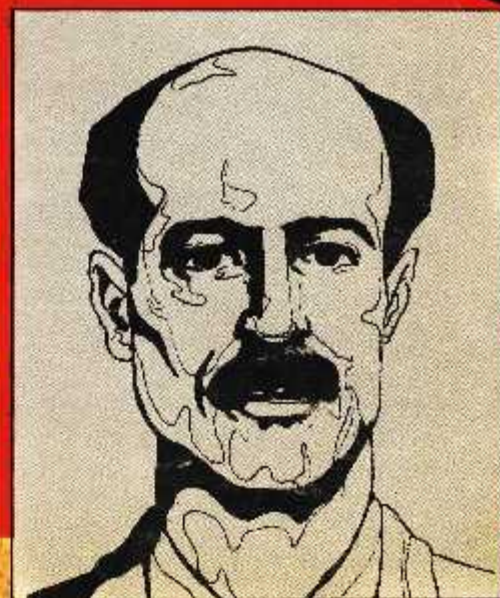
شماره هشتم - جمعه ۱۳۵۷/۱۱/۶ - بها ۵۰ ریال

آغاز بیداری
ضد استعماری...

آمریکایی‌ها ملشور



● روزیه: رگتویس امیرالایم را بهارزه درآورده...



همه کوارتز
همه سیکو
همه در حد اعلاى دقت.



ساعت کوارتز سیکو با دقتی یکصد برابر دقت ساعت‌های معمولی،

ساعتی که بایک باطری کوچک کار میکند

و تعویض باطری حتی توسط خود شما به سادگی انجام میگیرد.

آوا گستر

هدیه‌ای که سال‌ها می ماند

SEIKO
Quartz

روزی خواهد رسید که همه ساعت‌ها مثل سیکو ساخته شود.



جلوه‌گاه رخ او دیده من تنها نیست
ماه و خورشید همین آینه میگردانند
حافظ

هشدار، که اتحاد، همچنان يك ضرورت است

است که برای رسیدن به آن بهترین فرزندان این آب و خاک قربانی شده‌اند و با استقبال کلونه رفته‌اند و در سیاه‌چالها شکنجه شده‌اند تا اینکه انقلاب از مراحل ابتدائی و اولیه خود به مرحله امروزی برسد و سپس به پیروزی کامل و تام و تمام دست پیدا کند. نکته اساسی دیگر اینست انقلاب، مردم ما که با توانائی و قدرت رهبری شده است و وسعت و عظمت و دامنه آن بگونه‌ای بوده است که در کمترین زمان ممکن طومار حکومت استبداد را درهم نوردیده و سرعت حرکت آن نیز چنان شتابی داشته که جامعه جهانی را در برابر قدرت و استعدادهاى مبارزه ملت ما به شگفتی واداشته و طبیعی است که این توانائی که از متن جامعه ما برآمد، اگر یکپارچه نبود و اگر همه سخن واحد و مشترک برزبان نداشتند و اگر هدف اولیه آن، هدف همه نیروهای جنبش نبود؛ به یقین به چنین توفیق عظیمی دست نمی‌یافتیم و این نشانگر این امر است که همه گروهها در این حرکت عظیم نقش ویژه خود را داشته‌اند و بدیهی است که باید در فرای انقلاب نیز ارزش سهم و مبارزه تمامی گروهها شناخته شود و هر گروه و جمعیت و دسته‌ای احساس کند که بزرگداشت ارزش مبارزه‌اش در نزد ملت ایران محفوظ است و در این شرایط است که نیروها، باهمه اختلاف سلیقه‌ها و برداشتهائی که ممکن است داشته‌باشند، همچنان در راه تعالی ملت ایران و آب و خاکی که ایران نامدار متحد و یکپارچه باقی میماند و از این اتحاد و همبستگی و اتحاد است که معجزه‌ها برمی‌خیزد و آزادی جامعه و پیشرفت و بزرگی و تعالی آن تضمین میشود و در غیر اینصورت تردید نباید کرد که نیروی استبداد که اینک ضربات بسیار دیده است، مجال می‌یابد که دوباره بطرف مواضع از دست داده‌اش هجوم ببرد و خدای نخواستہ مدار حوادث و رویدادها پزیزان ملت ایران به چرخش درآید.

کند و بدیهی است که جوهر جنبش و خواست و هدف نهائی و اساسی انقلاب نیز همین بوده است و انقلاب نیز همین می‌خواهد که نظام دمکراسی، جایگزین نظام استبداد و اختناق گردد تا آنطور که در شان يك انسان آزاد و آزاده است، حرفها و سخنها و دیدگاهها گفته شود و سپس اکثریت مردم، که داور نهائی و تعیین‌کننده راه و روش و سیاستهای يك حکومت هستند، به قضاوت بنشینند و تصمیم خود را بازگو کنند و در این شرایط طبیعی است که نظر اکثریت قاطع و پذیرفتنی باید باشد ضمن اینکه اقلیت و اقلیت‌ها و هر حزب و جمعیت و گروه و دسته‌ای که در خدمت ارزشها هستند و در خدمت پرورش نهال آزادی، باید بی‌هیچ بیم و هراس و ترس از ایذاء و آزار، بتوانند نقطه‌نظرهای خود را بازگو کنند و برای اشاعه و تبلیغ درباره آن، مجال فعالیت داشته باشند. و این در حقیقت همان هدفی

اگر چه ملت در یکقدمی پیروزی نهائی ایستاده است، اما هشدار که هنوز گامهائی باقیست و هشدار که تا پیروزی نهائی همبستگی و اتحاد همه نیروهای ملی که در متن جنبش قرار دارند، امری حتمی و ضروری است. آنها که مسیر انقلاب و جوش و خروش مردمی و تبلور پیروزیها و پیشرفتهای آنرا دنبال می‌کنند، می‌دانند که تنها مرحله‌ای از انقلاب با پیروزی به پایان آمده است و با این پیروزی مقدماتی جنبش به دوره تازه‌ای وارد شده که در این مرحله همچنان باید دستها در کنار هم قرار داشته باشد و باید که از هر نوع افتراق و جدائی که می‌تواند به کالبد نیمه‌جان استبداد جانی دوباره بیخشد پرهیز شود و این را ما باینجهت یادآور می‌شویم که نشانه‌هایی از این دوگانگی که در روزهای اخیر بروز کرده است همه فرزندان معتمد و مؤمن را دل نگران کرده است و این برعهده رهبران نهضت است که با درایت این خطر را دریابند و در مورد آن هشدار بدهند، همچنانکه آنها باین امر بی‌توجه نبوده‌اند و شاهد بودیم که در مصاحبه‌ها، مقالات و سخنانی که بر زبان آورده‌اند، متذکر این نکته شده‌اند. و از همه مهتمتر اعلامیه‌های امام خمینی به روشنی این هشدار را دربر داشته است و چنین است مقالات و مصاحبه‌هایی که از دکتر سیدجوادى خواندیم و نیز از مرد آزاده «به‌آذین» که به روشنائی توجه داده بودند که در این مرحله از جنبش هر نوع دوگانگی غیرقابل توجیه است. بدیهی است که در فضائی که دمکراسی در آن دست مسلط داشته باشد و نیز در مرحله پیروزی نهائی انقلاب، که همه نهادهای دمکراتیک در جامعه مستقر میشوند، به حکم ضرورت و به فرمان آزادی، هرکس باید مختار باشد که موضع مردمی و مراعی خود را داشته باشد و بتواند حرفش را بزند و از تفکر و مشرب و نهادهائی که به آن اعتقاد دارد به‌سختی، و در گم‌ال آزادی، دفاع

مجله هفتگی

جوانی

«سیاسی - مردمی»

«فرهنگی - هنری»

از انتشارات شرکت سهامی جوان

صاحب امتیاز و مدیر:

حسین سرفراز

سر دبیر: ستار قاضی

معاون سر دبیر: ایرج جمشیدی

شماره هشتم - جمعه ششم بهمن‌ماه ۱۳۵۷

قیمت ۵۰ ریال

نشانی: خیابان آذربایجان - مقابل دانشگاه صنعتی تهران

خیابان نوردیده (انتهای خیابان)

کوچه رادور شماره ۷

نشانی پستی: منطقه ۱۷ صندوق پستی

۷۱۲۱۵۱

تلفن‌ها: ۹۶۴۴۶۴-۹۶۵۵۴۳

چاپ: شرکت انست (سهامی عام)

گزارش تلفنی از پاریس:

امام خمینی فرستاده ویژه «جوان» را در «نوفل-لوشاتو»

به حضور پذیرفتند

هفته گذشته ایرج جمشیدی معاون سردبیر «جوان» و فرستاده ویژه مجله به پاریس رفت و وی در آخرین ساعاتی که مجله به زیر چاپ میرفت از پاریس تلفنی اطلاع داد که به اتفاق «دکتر پرویز دانش کجوری» نویسنده و محقق و مبلغ اسلامی در ایتالیا، توفیق یافته است که در «نوفل-لوشاتو» محل اقامت امام خمینی، به حضور ایشان برسد و گفتگویی اختصاصی با معظم له داشته باشد. فرستاده ویژه «جوان» همچنین اطلاع داد که تلاشی خواهد کرد که گزارش مشروح خود را از این دیدار برای انتشار در شماره بعدی مجله به تهران بفرستد.

بعد از راه پیمائی...

● راه پیمائی عظیم روز اربعین و قطعنامه‌ای که در پایان آن صادر شد. برچهره نظام آینده سیاسی کشور پرتوی تازه افکند. این راه پیمائی که در تهران عظیم تر از روزهای تاسوعا و عاشورا برگزار شد، در سراسر کشور نیز با شعار برقراری حکومت اسلامی انجام گرفت و از آن پس رویدادها بسوی عملی شدن نظام تک‌رزه، شتاب افزودند و گرفت. و این شتاب در اعلامیه‌های امام خمینی که پس از این راه پیمائی انتشار یافت متبلور بود: در لحظاتی که این نوشته حتمی میشود. فضای تحولات در دو مسیر حرکت می‌کند. اول اینکه اعلام رسمی نظام جدید حکومت، امری است که تنها به اندکی زمان نیاز دارد و این زمان نیز اختصاص به بحث و تبادل نظر یافته است، که جایگاه گروه‌هایی که در مجموع نهفت را شکل بخشیدند در شورای موقت انقلاب مشخص شود. حرکت دیگر نیز در جهت یافتن شیوه عملی اعلام و استقرار رسمی نظام حکومتی جدید است. گزارشها حکایت از این داشت که بازگشت امام خمینی پس از ۱۵ سال مبارزه در تبعید امری است مسجل شده و احتمالاً اعلام رسمی جمهوری اسلامی نیز مقارن با بازگشت ایشان عملی میشود. در همین حال دولت بختیار نیز در موضع و یزهای قرار داشت...

دولت بختیار و...

● در حالی که استقرار نظام جدید جمهوری بعنوان امری که اعلام آن تنها به اندکی زمان نیاز دارد، مورد بحث بود. شاهپور بختیار در مصاحبه‌های اعلام کرد که در صورت استعفا به ارتش اطلاع خواهد داد که دیگر تمهیدی در قبال وی و دولت او ندارد و سپس در پاسخ‌هایی دیگر که اگر وی استعفا دهد چه خواهد شد، بختیار به روشنی گفت در اینصورت ارتش زمام کار را بدست خواهد گرفت. این سخنان نخست‌وزیر قرائینی بدست داد که هنوز در چشم «مخافلی» احتمال یک کودتای نظامی منتفی نیست و نیز این سخنان در شرایطی بر زبان آمد که گدازه‌های می‌گوید بختیار دارد تلاشی می‌کند که شاید در جبهتی که سیاستهای اعلام شده او می‌گوید، به پیش برود و احتمالاً بر مشکلاتی که

با وجودیکه کوشش میشد که این بحث‌ها، منجر به اختلاف علنی نگردد. با اینهمه نشانه‌هایی بروز کرد که حکایت از اختلاف نظر میکرد. البته ناظران این اختلاف نظر را امری قهری توصیف می‌کردند اما در عین حال بسیاری را عقیده بر این بود که هنوز برای تظاهر و بروز این اختلاف نظرهای عقیدتی زود بوده است. در هر حال ناظران معتقد بودند که باید در انتظار پی آمد افتراق در شکل‌پذیری حرکت‌های آینده جنبش بود.

و ارتش...

● نکته دیگر این پرسش است که وضع ارتش چگونه است و چگونه خواهد بود. در این زمینه می‌توان گفت که ارتش هم اکنون با سیاستهای دولت بختیار همگام است. اما اینکه در صورت عدم توفیق بختیار چه خواهد کرد، این سؤال مسئله مهمی است که در تجزیه و تحلیل آن «بوی خوشی» را به‌نماغ نمرساند. بخصوص که اگر شایعات مربوط به «کودتا» از حد شایعه نخواهد فراتر برود.

سیاستهای خارجی و...

● در کنار حوادث سیاسی در داخل کشور، در خارج از ایران نیز مسایل ایران ایاتک بعنوان یک ارولیت مورد نظر و بحث و زمینه فعالیت غرب و نیز شرق است. شوروی بخش مخصوص بخود را دارد و بنظر میرسد که هنوز «یکی به نعل میزند و یکی به میخ». اما قرائن نشان می‌دهد که آمریکا با حیرت متوجه عمق و عظمت جنبش ایران شده‌اند و تمام تلاش خود را بر این روال قرار داده‌اند که شاید بتوانند «چیزهایی» را، اگر نه همه چیز، که به‌منافع آنها مربوط میشود و نیز به‌موقع «ژئوپولیتیک» ایران، نجات بدهند. با اینهمه هنوز لحن سخت‌گویی آمریکائی وضوح و روشنی را ندارد و بنظر میرسد که سرگیجه آنها ادامه دارد. کشورهای منطقه نیز در عین حال که چندان دل خوشی از تحولات ایران ندارند، سعی می‌کنند وضع خود را با شرایط جدید منطبق سازند و در این حال ایران و حوادث آن همچنان در صدر گزارشهای خبری کلیه وسایل ارتباط جمعی قرار دارد.

در برابر دارد فائق آید. در همین حال اعلامیه‌هایی که از سوی جامعه روحانیت انتشار می‌یافت، تاکید بر حفظ آرامش و نظم و جلوگیری از هرج و مرج داشت و این میرساند که گفته بختیار که از برخی موافقت‌های ضمنی برخوردار است بی‌اساس نیست. قرائن دیگر می‌گوید که تلاش میشود که ضمن مذاکره با مقامات ارتش راه‌حلی پیدا شود که موافقت آنها با دولت بختیار به موافقت با استقرار یک نظام جمهوری تبدیل شود و برای همین هم بود که رهبران جنبش هشدار می‌دادند که از هر نوع اقداماتی که منجر به درگیری گروه‌های اجتماعی یا ارتش بشود. خودداری گردد. در همین حال کوشش برای پایان یافتن نسبی برخی اختصایبها که مورد تأیید روحانیت نیز بود. روزه‌ای برمی‌تاباند که شاید بختیار بتواند یک وضع عادی، اگرچه نسبی باشد، به کشور بازگرداند. در هر حال دینامیسیم، حوادث و رویدادها و ملاقاتها و مذاکرات چنان چندجانبه و در عین حال پیوسته است که به‌روشنائی نمی‌توان از تجزیه و تحلیل آن بیک نتیجه نهائی و روشن رسید.

شورای سلطنت و بختیار...

● در متن رویدادها و تحولات سیاسی و به‌دنبال اعلام صریح امام خمینی دایره به‌تسرد پارلمان و اعلام غیرقانونی بودن شورای نیابت سلطنت وضع این دو نهاد نیز بصورت مخصوص درآمد. استعفای برخی از نمایندگان و تردیدی که در مجلس شورا سایه افکن شد و همچنین سفر رئیس شورای نیابت سلطنت به پاریس و سپس خودداری امام خمینی از پذیرفتن رئیس شورا و عدم مذاکره با نامبرده. سرلشست شورا را نیز در پرده ابهام قرار داد. و همچنین در برابر گفته صریح نخست‌وزیر که مذاکرات پاریس بی‌فایده مردم خواهد بود، علامت ستوالی قرار داد که هنوز جواب آن روشن نیست.

نشانه‌های افتراق...

● هفته، همچنین هفته طرح این مسئله نیز بود که «چپ» از قطعنامه روز راه پیمائی راضی نیست و به‌دنبال آن دامنه بحث در محافل مختلف و بخصوص در سطح دانشگاهها وسعت یافت. و

بختیار مقاومت می کند

«پشت پرده ایها» در اوایل این هفته زمره می کردند که همه قرائن گواهی می دهد که شهپور بختیار مصمم است در برابر اعلام شورای انقلاب اسلامی مقاومت کند و بهیمن ملاحظه هم پیش بینی می شود که هفته ای که در پیش است یکی از پرماجرترین هفته های سیاسی کشور باشد.

«پشت پرده ایها» همچنین می گویند برنامه ها و اقدامات بر اندازی به اوج خود خواهد رسید و احتمالاً منجر به درگیری های خشونت بار نیز خواهد شد منابع نزدیک به نخست وزیر می گویند که وی به پشتیبانی ارتش از سیاست های خود اطمینان خاطر دارد و با همین پشتوانه است که می خواهد مقاومت کند از سوی دیگر از لحن مصاحبه رادیو تلویزیونی بختیار و نیز پیام های رادیویی که فرستاده است چنین مستفاد می شود که وی گمان دارد که یک اکثریت خاموش در حال برآمدن است که بسوی وی گرایش خواهد داشت نکته دیگری که مایه دلگرمی دولت بختیار است اینکه به وجود قطع صادرات و درآمد نفت برای چند ماه منابع مالی دولت تکافوی تعهدات و پرداخت هایش را دارد و همین ظاهراً موجب دلگرمی نخست وزیر شده است ضمن اینکه متقابلاً فشارهای فلج کننده نیز به اوج خود خواهد رسید.

عکس العمل فوری

پشت پرده ایها پیام نخست وزیر و نیز مصاحبه رادیو تلویزیونی او را که در همان شب اعلام خبر بازگشت امام خمینی پشت سر هم از شبکه رادیو تلویزیونی بخش شد به عنوان عکس العمل فوری دولت تلقی کردند که این عکس العمل بلافاصله بعد از تشکیل اولین جلسه شورای سلطنت بروز کرد که برای پشت پرده ایها بسیار پر معنی بود.

بر کناری خوش کیش

پشت پرده ایها خبر می دهند که بزودی خوش کیش مدیرکل بانک مرکزی از کارکنان گذشته خواهد شد چون سواي آنکه نام ایشان در لیست خروج ارز خودنمایی میکرد اصولاً هیئت بازرسی دادسرای تهران معتقد است که به بهانه های مختلف خوش کیش از همکاری با آنها دریغ ورزیده است و حتی به این بهانه که حساب های بانکی افراد جزء اسرار بانکی بشمار میرود سعی کرده است تا از دسترسی مأموران دادسرا به واقعیت خروج ارز جلوگیری کند.

شایعه کودتا برای چیست؟

پشت پرده ایها میگویند برخلاف آنچه که شپورت دارد مساله کودتا را نباید زیاد جدی گرفت چرا که به این شایعه دستجات بخاطر حفظ منافع خودشان دامن میزنند دولت بختیار از کودتا صحبت میکند تا مخالفان را از ترس این لولو، سرچاشان بشناسد و مخالفتشان را تعدیل کند. وابستگان رژیم مرتباً از کودتا حرف میزنند تا به اصطلاح روحیه طرفداران رژیم را تقویت

کنند گروههایی نیز که در صف مخالفان هستند این شایعه را قوت میدهند تا مردم همیشه در هشپاری و آمادگی کامل بسر برند تا همانند ۲۸ مرداد ۴۲ غافلگیر نشوند.

اما باید دانست که اصولاً طرح مساله کودتا، به تنهایی و سوسه انگیز خواهد بود و باید از آن ترسید که مبادا این شایعات گروهی از افسران را به هوس کودتا بیاندازد و همه حساب های برنامه ریزان داخلی و خارجی را بهم بریزد و ناگهان شب بخوابند و صبح فردا با چند سر باز «کودتا» کنند، کودتایی که کودتاهای دیگری بدنبال خواهد داشت.

تجزیه ایران در مرحله تجزیه

در روزهای گذشته ناگهان خبری منتشر شد که بر اساس آن طرفداران جلال طالبانی به روستاهای مرزی ایران حمله کرده اند و آنها را متصرف شده اند.

پشت پرده ایها میگویند این هم یکی دیگر از توطئه های بین المللی است که از یکطرف مخالفان را بخاطر ترس از تجزیه ایران، آرام سازند و از سوی دیگر اگر نتوانستند کنترل دولتهای آینده ایران را بدست گیرند و همچنان تسلط خودشان را بر سیاستهای ایران حفظ کنند، زمینه را برای تجزیه مناطق حساس از کشور آماده سازند.

اما پشت پرده ایها میگویند این توطئه هم نقش بر آب خواهد شد چون وقتی که رژیم و حامیان بین المللی آن ادعا میکنند که ارتش ایران فویترین ارتش منطقه بشمار میرود بنابراین مساله ای برای نگرانی و اضطراب وجود نخواهد داشت چون این ارتش با تکیه به قدرت جنگی خود به آسانی میتواند شورشیان آنطرف مرز را سرکوب سازد و اگر در سرکوبی آنها دچار تزلزل شود که غرور خود را از دست خواهد داد. و این چیزی است که بیچوجه مورد پسند فرماندهان ارتش نخواهد بود.

مجازات سخت، قطعی است

پشت پرده ایها با توجه به فضای موجود کشور و مسیر حوادث و تحولات برای مقاماتی که هم اکنون در بازداشت هستند سرنوشت سختی را پیش بینی می کند و حتی برای چند تن از آنها مجازات اعدام را هم منتفی نمی داند. نظر بر این است که این مقامات بخصوص «هویدا» و «قصیری» در هر حال به کیفر سختی خواهند رسید، چه دولت بختیار بتواند مقاومت کند و بر سر کار بماند و چه نظام جمهوری مستقر گردد و در هر دو این احوال کیفر شدید مقامات بازداشت شده حتمی است. «پشت پرده ایها» همچنین بر این امر اشاره دارند که نه تنها مقاماتی که هم اکنون در زندان هستند آینده تیره و تار دارند بلکه گروه دیگری در بخش خصوصی و دولتی و از آن جمله اکثریت کسانی که در دوران ۱۵ ساله مقام وزارت و دیگر مقامات حساس را به عهده داشته اند نامشان در فهرستی است که به زندان و سپس به محاکمه کشیده خواهند شد و در آینده ای که زیاد دور نخواهد بود در کنار تحولات مریخ سیاسی کشور محاکمه و مجازات این گروه نیز در دستور کار خواهد بود.

دیدار صاحبان صنایع از دکتر کریم سنجایی

پشت پرده ایها خبر می دهند که به توصیه سناتور ضیایی روز چهارشنبه گذشته جمعی از صاحبان صنایع دیدار آقای دکتر کریم سنجایی میروند تا شاید نظر جبهه ملی را نسبت به خود جلب کنند.

هدف اصلی از این دیدار، جلب نظر جبهه ملی برای شکستن اعتصاب کارکنان گمرک، بانکها و صنایع بوده است

این گروه قیلاً هم به قم رفته بودند و تلاش های زیادی را برای جلب نظر مثلث روحانیت قم معمول داشته بودند که به نتیجه نرسید همچنانکه از دفتر دکتر سنجایی هم یادست خالی مراجعت کردند.

ادارات حفاظت که در ابتدا ظاهراً برای «حفاظت محیطی» سازمان‌های دولتی تشکیل شده بود. بعدها بصورت‌شعبه‌ای از «سواک» درآمد و کارهای مربوط به سازمان اطلاعات و امنیت را انجام میداد و برای کارمندان خود به پرونده‌سازی و پاپوش‌دوزی میپرداخت عجب‌تر آنکه مدیران کل این ادارات غالباً از افسران سواک انتخاب شده بودند.

شوراهای خلق و امور شهرها

● این روزها در بسیاری از شهرهای دور و نزدیک مملکت، شوراهای خلقی تشکیل شده و حل بسیاری از مسائل را مثل حفظ نظم، مقابله با هجوم جنایت‌دستان، جلوگیری از سرقت و دزدی، توزیع نفت و بنزین و خواروبار و مواد غذایی کمیاب را راساً بهمه گرفته‌اند.

روزنامه‌ها و...

● روزنامه‌های خبری صبح و عصر اینک با مسئله تازه‌ای روبرو شده‌اند و آن فشار گروه‌های سیاسی است که مایل هستند این روزنامه‌ها برداشته‌بانی داشته باشند که گرایش آن بیشتر متوجه نمایلات آن گروه‌ها باشد. این فشارها دارای تظاهراتی هم بود که بیشتر متوجه روزنامه‌های کیسان و آیندگان شده بود. بصورتی که گفتگوی تحریم این دوروزنامه نیز مطرح شده بود. «حواشی‌نویس» با توجه به همین ملاحظات می‌نویسد. در حال حاضر چنین تفسیر میشود که گرایش اطلاعات بیشتر بسوی گروه‌های مذهبی است و گرایش کیسان و آیندگان بسوی گروه‌های «چپ» و این درحالی است که کارگزاران این روزنامه‌ها به تاکید می‌گویند که عموماً روش بیطرفی را دنبال می‌کنند.

تا آن زمان...

● بدنبال حرکت‌هایی که به‌زبان فشار به روزنامه‌های خبری توصیف شده، «حواشی‌نویس» می‌نویسد که تا زمانیکه احزاب و جمعیت‌های سیاسی به بنیاد تشکیلات خود نپرداخته و طعنا روزنامه‌ای برای نشر عقاید و افکار خود و بعنوان ارگان در اختیار نداشته باشند. شاهد این نوع فشارها خواهیم بود. زیرا که در حال حاضر تنها روزنامه‌های خبری هستند که باید جور انعکاس همه‌ی رویدادها و نیز نشر مقالات عقیدتی را بکنند.

رابطه تیره میشود

● سخنان شاهپور بختیار که از روزنامه‌ها بعنوان مزدور دولتهای ۲۵ سال اخیر نامبرد در میان مطبوعات نیز انعکاس ناهنجار و تلخ بجای گذاشت و همچنانکه اتهام «سواک‌گری» بودن به لیدران اعتصاب کارکنان سازمان رادیو و تلویزیون، چنین ناهنجاری را قبلاً برجای گذاشته بود و حواشی‌نویس می‌نویسد، باید منتظر بود که رابطه دولت بختیار که چندان با مطبوعات نیز حسنه نبوده است، تیره‌تر گردد. اما ظاهراً دولت در وضعی است که دیگر به این سایه توجیبی ندارد.

کاهش و افزایش تیراژ

● «حواشی‌نویس» می‌نویسد، تیراژ روزنامه‌هایی که در ایام توقف انتشار روزنامه‌های خبری به میزان قابل توجه و بعضاً غیر قابل باوری رسیده بود. پس از انتشار مجدد روزنامه‌های خبری به سطحی رسیده است که بهیچوجه قابل توجه نیست و این کاهش تیراژ گاه تا میزان نود درصد رسیده است. در همین حال براساس واقعات تیراژ مجلات هفتگی از این ماجرا مستثنی است زیرا هم‌اکنون مجلات فردوسی، سیندوسیاه، تهران‌بصورت (و اگر حمل بر خودستایی نشود، «جوان») در سطحی است که بنوبه خود يك رکورد محسوب میشود.

جواد شهرستانی؛ از کجا آورده است؟

تقسیم پست‌های نان و آبدار بین خویشان و بستگان از شگردهای مدیریت (!) جواد شهرستانی، شهردار فعلی تهران است. و حضرت ایشان چه آن موقع که وزیر راه بود و چه هم‌اکنون که شهردار پایتخت است، این شیوه را اعمال کرده است. چنانکه در اولین روزهایی که شهردار تهران شده، پس عمویش سرتپ شهرداری را به ریاست راهنمایی و رانندگی برگزید. در زمان وزارت راه نیز عده کثیری از افراد فامیل، که شامل پسرعموها، پسرخاله‌ها، باجناق‌ها، و دامادهای خانواده‌اش می‌شد، در مشاغل معاونت، وزارت، مدیرکلی، و غیره قرار داد که چند نفر از آن‌ها در راه آهن، نقش واسطه را بازی می‌کردند.

«حواشی‌نویس»، کازم شهرستانی، تاج‌بخش، امیرصدیقیانی، کافی، ابوالفضل شهرستانی، ایرج مهاجر، سرهنگ بازنشسته خادمی، طابیز و موسوی‌نسل را از جمله همین پسرعموها، پسر خاله‌ها، دامادهای... و بالاخره باجناق‌های شهرستانی می‌داند، که حداقل سست آن‌ها، مدیرکلی در وزارت راه و یا سازمان‌های تبعه و از آن جمله راه آهن بوده است.

«حواشی‌نویس» اضافه می‌کند که معلوم نیست با استقرار این همه قوم و خویش در راه آهن و دیگر سازمان‌های وزارت راه، چگونه است که شهرستانی از سوءاستفاده‌ی وحشتناک در خرید کامیون‌ها، و تریلرها، و توربین‌ترین‌ها و ۲۲۰ هزار تن زیل و همچنین خرید ورزشگاه آبادآه که در هر کدام از این معاملات میلیون‌ها دزدی و غارت شده، اطلاع پیدا نکرده است. جز اینکه بگوئیم، یا این اقوام به شهرستانی نانو زده‌اند، و خودشان تنها تنها خورده‌اند، و یا اینکه یواشکی اطلاع داده‌اند و شهرستانی هم چون برای کسب ۶۶ میلیون تومان‌اش در شمیسان احتیاج به مختصر درآمدی داشته سکوت را لازم دانسته است. و البته حالا که خیلی از پرونده‌ها رو می‌شود، لابد، یک اتفاق هم برای شهرستانی، در همان جایی که هریداً بر سر می‌برد، برای ایشان هم رزور کرده‌اند...

ورود مبهمانان ناخوانده

● «حواشی‌نویس» می‌نویسد، هفته گذشته یک گروه صدو چند نفری از ماموران کارگشته و متخصص مبارزات خیابانی به تهران و از فرودگاه نیز آنها را مستقیماً به یکی از هتل‌های معروف و بزرگ برده‌اند.

به حواشی‌نویس گفته‌اند که این گروه ماموریت خاصی را دنبال میکنند چرا که قبل از آنها، دو گروه مطالعاتی دیگر هم به تهران آمده بود که حاصل آن تغییر روش دول غرب نسبت به رژیم ایران بود.

ظاهراً عمده‌ترین ماموریت این گروه هنگامی انجام خواهد گرفت که احساس کنند دولت بختیار با شکست روبرو شده و یا در آستانه سقوط قرار گرفته است.

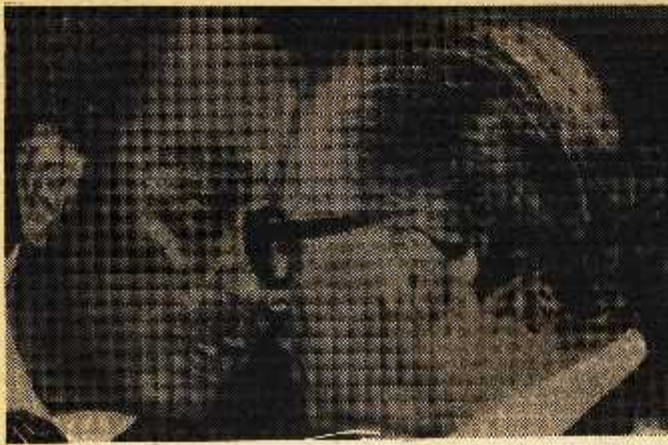
آموزش و پرورشی‌ها «تمکین» نمی‌کنند

● حواشی‌نویس، اطلاع یافته است که در چند هفته گذشته گروهی از مدیران کل آموزش و پرورش و روسای نواحی ایمن وزارتخانه از کار کناره گرفته‌اند چرا که کارمندان آموزش و پرورش آنها را «قبول» ندارند و دستورایشان را تمکین نمی‌کنند باید دانست که این «مقامات» در دولتهای گذشته «منصوب» شده بودند.

انحلال ادارات حفاظت

● گویا براساس دستور محرمانه «نخست‌وزیر» قرار شده است که ادارات «حفاظت» در کلیه سازمان‌های دولتی منحل شود.

بحران بعدی: کجا..؟



● سادات: نفر چندم؟

درونی دارد و نه موافقت بسیار در داخل و نه از افکار عمومی مردم منطقه برخوردار است تا کسی می تواند سقوط نکند، بدان پاسخ می گوید.

عزیز دردانه امپریالیسم

نگاهی به حوادث دوره ای اختصار امپراطوری عظیم «عثمانی» و کفتاران امپریالیستی که بر سر خوان نعمتش نشسته بودند و به تقسیم میراثش دست زده بودند، بخوبی میزان شرعی بودن وجود فرزندخوانده ای امپریالیسم بین المللی - حکومت اسرائیل - را در سرزمین های عربی می تواند توجیه کند؛ فرزند خوانده ای که تنها اشاراتی چند در کتاب عهد عتیق را به سرزمین موعود آنها ضمن اسطوره ها، سند مالکیت خود در سرزمین های عربی می داند و با چنین سند محکمی بر آن است که پس عموها، نه فقط وجود وی را برسمیت بشناسند که برایش مرزهای امن نیز قائل شوند و بالاتر از این همگی به اجبار باید با وی ارتباط سیاسی و فرهنگی دوستانه (!؟) برقرار کنند....

فروش نفت

وابستگی بسیاری که پس از کودتای ۲۸ مردادماه بیسن حکومت ایران و واشنگتن مشاهده میشد، ایران را بر آن داشت که این فرزند خوانده ای غیر شرعی امپریالیسم بین المللی را - که چون خدای در این منطقه به چشم اعراب هم کیش ما می رود - عزیز بدارد، و نه فقط نیازهای ویرا از نفت و پتروشیمی پاسخ گوید که بسیاری از طرحهای کشاورزی و صنعتی ما را نیز بوسیله ای عمال مزدور صهیونیسم پیاده کند و از این رهگذر ریل های نفتی از مالیات بیرون بلوچستانی را در جیب کسانی بریزد که در مقابل ماموران و وسایل شکنجه باین سرزمین می فرستند و یا برایمان تربیت می کنند. و بالاتر از این، هنگامی که اعراب، که نه به دلیل هم کیشی بلکه به دلیل اصالت مبارزه و حقایقتشان، در جنگ رمضان، شیرهای نفت خامشان را بروی غرب بستند و در این مبارزه حتی مردی ارتجاعی چون فیصل نیز واپس نشست، ما نه تنها از ارسال نفت به غرب خودداری نکردیم که سوخت هواپیماهای اسرائیلی را هم که صحرای سینا و سواحل نیل را بیماران می کردند، با کمال وقاحت قلمین کردیم ... و عزت فرزندخوانده ای امپریالیسم را به آنجا رسانیدیم که امروز نیز که به دلیل انقلاب خلق ایران حتی سوخت باندازه ای داخل کشور نداریم، بحکایت اخبار روزنامه ها، هواپیماهای اسرائیلی که بر زمین ما می نشینند، بجای ده پانزده هزار لیتر بنزین یا نفت سفید سوخت جت ها هر کدام یکصد هزار لیتر سوخت گیری می کنند و بنا به همان اخبار ماموران سوخت گیری را نیز تهدید می کنند. سخن در یک کلام خلاصه میشود. فروش نفت به اسرائیل خطای معضی بوده و از این پس بیسوجه نباید تکرار شود. راجع به سوخت گیری هواپیماها نیز بایکوت کارکنان هواپیمائی نسبت به هواپیماهای این عزیزان دردانه های امپریالیسم، مورد تأیید است و باید ادامه یابد.

سازشکار انورالسادات نیز در خاورمیانه جای چون و چرا بخود می گیرد.

مرد برحوصله ای که در ساعات نزدیک نیم شب نیزخازن رادیوی ترانزیستوری را بازی می گیرد، به سهولت بین صداهای مختلف رادیوهای عربی می تواند با طول موج تقریبی ۳۰۰ متر رادیویی را بشنود که با صدائی رسا خود را «صدای مصر عربی» معرفی می کند و کارش ضمن دعوت خلق مصر به مبارزه و تدریس روش مبارزه، واگردن ممت حکومت مصر نیز هست. در وجود چنین رادیویی، طبعاً وجود شنوندگان و هواداران را در داخل مصر هم نشان می دهد و گویای این معنی است که علیرغم این که صفحات اصلی اخبار سیاسی «اخرالساعة» نوالصوره» و «اکتوبر» «روزالیوسف» و دیگر نشریات مصری تماماً منلو از مدح و ثنای «زهریر» و «قائد» مصری است، قائد مصری، درون خلق مصر مخالفانی دارد که خرقه پایشان دست کم شنیدنی است.

هنوز چیزی از کنفرانس سران عرب که به همت عراق و سوریه برگزار شده، نگذشته است؛ کنفرانسی که طی آن حتی برای این که مصر از ضعف مالی خویش برای ادامه ای حالت جنگ و فرسایش ناشی از آن ننال و از این رهگذر به مذاکرات کمپ دیوید و پس از آن گردن نهد، پیشنهاد کمک سالانه ای قابل توجهی به کشور یاد شده نمودند... با این همه، مصر در عمل نشان داد که بقول سوری ها، اعتراض و واپس کشیدنش از امضای پیمان صلح نیز «بازی» و توخالی است و دیرینه خواهد کشید که بخواست یانکی های آن سوی دریاها هر آنچه اسرائیل بخواهد گردن خواهد گذارد... حال این چنین حکومتی که نه بایگام اقتصادی

«رژیم سادات در مصر» درمین رژیم می تواند باشد که در خاورمیانه به خطر خواهد افتاد. این معنی را به دلایل بسیار می توان دریافت. از جمله این که، سادات، با آن که با «جنگ رمضان» در فضای عرب ارج و آرزوی یافته بود که با حفظش حتی می توانست رهبری جهان عرب را برعهده بگیرد، در گام های بعدی بویژه کوشش های مذبحخانه ای پس از سفر قدسی - نه تنها آن ارج و موقع را نتوانست حفظ کند که با حرکاتی ناپجا و سازشکارانه با دشمن دیرینه ای اعراب ارزش خویش را به شدت در افکار عمومی جهانیان فرود آورد.

با آن که «مصر» از دیدگاه جغرافیائی نسبت به کشورهای نزدیک تر و هم جوار ایران، طبعاً دیرتر تحت تأثیر حرکات و جنبش های درونی کشور ما قرار خواهد گرفت، گفتنی است که پیش از این که رژیم های ارتجاعی مقیم خلیج فارس و نزدیکتی بهما در مقابل بحران داخلی کشور ایران جنبه گیری کنند، دولت مصر در این زمینه پیش قدم شد و روزنامه و هفته نامه های سیاسی کشور، یک صدا - آن چنان یک صدا که فراموشی بودن مطالبشان را بخوبی بذهن متبادر می سازد - انقلاب خلق ایران را «کار کمونیست های خارجی» خواندند و هنوز هم همچنان همین سخن را حفظ کرده اند و پارها و پارها در زمینه ای «بهم خوردن موازنه ای قوا» درخاورمیانه ای پستان به تنور می چسباندند.

و حالپ که مصر، در ارتباط یانکی ها هم، با مرتجع ترین جناح حکومت امپریالیست یاد شده سروسری دارد چنان که برای حل مسائل مصر و یا فراهواندن به میهمانی «آسوان» نیز می بینی که «جرالد فورد» به میهمانی خوانده میشود... یعنی بین احزاب دست اندر کار سیاست آمریکا، نزدای انورالسادات - گیرنده ای جایزه ای صلح بمعیت مناخیم بگین تروریست معروف - جسوروی خواهان بر دمکرات ها بیش و پیش اند...

با این همه، و با تمام سر و سری که حکومت مصر ممکن است با نیروهای یگانه داشته باشد، تردیدی نیست که حکومت هایی که پایگاه اصلیشان در دل مردم سرزمینشان نباشد، محکوم بقایند و از این رو ادامه حکومت



● دایان: متجاوز...

مرور...

نوشته: روزنامه نگار قدیمی

تحقیق و بررسی: مطبوعات و کار گزاران آن، از مرداد ۳۳ تا مرداد ۵۷

... و این مطبوعات و کار گزارانش

- ممکن است بپرسید که شما کجا بودید؟ و پاسخ اینست: شما کجا بودید؟
- مطبوعات امروز، مطبوعات دیروز نیستند و چرا؟...
- این چهره‌ها و نامها بخشی از منظومه‌ای هستند که مطبوعات ۲۵ ساله اخیر را شکل دادند؟...
- برخی رفتند، برخی تازه آمدند و برخی جان سختی نشان دادند و ماندند
- در دوران خلاء آزادی همچنان و ناگزیر باید چهره‌هایی در سنگر مطبوعات بمانند که در این ۲۵ ساله هم بوده‌اند

الهی و... که عموماً در ساخت‌های مطبوعاتی نقشی و سهمی داشتند و این نقش و سهم در شرایطی اعمال میشد که اساساً روزنامه‌نگاری در آن فضا و شرایط بیشتر از هر چیز به راه رفتن بر روی طنابی باریک میماند و در یک چشم‌انداز و با یک بررسی، هر چند شتابزده، در می‌بایم که اینها از چه گذرگاه‌های خطرناکی گذشته‌اند که به امروز رسیده‌اند. شاید از این منظومه‌ایست کسانی در صحنه نباشند و چهره‌های جوانتری جای آنها را گرفته باشند که گرفته‌اند اما واقعیت اینست که مطبوعات این سالها و کار گزاران آنها را باید دقیقتر شناخت. یعنی آنطور که هستند و آنطور که توانسته‌اند از پیچ و تابها بگذرند و در نهایت هریک از آنها کارنامه‌ای دارند و سرگذشتی و خطسیری که برای شناخت مطبوعات ۲۵ سال اخیر، نمی‌توان از شناخت و مرور بر صفحات این کارنامه خودداری کرد و این امر زمانی لازمتر می‌نماید که می‌بینیم انتشار مطبوعات در شرایط جدید سیاسی و در فضای دمکراسی که شاهد طلوع آن هستیم بیش و کم باید سنگینی بار را بر گرده همین گروه که به منظومه مطبوعات این ۲۵ ساله تعلق دارند، قرار دهیم و باهمی خرد‌هایی که ممکن است خرده‌گیران بر این واقعیت ناگزیر بگیرند. این واقعیت هم در کنار و در بغل گوشمان قرار دارد که ضرب‌های که در این ۲۵ سال بر مطبوعات فرود آمده، یکی از آثار تلخ و ناگواری این بوده‌است که جهان مطبوعات ما را بصورت دنیائی سترون و عقیم باقی گذاشته و بجز عاشقان بیچاره، استعدادی بسوی مطبوعات جلب و جذب نشده و حتی بسیاری از استعدادها را فراری داده است. اینست که گروهی که باقی مانده‌اند و هنوز اکثریت آنها را نسل قدیمی‌تر تشکیل می‌دهند باید بار این رسالت و مسئولیت را بردوش بگیرند که بعنوان مبارزان سنگر مطبوعات، برجای خود باقی بمانند تا زمانی که فضای تازه، و جبری که باین فضا و با روح دمکراسی همراه است، استعدادهای بالقوه را که حتماً در متن جامعه و در متن این جوش و خروشها وجود دارد به صحنه بیاورد و مهار را بدست بگیرد. اما تا آن زمان باید اینها را که در صحنه هستند شناخت و اساساً مطبوعات این ۲۵ سال و فضای آنرا و راه و روش هر کدام از آنها را شناخت و اگر این را بشناسیم بقیه بخشی از رویدادهای دوران اختناق را شناخته‌ایم و هیچ هنری نمی‌تواند راه آینده‌خویش را بدرستی دریابد، بدون اینکه تگاهی بسوی گذشته‌ها حتماً در متن جامعه و در متن این جوش و نداشته باشد و تحقیق و بررسی که در پی می‌آید با همین هدف به خوانندگان «جوان» عرضه میگردد.

ادامه دارد

و نوشته‌ها در یک مدار معین می‌چرخید. و در نگرشی دیگر عوامل انسانی مطبوعات در همین چارچوب و بستر بود که حضور داشتند. بر برخی ستم بیشتر رفت و بر برخی ستمی کمتر. اما در هر حال بر هر کسی ستمی رفت. آنها که ممنوع‌القول شدند. آنها که به تکرار مورد مواخذه قرار گرفتند و آنها که هنوز حال و هوای سالهای بین شهریور ۳۵ و مرداد ۳۳ را فراموش نکرده بودند و آنها که تکلی با آن حال و هوا بیگانه بودند و کسانی مثل عباس مسعودی بودند که اساساً تگاهی حرفه‌ای به مطبوعات داشتند و کسانی مثل عبدالرحمان فرامرزی که برداشتی که از مطبوعات داشت یکسره سیاسی بود و نیز کسان دیگری بودند و هستند: دکتر مهدی سمسار، غلامحسین صالحیار، دکتر محمود عنایت، عبدالله گله‌داری، خسروشاهانی، ایرج مستعان، دکتر شاپور زندنیا، اسماعیل راین، ذبیح‌الله منصور، فرامرز بزرگ، پرویز لوشانی، دکتر رحمت مصطفوی، دکتر رحمتی، دکتر شریعتی، مهدی بهشتی‌پور، علی باستانی، علی‌اصغر امیرانی، دکتر علی بهزادی، احمد شهبندی، پری اباصطنی، مجید دوامی، فرج‌الله صبا، ایرج نبوی، هوشنگ وزیری، عبدالله والا، داریوش همایون، امیر طاهری، عبدالکریم طباطبائی، پرویز نقیبی، اسماعیل پوروالی، دکتر عبدالرسول عظیمی، رضا مرزبان، نعمت‌الله جهانباونی، عباس پهلوان، عباس شاهنده، علی‌اکبر صفی‌پور، احمد احرار، محمدعلی سفیری، حسین مهری، رسول اردوئی کرمانی، راعتمادی، نصیر امینی، منوچهر محجوبی، برادران توفیق، محمدظاهر طاهریان، منصور تاراجی، ناصر خدایار، کاظم مسعودی، مسعود برزین، منوچهر سعیدی وزیری، حسین بنی‌احمد، دکتر صدرالدین

مطبوعات رنگ و روئی دیگر گرفته‌اند. مطبوعات آینه‌ای شده‌است که تصویر واقعیتهای جامعه ملی، تصویر خروشها جنبش و هیجان و فریادهای را بازتاب می‌دهند و این مطبوعات، اطلاعات، کلبان، آینه‌نگار و دهها روزنامه و هفته‌نامه و مجله دیگر. همان هستند و زیر همان نامها منتشر میشوند که دیروز منتشر می‌شدند. اما اگر دیروز محتوای آنها، محتوایی نبود که مردم میخواستند، و اگر دیروز در راهی بودند که گذرگاه مردم نبود و امروز در همان راهی هستند که مردم قدمهای استوارشان را بر آن می‌گذارند، این را باید یکسره بحساب جنبش عمومی گذاشت و طبعاً در برابر این پرسش مقدر که بر زبانها جاریست که: دیروز کجا بودید؟ باید این پاسخ را که فرزانه‌ای از همکاران مطبوعاتی بر قلم جاری کرده‌است عرضه داشت که: دیروز شما کجا بودید؟ و شاید همین پرسش و پاسخ موجب جواب بسیاری از حرفها باشد و جواب آنچه که برای هر فرزانه‌ای مطرح است... و بگذریم و بگوئیم که مطبوعات ایران در فاصله مرداد ۳۳ که آوار فرود آمد و ضرب‌هایی را فرود آورد تا مرداد ۵۷، و اندکی پس از آن یعنی در شهریورماه، که تحمل‌ها، به پایان رسید و مقاومت و «نه»، جای تسلیم و «آری» را گرفت، سرگذشتی شگفت و فراز و نشیب‌های بسیار، برجای گذاشت و چنین بودند کار گزاران مطبوعات، مدیران، سردبیران، نویسندگان و خبرنگاران و... و در این سالها مطبوعات نامهایی داشت و چهره‌هایی و کسانی بودند که بودند و رفتند. کسانی در همین سالها فرا آمدند. کسانی بودند که باهمی مشکلات جان سختی کردند و ماندند ولی در هر حال قالب کار و چارچوب کار

در اندیشه سر ما به بیشتر و ...



خدا میداند اردشیر لارودی

سر نوشت غریبی پیدا کرده است آقای شاهپور بختیار، سومین نخست وزیر حکومت نظامی. ایشان در یکی از مصاحبه های خود با خبرنگاران خارجی - حالا چرا همیشه خارجی بنامد - گفته اند که اگر صندلی ریاست وزیران را رها نکنند، خونریزی خواهد شد، اما اگر به میل مردم - تمام مردم - رفتار کند، کودتا خواهد شد. باین می گویند دست تقدیر، یا باین می گویند دست استعمار، خدا میداند. البته بنده های خداهم دیگر بواش یواش دارند از این مقولات سر در می آورند.

از طرف دیگر جناب «اوتس» رئیس سیاست خارجی انگلستان در مجلس عوام کشورش درباره گرده گونیهای چندینیش به معنرت خواهی پرداخته اند. اما بشرح ایضا باز هم معلوم نیست که دست تقدیر ایشان را به عنبر خواهی که معنی دیگری هم دارد واداشته است یا دست امپریالیسم و بازی مثلاً هنرمندان امپریالیستی. اما البته بغیر از خدا، اینجا هم بنده های خدا کم کم از این مقولات سر در می آورند.

و خلاصه آنکه معنای انضباط را هم همه دانستند و معنای حفظ آرامش را هم. حالا معلوم نیست - شاید هم معلوم هست - که آیا باید این چهار مقوله را بهم ارتباط داد یا خیر. آقای بختیار نسبت بهای خارجی و انضباط و عدم انضباط در احوال، حفظ آرامش در تمام شهرها و نیز مقوله جماعت بدستیا، ظاهراً که بهم ربط ندارد از حقیقت هم تنها خدا با خبر است. اما انگار که بنده های خدا، نه بنده های خاصی که تمام بنده های «عام» نیز کم کم از این مقولات چیزهایی سر در می آورند.

آن ها که تا امروز، با عنوان های مختلف، خون ملت را، و کارگران، زحمت کش را مکیده اند، دوباره دست به کار شده اند. آن ها که سودهای کلان برده اند، حالا که اقتصاد فرسوده است، برای جلوگیری از هزینه های معمولی و پرداخت حقوق حتی کارگران، تصمیم گرفته اند، آن ها را بیرون کنند. دیروز «امیر کبیر» این بنگاه نشر کتاب که از هیچ و پوچ میلیون ها و میلیون ها روی هم انباشته است، و از صدقه های سر نویسندگانی که گرسنگی تحمل کرده اند و رنج وزندان را... کسبه های را انباشته است، نویسندگان و کارمندان شریف و صاحب رسالتش را، بدون دلیل و توضیح، اخراج کرد، در حالی که این روزها، کار این بنگاه، با انتشار کتاب های نویسندگان نامی، (بی آنکه بابت آن حق التالیف عادلانه ای بدهد) سکه است... و در این هرج و مرج، هیچ کسی، از مدیرش توضیحی نخواست...

مثل این مدیر، دهها و صدها مدیر، در آغاز سرما و کم بولی و حتی بی بولی، کارگران و کارمندان شریفی را که تاکنون با صداقت کار کرده اند، زحمت کشیده اند و باعث شده اند، تا ارباب کسبه های گشاداش پر و پرتر بشود، اخراج کرده اند. و یک نمونه اش کارخانه ارج است، که به گفته مدیرش، کارش را، از دو مغازه شروع کرد و ناگهان به جایی رسید که حالا می تواند، میلیاردها، ارز خارج کند... این خصصت سرما به داری و سرما به داران است... آن ها نیروی کار را تا آنجا و برای آن می خواهند که بتوانند بر سرما به هایشان یقینند.

آن ها سعی دارند، استعمار و استثمار را در هر شرایط و به هر شکلی اعمال دارند. می کوشند، ساخت «اقتصادی، سیاسی، اجتماعی» را به هر شکل ممکن باشد، حفظ کنند، تا ریل های بیشتری بدست آورند، و از همین رو است که هر روز چماق بدستان رجاله بی را اجیر می کنند و به میان مردم می فرستند، شاید بتوانند انقلاب را تاخیر بیندازند، ولی اشتباه می کنند، اولین قدمها دارد برداشته می شود، مشت های گره کرده ی خلق زحمتکش و مسلمان، دارد بر فراغ زورگویان و متقلبان و حقه بازان و استثمارگران فرود می آید.

در این شرایط بحرانی، ضروری است، همه ی کارکنان «ارج» و کارگران دیگر کارخانه ها، به حمایت از کارکنان اخراجی، برخیزند و مدیر سودجوی این کارخانه را وادارند تا از اعمال خلاف انسانی خودش دست بردارد...

گناه

محمود احیایی

آن عهد بگذشت و آن پیمانہ بریخت!

گوئل کهن



هفت گذشت کشته «هستکی» وزارت امور خارجه اعلام داشت که سفارت انگلستان در تهران بخاطر خسارت بسیار ناچیزی که بر اثر آتش سوزی و نظارات مشکوک یکشنبه چهاردهم آبانماه به ساختمان آن وارد شده، بیش از سه میلیون و هفتصد هزار تومان خسارت خواسته است که دولت نظامی سابق، بدون مطالعه و بر آورد با پرداخت این مبلغ گزاف موافقت کرده است، با مطالعه این خبر، به یاد چپاولهای افندم که دولت انگلستان طی سالیان متمادی بر خزانه ملت محروم ایران روا داشته است و از غارت منابع زیر زمینی گرفته تا آب کردن کالاهای خود، چه پشتوانه ای برای «لیره استرلینگ» فراهم ساخته است:

- در سال ۱۹۷۷ دولت بریتانیای کبیر، بیش از ۶۵۰ میلیون لیره، یعنی حدود ۹ میلیارد و هفتصد میلیون تومان تولیدات کارخانه های خود را به ایران فروخت.
- در همین سال بیش از یک چهارم نفت خام انگلیس از منابع نفتی ایران تأمین شد.
- دو سال پیش بود که روزنامه ها نوشتند ۱۲۰ هزار ایرانی، در انگلستان خانه یا آپارتمان خریده اند.
- در همین سالها، انگلستان سه هزار تانک «چین» را به بهای ۲۴۰ میلیون لیره و پس از «دیه» به بهای ۸۴۹ میلیون لیره (بیش از سیزده میلیارد تومان) به ایران فروخته است.
- از ۱۲ سال پیش میلیاردها تومان سرمایه ایران برای ورود «بیکان حرامزاده» در اختیار اقتصاد چپاولگر انگلیس قرار گرفته است.

با نگاهی به این ارقام و با توجه به غارتی که این کشور طی سالیان دراز از منابع نفتی ایران می کرد، ملاحظه می کنید که چپاولگری و غارتگری دولت بریتانیای کبیر آنچنان است که با بی شرمی بسیار، از یک حادثه کوچک و خسارت چند هزار تومانی نیز استفاده کرده و میلیونها تومان هزینه ترمیم طلب می کند! آیا بهتر نیست سفارت کبرای دولت علیاحضرت به مشتهای بیرومند ملت انقلابی ایران یکبار دیگر نگاه کند! چرا که آن عهد بگذشت و...

خون‌های بی خون‌بها

گذشت زمان، عظمت مصیبت را اندک‌اندک در چشم آدمی کوچک می‌کند... و این است که من این روزها که مردان و زنان دلیر سرزمینم بار دیگر خاطره‌ی بزرگواری، فداکاری و ایثار و از خود گذشتگی را در ذهن‌ها زنده می‌دارند، دوباره بیاد خونهای پرخاک ریخته‌ی شهیدان بزرگ انقلاب نافرجام و ناکام مشروطیت افتادم و بیاد این نکته که خونهای گرامی ازجندانی چون ستارخان و باقرخان، حیدرخان و صور اسرافیل، ملک‌المتکلمین و شهدای گمنام دیگری که خونهای شریفشان سنگفرش کوچ‌های ماکو و تبریز و رضاقیه و قزوین و تهران و دیگر جاها را لاله‌گون کرد، عبت ماند و ملت ایران هرگز خونهای آن خون‌های والا و ارجمند و گرامی را دریافت نکرد.

قانون! چه قانونی؟

سخنم از ستمی که طی سالیان بر من و تو رفته است، نیست. سخنم از شکنجه‌هایی که جان فرزندانم گرانقدر ما را ذره ذره گرفت، نیست سخنم از دزدی‌ها و تبعض‌ها نیست چرا که این همه ناشی از همان بی‌خون‌بها ماندن آن خون‌های گرامی و شریف است. راستش هم اکنون ممکن است بیاد «قانون اساسی» بیفتید و قانون جزا و دیگر «قانون»‌ها... اما اجازه بفرمائید همین‌جا بپرسیم «قانون؟ چه قانونی؟»

امروز، بدلیلی که آمد بیاد میراث و خون‌بهای آن خون‌ها افتادم دارم «قانون اساسی» مملکتیمان را ورق می‌زنم با افسوس می‌توانم اقرار کنم که در صدر مشروطه نیز، پس از ریختن آن خون‌ها کلاهی سترگ بنام قانون اساسی بر سر خود نهاده‌ایم و یا بر سرمان نهاده‌اند... چرا که ظاهراً غرض ما از مشروطه و قانون اساسی آن بوده است که از زمان تصویب آن قانون دیگر حلود و حقوق قوه‌های سه‌گانه‌ی مملکتی مشخص و آشکار می‌شود. هیچ‌یک از این سه قوه «حق مداخله در دیگری را نمی‌یابد و از آن مهم‌تر، هیچ‌یک از اعضای آن سه قوه نمی‌توانند متعرض حقوق و آزادی‌های انسانی فرد فرد ملت ایران بشوند. اما درینا که حلود و حقوق قوه‌های سه‌گانه‌ی حکومتی از همان ابتدا در قانون اساسی مشخص نشد و اجازه‌ی زیر پا نهادن حقوق حقه‌ی ملت ایران درست در لابلای مواد و مفاد همان قانون اساسی گنجانیده شد که برای تصویب پدران بزرگوار ما جان برکف بانست‌خالی به جنگ گلوله رفتند و حقا که پیروز و سرافراز پند آمدند. شاید بپندارید مرا با «قانون اساسی» این سرزمین دشمنی و پیرمای است. و از این رو با روی حقمی گذارم و اجرای بد یا عدل‌چرا را پای‌بندی و مفسده‌انگیزی قانون اساسی می‌گذارم. اجازه بفرمائید اصل ۲۴ قانون اساسی را همراه هم بخوانیم.

«اصل ۲۴ قانون اساسی ایران مصوب ۱۴ ذی‌القعدة ۱۳۲۴ هجری قمری: بستن عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌های اعطای امتیازات (انحصار) تجارتی و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از این که طرف داخله باشد یا خارجه باند تصویب مجلس شورای ملی برسد، بانستثنای عهدنامه‌هایی که استتار آنها صلاح دولت و ملت باشد.»

ملاحظه می‌فرمائید؟ این روزها پشت‌تربیون مجلس از وکیل‌ی شنیدید که چرا عهدنامه‌ها را از ما پنهان کرده‌اند؟ شاید بدان سخن که بعدای خود خنده‌آور است خندیده باشید. اما قول کنید که اصل ۲۴ قانون اساسی ایران چگونه شمشیر بکف قوه‌ی مجریه داده است... خون‌های والا‌یی که در راه مشروطیت به خاک ریخت، همان زمان میخواست حاکمیت ملی بجای حاکمیت این و آن بنشیند، یعنی پیرم‌خان سردارها، علی‌موسیو‌ها، سردار اسمعدها و هزاران شهید گمنام صدر مشروطیت جان بکف گرفتند که دیگر مردم - و یا نمایندگان اصیل آن‌ها - اختیار سرنوشت مملکت خویش را بدمت گیرند. اما زمانی که قرار شد خون‌بهای همان خون‌های گرامی به صورت سند مشروطیت نوشته شود، چنین خطای بزرگی بکار رفت... یعنی به قوه‌ی مجریه یعنی چند نفر آدم اجازه داده شد که عهدنامه‌ای در هر زمینه چه تجاری، صنعتی چه فلاحتی چه سیاسی و نظامی از سوی ایشان و بنام ملت ببندند...

مسأله مصونیت‌ها

بعدها در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ جمعی دیگر از نیکان و بزرگان و ایثارگران مشروطیت نشسته و ضمن تهیه متمم قانون اساسی سعی کردند «حقوق مردم» را دست کم این بار در اصولی بگنجانند. این ارجمندان نیز متأسفانه در اصل ۲۵ متمم قانون اساسی مرقوم فرمودند:

«... اصل ۴۵: عامه‌ی مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره بدین معین آزاد و ممیزی در آن‌ها ممنوع است... ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آن‌ها مشاهده شود، نشر دهنده یا نویسنده برطبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود. اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و طابع و مؤرخ از تعرض مصون هستند...»

یعنی ضمن وضع آزادی عامه‌ی مطبوعات متأسفانه فی‌المجلس استخوان لای زخم «غیر از کتب ضلال» را در آن گنجانیده‌اند...

ایرو بسم نکشید. من هم در صمیمیت نویسندگان قانون اساسی و متمم آن کوچکترین شکی ندارم. اما بمن حق دهید که هنگامی که اصل ۲۵ متمم یادشده چنین «تخلفی» می‌شکند، سوجش عاید «قوه‌ی مجریه» یعنی همان وزرا و معاونان و مدیران کلی می‌شود که بانستناد همین «تخلفی» چوب درآستین مطبوعات ملی می‌گردند و یا سمیزی و سانسور در کتابها را جایز می‌شمرند... راستش درد یکی و دوق نیست. دست کم نیمی از مقررات قانون اساسی ما همان روز نگارش نیز تکافوی نیازها و حوائج انقلاب مردمی را نمی‌داده است. و بسیاری از چوب‌هایی که تاکنون خورده‌ایم، از بی‌دقتی و عدم گنگاشی و شور در نگارش صول قانون اساسی و سپس مواد قوانین دیگرمان است... و اینک که خون‌های دیگری بر زمین ریخته و می‌ریزد، اینک که خون شهیدان تازه‌ای نپال دمکراسی را آبیاری می‌کند امید که این خون‌ها بیسوده و بی‌خون‌بها نماند... اما امید تنها هرگز به نتیجه نمی‌رسد... باید دمست در دست‌هم با چشم و گوش باز گوشید...

این مجلس فعلی...

در چند روز گذشته، مجلس غیر ملی، بیخفه تازه‌ای را به نمایش گذاشته است چرا که از يك سو، گروهی از نمایندگان مجلس شورایی ظاهراً بیسپاه‌های مختلف و متفاوت استعفا کرده‌اند و از سوی دیگر، گروهی دیگر نیز تصمیم گرفته‌اند که از حضور در جلسات علنی مجلس شورایی خودداری کنند یا به کلام دیگر بنوعی اویستر کسیون دست بزنند. اویستر کسیون، شاید در بسیاری از موارد نه‌تنها عجیب نباشد که گاهی لازم و ضروری هم شناخته شده است. چون وقتی که يك اقلیت ملی و مردمی در مجلس شورایی به آن نقطه‌ای رسد که مورد تجاوز علنی و آشکار اکثریت قرار گرفت باید برای جلوگیری از تصویب لوایح ضد ملی یا رسیدن به نوعی سازش و ائتلاف که حاصل آن قبول نظرات ملی گرایانه اقلیت باشد. به‌اویستر کسیون و عدم حضور در جلسات علنی بیس‌دازد تا اکثریت مجبور شود که اعتقادات و نظرات نمایندگان اقلیت را رعایت کند. اما در مجلسی که از آغاز بعنوان يك مجلس غیر ملی و فرمایشی يك مجلس ساخته و پرداخته هویدا - تصیری معروف شده، این اغتصاب برای جلوگیری از تشکیل جلسات علنی مجلس، خیلی جالب، شگفت‌انگیز و تعجب‌آور است. اگر چه از مجلسی که که دافنی‌ها و عباس‌میرزائی‌ها و نظمی‌ها و صنیع‌ها در آن حضور دارند، هیچ چیز عجیب نخواهد بود. اما از آنجایی که بر خلاف اصول جاری پارلمنتاریسم در سراسر دنیا، این استعفا و اویستر کسیون بوسیله نمایندگان اکثریت صورت می‌پذیرد بحث‌انگیز است و باید دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد تا علل آن شناسایی شود تردید نیست که استعفا قتی چند از این نمایندگان، مثل گروه بان‌ایرانیت یا تک‌زوها و منفردین‌نظیر دکتر مشیر بخاطر رعایت اصول و معتقدات سیاسی و شخصی آنها است اما استعفا صوری کیوان‌ها یا میلی‌ها و همفکران آنها را چگونه می‌توانیم توجیه کنیم جز آنکه دپشت این کاسه به جستجوی نیم‌کاسه‌ای باشیم چرا که مجلس شورایی، در این لحظات تاریخی به حساس‌ترین روزهای عمرش رسیده است. دکتر بختیار به هنگام طرح برنامه‌های خود رسماً تمهید کرده که در اولین فرصت، رجال ۲۵ سال اخیر را به‌عنوان متجاوزان به حقوق اساسی مردم و به‌انهم تجاوز به اموال عمومی و بیت‌المال، شنیدنا تعقیب و محاکمه و مجازات کند. حالا اگر این تصور را داشته باشیم که هویداها و شیخ‌الاسلام زاده‌ها و نصیری‌ها در مراحل بازرسی و محاکمه به‌سادگی «سکوت» نخواهند کرد و باز هم اگر این تصور را داشته باشیم که ورزق‌زدن پیرونده‌های هر یک از این متهمان، الزاماً پای افراد دیگری را هم به میان خواهد کشید، اگر این تصور را داشته باشیم که گروهی از همین نمایندگان نه فقط از هویداها و باند او بعناوین مختلف دباچ گرفته‌اند که در بسیاری از اعمال آنها شریک و سهیم بوده‌اند، آن وقت این مسأله روشن خواهد شد که چرا گروه اکثریت دست به‌امتنعا یا اویستر کسیون می‌زند، چون تعقیب و محاکمه رجال سیاسی بخصوص آنها بی که در سطح وزارت بوده‌اند به هر صورت به کسب مجوز قانونی از مجلس شورایی نیاز دارد.

● سرانجام اکثریت نمایندگان مجلس شورا پس از شرکت در یک جلسه خصوصی بصورت گروهی تصمیم گرفته‌اند که در مقام نمایندگی باقی بمانند و همین‌ها گفتند که استعفای گروه اقلیت از نمایندگی دلیل انحلال یا متوقف شدن فعالیت‌های پارلمانی نخواهد بود.

● در چند روز گذشته، سویا فراسیون چهار نفری پان ایرانیست، گروه دیگری از نمایندگان مجلس هم استعفا کرده‌اند که در بین آنها نام‌هایی مثل صدقی کیوان و خانم سلیمی هم می‌خورد.

در محافل پارلمانی گفته میشود ممکن است چند نفر از نمایندگان اقلیت بخاطر اعتقادات سیاسی خود یا افراد دیگری مثل اسحاقی‌نژاد بخاطر معتقدات مذهبی خودشان از نمایندگی استعفا کرده باشند، اما استعفای چند نفر از نمایندگان اکثریت، بحث‌ها و معامه‌های تازه‌ای را مطرح کرده است، چرا که اگر این گروه استعفا دهندگان از حضور در جلسات علنی خودداری کنند نه تنها استعفای آنها «رسمیت» نخواهد یافت بلکه موجب خواهد شد که مجلس اکثریت نداشته باشد، الزاماً نتواند لوائح دولت دکتر بختیار و از آنجمله، اجازه تعقیب هویدا و دارودسته «فرقه‌ای» او را به تصویب برساند، چون طبق قانون مصوب ۱۳۵۷ تعقیب رئیس‌الوزرا و وزراء باید با اجازه و تصویب مجلس شورایی ملی باشد.

● در محافل پارلمانی گفته میشود خانم سلیمی اخیراً وجوه زیادی به اسم معالجه و درمان خود دریافت کرده که سروصدای عده زیادی از نمایندگان مجلس را هم برانگیخته است، شاید به همین دلیل بوده است که بعداً استعفای خود را پس گرفته تا بهانه‌ای بدست مخالفان ندهد.

● ظاهراً گروهی از نمایندگان مجلس تصمیم گرفته‌اند که دست به اوبسترکسیون بزنند و از حضور در جلسات علنی خودداری کنند.

اوبسترکسیون نمایندگان اکثریت و اقلیت سبب خواهد شد که بختیار با آزادی کامل بتواند «حکومت» کند و از سؤال و جواب نمایندگان و طرح تذکر و استیضاح آنها آسوده گردد چون از هم‌اکنون بوسیله افرادی نظیر غلامحسین دانشی و عباس میرزائی دوچهره پارازیت‌انداز مجلس تهدید به «استیضاح» شده است. از سوی دیگر این اوبسترکسیون، مجلس را از فشاری که از خارج بخاطر استعفا و خروج آنها بعمل می‌آید، میرهاند.

● برخلاف آنچه در روزهای قبل از تشکیل دولت بختیار شنیده میشد، فعلاً مسأله انحلال مجلسین مطرح نیست، چون انحلال و تجدید انتخابات مجلسین به «فرمان شاه» نیاز دارد که از یکطرف در شرایط فعلی صدور این «فرمان» عملی نیست و از سوی دیگر اگر هم چنین فرمانی صادر شود با مخالفت کلی مراجع مذهبی و مردم روبرو خواهد شد و آنگاه «غیر قانونی» اعلام خواهند کرد، بنابراین مصلحت در این است که فعلاً مسأله انحلال مجلسین به کنار گذاشته شود.



دانشی در میان گروه دیگری از نمایندگان مجلس در سفر به چین. شناختن دانشی در لباس جدید جایزه دارد

دانشی بین، چون به خلوت می‌رود...

هایش را مخفی دارد، و در مجلس، با این لباس، دروغ‌های بزرگ بگوید. او که هر لحظه خودش را به رنگی درمی‌آورد، و از بیان هیچ «احسنت» دروغینی باکاش نیست، چون از دروازه‌ی ایران قدم بیرون می‌گذارد، دست به کاری می‌زند، که بی‌تردید، مغایر تمام شئون روحانیت است. به‌دیگر کلام، «دانشی چون به خلوت می‌رود، آن کار دیگر می‌کند» و لباس شریف روحانیت را از تن خارج می‌سازد، عمامه از سر برمی‌دارد و ریاکارانه، درپیکر همه‌ی ویرگی‌های آن لباس را، زیر پا می‌گذارد... از آن جا، سری هم به‌هنگ‌گنگ می‌زند و احیاناً گشت‌و‌گذاری در نقاط مختلفی می‌شود... و این عکس، یادگار همان سفر ایشان است که برای ثبت در آرشیو مجلس شورای ملی، چاپ می‌شود.

آنکه در مجلس بجای «سیدحسن مدرس» به‌ناحق تکیه زده است، و آنکه لباس پراهیت آن روحانی بزرگوار را می‌پوشد، او که چون بت‌عباده هر لحظه خودش را، به رنگی درمی‌آورد، این روزها، چندی از همیشه، صدای جفت‌گونه‌اش را در فضای آلوده‌ی مجلس، سرداده است تا شاید بتواند دیو اسارت، استعمار و استبداد را، بار دیگر، به میان مردم بازگرداند، ولی اشتباه می‌کند. و بالاخره روزی، چوب این اشتباهش را، خواهد خورد، چوبی که تن‌ریا-گوش را، بدرود آورد و همه‌ی فاروگویی‌هایش را، از او باز ستاند.

این آقا، این آقای دانشی عمامه به‌سر و عبا به‌دوش، این مرد سیاست‌های استعماری، این نماینده‌ی لاجق و غیر قانونی آبادان، سعی دارد، خودش را زیر لباسش مخفی کند اومی‌کوشد، یا سوءاستفاده از لباس روحانیت، آلودگی-

مجلس فعلی: بماند یا برود؟

● آیا اوبسترکسیون اکثریت بخاطر جلوگیری از طرح لوائح انقلابی دولت است؟

● این مجلس غیرملی نمیتواند ماهیت ضد مردمی خود را تغییر دهد

● مانورهای پارلمانی اکثریت، تلاشی در جهت برگشت دوران هویدائی است

کند باز هم مجبور است که مجوز قانونی آنرا از مجلس بدمت آورد چرا که قانون تعقیب وزراء صراحت دارد که این تعقیب بوسیله مجلس شورایی ملی بعمل خواهد آمد بنابراین، وقتی که مجلس اکثریت نداشته باشد الزاماً دولت هم نمیتواند هدف‌های خود را به انجام برساند همینجا است که استعفای افراد شناخته شده این مجلس بقیه در صفحه ۴۰

اگر دکتر بختیار همانطور که تمهید کرده، بخواید متجاوزان به حقوق اساسی ملت را در دادگاهها و محاکم انقلابی به‌محاکمه کنند. بایستی لوائح تشکیل این محاکم، به تصویب مجلس برسد.

یا اگر هم دولت بخواید، با استفاده از مواد ۸۲ و ۸۳ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۵۷ رئیس‌الوزرا، و وزرای سابق را تعقیب



● راه‌پیمایی عظیم سه‌میلیونی:

پایان استبداد

گزارش
هفته

آغاز بیداری...

ضد استعماری

- در قطعنامه روحانیون: رژیم و دولت بختیار غیرقانونی اعلام شد
- اربعین علوی نمایانگر رشد فکری و جهش فرهنگی مردم بود.
- اربعین امسال مردم احساس می‌کردند شهر به خودشان تعلق دارد
- جای شهدا خالی تا ببینند که مردم خونبهایشان را به کف آورده‌اند

بچنگ آوردند. زنده‌های خانه‌دار از آشپزخانه، پیرمردها از خانه‌ها، جوانان و کودکان، همه و همه به خیابانها آمده بودند تا هوای تازه و با طراوت شهر را تنفس کنند و خونبهای شهیدانشان را بگیرند. راستی که جای شهدا خالی. مردم با فریادی خشم‌آلود و بغض گرفته می‌گفتند:

در طلوع آزادی جای شهدا خالی

هان، اینک بنگرید... شما که سینه‌ی پراحسانان را آماج گلوله کردید. شما که خون سرخ‌تان را که قطره‌قطره‌اش نشانه‌ی وطن‌پرستی و آزادیخواهی بود، برای وطن و مردم خود به خاک ریختید، اینک بنگرید که ایران آزاد شد و خورشید آزادی بر فراز شهر می‌درخشد. این خونبهای شما است که ایران به چنگ آورد. باشد که ارجاش نهم و هرگز از دست‌اش ندهیم. این خونبهای شما است و گرامی‌اش خواهیم داشت.

امسال اربعین همه بیرون زده بودند. بیش از سه میلیون انسان که سالها اجازه‌ی بیان اندیشه‌ی خویش را نداشتند به خیابانهای تهران سرازیر شده بودند. از شهر ری و دروازه غار و گسارک، از آذری، امیریه، شامپور، از میدان شهدا، نیرو هوایی، از دانشگاه، خیابان خمینی از شمیران از همه جا و از همه‌ی طبقات به خیابانهای شهر سرازیر شده بودند گروه گروه زن و مرد جوان و پیر از تمام محلات تهران به تطفأ ورق بزنید

اربعین امسال حرکت بود، جنبش بود، طغیان بود و عصیان. و در کنارش نمایش همبستگی و قدرت. همراه باشادی پس از پیروزی. اربعین حسینی بود، اربعین علوی بود که نمایانگر رشد فکری و جهش فرهنگی مردمی بود که سالها در چهارچوب قوانین امپریالیستی و ضد-مردمی، فرصت بخود چنبیدن نداشتند و خیابانها و کوچه‌هاشان دلمرده و بی‌روح بود و عواطف انسانی و همگامی‌شان در کنار سوغاتی‌های بیگانگان و استثمارگران می‌رفت که رنگ نابودی بر خود بگیرد. اربعین امسال از شکوه و عظمت مردمی ریشه می‌گرفت که با دستهای خالی و تنها یا نیروی ایمان و همبستگی‌شان در برابر توپ و تانک و مسلسل ایستادگی کردند و آنقدر شهید دادند تا سرانجام آمریکایی و آمریکایی‌پرست به راه خود رفتند و اینک ایران و ایرانی در کنار آزادی و آزادی‌ی بده‌ریزی زیستنی نوین مشغولند.

جای شهدا خالی...

اربعین امسال مردم در خیابانها و کوچه‌های شهری کام برداشتند که مال خودشان بود. مردم سرانجام پس از مدت‌ها پایداری و دادن صدها شهید شهرشان را



در طلوع آزادی،

جای شهدا خالی



● همه آمده بودند: بزرگ، کوچک، پسر، جوان... همه آمده بودند...

که اعضای شورای انقلاب معرفی شود تا امور مملکت را بدست بگیرند. از سوی دولت بختیار نیز مردود شناخته شده بود. و از سربازان و افسران ارتش درخواست شده بود که در کنار مردم و پشتیبان آنها باشند.

شعار

هر گروه پلاکاردهای مختلفی حمل می‌کردند که روی آنها شعارهای گوناگونی نوشته شده بود که به تعدادی از آنها اشاره میشود:

● تو ای انسان، نه تنها آزادی که هر آنچه را که خواهی بیندیشی و نه تنها آزادی که هر آنچه را که خواهی بیان کنی، بلکه جامعه اسلامی ابزار اراده‌ی تفکر و اندیشه را در اختیار تو می‌گذارد.

● رسیدن به یک جامعه عادل و آزاد زمینه‌ی است برای حرکت انسان به سمت خداگونگی

● سکوت در مقابل ستمکاران امانت به ستمکاران است.

● در حکومت اسلامی، حاکمیت اسلامی فقط از آن الله است.

خیابانها آمدند و راهی میدان بزرگ خمینی شدند. اینجا آخرین مقصد بود. چنان جمعیتی گرد آمده بود که برآستی جای سوزن انداختن نبود.

قطعه‌نامه جامعه روحانیت

مردم از میدان بزرگ خمینی تا میدان ۲۴ اسفند، سایه به‌سایه ایستاده بودند انتظامات که از خود مردم بودند با آرم‌های مخصوص مشخص شده بودند می‌کوشیدند تا صفوف راه‌پیمایان هرچه منظم‌تر باشد. در طرف خیابانها را با طنابهای طویلی که در دست مردم بود در حصار کشیده بودند تا کسی در صفوف منظم راه‌پیمایان داخل نشود.

در هر چند قدم بلندگوی بزرگی نصب شده بود تا همه بتوانند صدای سخنرانان را بشنوند هنگامیکه جمعیت به میدان بزرگ خمینی رسید قطعه‌نامه‌ی جامعه روحانیت خوانده شد.

این قطعه‌نامه در ده ماده تنظیم شده بود که در آن به غیرقانونی بودن رژیم اشاره شده بود.

در جای دیگر درخواست شده بود

● در حکومت اسلامی هرگاه ضعفا در هر نقطه جهان طلب استمداد کنند بر شما مسلمانان مانند نماز واجب است که ایشان را یاری کنید.

● در حکومت اسلامی، امرا حق ندارند تعهدات و همکاری جز با مردم و دول حامی مستضعفین داشته باشند.

فریاد

روز اربعین حرف از حکومت اسلامی بود ولسی رویهمرفته بیشتر شمارهای روزهای پیش هم فریاد می‌شد و اینک مروری می‌کنیم برچند شعار:

● بزرگ مردم ایران زمین رهبر انقلاب مستضعفین:

خمینی است

● سکوت هر مسلمان

خیانت است به قرآن

● حزب فقط حزب الله

رهبر فقط روح الله

● ای شهید می‌آیم به سوی

پشت موغده در پیش رویت

مادر ندیده خیر تو الله واکبر

پدر نشسته سوگ تو الله واکبر





سکوت، سازش، ظلم ننگ و عار است

به امر خمینی رهبر حسینی گلوله‌ها بیابید به جسم ما بیارید

● تا خون در رگ ما است خمینی رهبر ما است

● مرگ بر امپریالیسم سرنگون باد استبداد

● مبارزه تا استقرار حکومت اسلامی استقلال آزادی، حکومت اسلامی

● مبارزه، پیروزی، مسلسل

گذشته از پلاکاردها، مردم عکسهایی از آیات عظام و دکتر مصدق مبارز راستین و عکس‌های دکتر علی شریعتی، دکتر نجات‌اللهی، و برادران رضایی را که روی جلد «جوان» چاپ شده بود حمل می‌کردند گروهی نیز کاریکاتورهایی کشیده و به مردم نشان میدادند. و در میدان بزرگ امام خمینی پرچم آمریکا به آتش کشیده شد و مردم روی خاکسترهای آن به شادی پرداختند.

خمینی روح خدا مظهر اسماء خدا

● باید شود حکومت اسلامی بجای حکومت نظامی

به امر خمینی رهبر حسینی گلوله‌ها بیابید به جسم ما بیارید به مردم حق شهادت افتخار است

● دکتر علی شریعتی معلم شهیدما جان در کفش نهاده او

الله و الله چه همتی

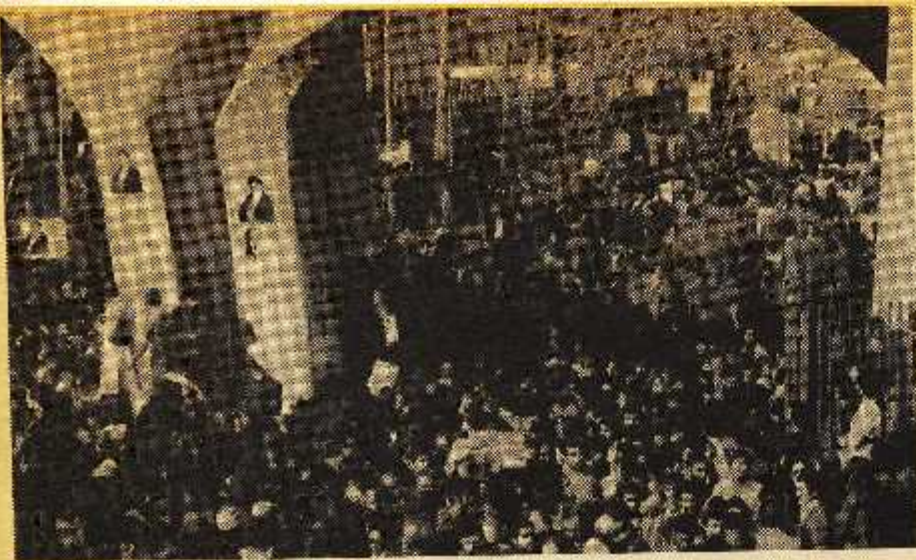
آغاز بیداری ضد استعماری

زنده باد نام او نام او یاد او حزب ما حزب خدا

● رهبر ما روح خدا

● در راه‌پیمایی اربعین مجله جوان که عکسهای شادریان شریعتی و نجات‌الهی بر روی جلد آن چاپ شده در دستهای راه‌پیمایان دیده میشد





● دانشگاه تهران: آغاز بحث، بدنبال تظاهرات

خیلی سالها بود که دانشگاه این چنین که حالا هست نبود. اصلا باید گفت که در تمام سالهای دانشگاه داری این چنین نبوده است. درها باز. ورود برای همه آزاد. و استقبال همه از هر صنف و طبقه. از هر قشر و هر گروه بی مانند. دانشگاه حالا پرستی يك دانشگاه است. دانشگاهی که در آن مردم می خواهند علم انقلابی عمل کردن را یاد بگیرند. و پایگونیهای دیگر اگر گفته شود. دانشگاه جایی است که مردم می روند تا هم انقلابیون را به چشم ببینند و هم از آنان اگر ممکن شد چیزهایی یاد بگیرند.

نه اینکه تمام انقلابیون در دانشگاه بوده اند. اما اکثر آنها از دانشگاه آغاز کرده اند، و در تمام این سالهای نزدیک تا دوی به تخته ای خورد، و صدائی برآمد، پیش از همه دانشگاه و دانشگاهی تعطیل شد. دانشگاه به این دلیل سنگر آزادی نام گرفت. نامی پرستی براننده.

برخورد عقاید و آراء

اما دانشگاه يك کلامی درس آن چنانکه ما یاد گرفته ایم نیست. دانشگاه این روزها محل برخورد عقاید است. عقاید مذهبی ها بسا مذهبی ها. کمونیست ها یا کمونیست ها. و مذهبی ها یا کمونیست ها. و دانشگاه در این روزها شمار واحدش را یا بهتر گفته شود. شمار اکثریتش را چنین سر می دهد. بحث بعد از پیروزی، بحث بعد از سقوط رژیم.

با اینهمه بازار بحث گرم است. و آنچه که يك مذهبی یا يك کمونیست هم کلام می شود و سخنانشان آغاز می شود دیگر نمی توان گفت که محل گرم است بلکه تنها باید صفت دوایغ را بکار گرفت. با اینحال کمتر ممکن است که بحث کنندگان به نتیجه ای برسند. نه اینکه یکی یا هر دو طرف بحث همواره از لحاظ علم و قنوت بیان و استدلال لنگ باشند، نه بحث ها باین دلیل سرانجامی نمی یابد و نیمه تمام می ماند که گروه ضد بحث فراوان است و هیچگاه استدلال بحثیون هیچگاه دیر نمی رسند و هیچگاه استدلال طرفین بحث را در مفید بودن این قبیل گفتگوها قبول نمی کنند آنها کارشان بهم زدن این گفتگوهاست و نیز تنها کسانی هستند که به هدف خود می رسند.

هدف

بقیه که به هدف نمی رسند، چه هدفی دارند. در واقع باید گفت که اینان کمونیست های هستند که می گویند هر کس باید حرفش را بزند، ملت داوری خواهد کرد. و یا اینکه معتقدند، بحث در هر زمانی آموزنده است، بویژه در این زمان.

استدلال اینان که بحث را لازم می شمارند این است: سالهای دراز که می گویند ۲۵ سال بطول انجامید اما در واقع می توان آنرا به ۲۵۰۰ سال هم ادامه داد، حرف زدن بغیر از آلمکونه که دستگاه حاکم طلب می کرد امکان نداشت. حالا فضا باز شده است. نه آنکه آقای کاری چنین فرصتی را بدست ما داده باشد، نه، این فرصتی است که با خون بهترین جوانانمان بدست آورده ایم. و ما که در تمام این سالهای دراز ۲۵۰۰ ساله و ۲۵ ساله اخیر هم حرفمان را زده و راهمان را نشان داده ایم، باید نعره فداکاریهای جانبازانمان را بگیریم و از خودبهای

دانشگاه: بحث برای بحث!

يك شعار: بگذارید هر کس حرفش را بزند، ملت داوری خواهد کرد

و شعار: بحث بعد از پیروزی، حزب فقط حزب الله

رهبر فقط روح الله

● بهترین جوانهایمان را قربانی داده ایم تا بتوانیم در باره آزادی بحث کنیم، نه اینکه...

مذهبی ها و کمونیست ها، هر دو این را می گویند: بدور انداختن فرهنگ ظلم، بورژوازی، خیانت و بی عدالتی ها...

آنها که همین فرصت است استفاده کنیم.

حرفهایمان

اینان می گویند، اگر حالا بسا اجازه ندهند که حرف بزنیم، پس چه تفاوتی ایجاد شده است. آیا رژیم را ساقط می کنیم تا رژیم دیگری با همان خواص بر سر کار آید؟ آیا می گوئیم دست آمریکا از دامن کشور ما کوتاه شود. اما تمام آثار حکومت آنها باقی بماند؟ مسلم است که چنین نبوده و نباید هم باشد. جان داده اند، کشته شده اند، نابود شده اند تا ما بتوانیم آزاد نفس بکشیم و آزاد حرف بزنیم. اگر غیر از این باشد، پس ما به مقت جان عزیزان خود را یخته ایم يك خود کشی دیوانه وار را پذیرا شده ایم. بحث و گفتگو در فضای آزاد، نشانه بارز آن چیز است که بخاطرش پرشور ترین، و با استعدادترین جوانهای ما قربانی شده اند.

عقیده مخالفان

اما مخالفین بحث کردن عقیده دیگری دارند. اینان در واقع به يك بحث کشیده شده اند: اینکه آیا بحث بکنیم یا خیر. در مقام مخالف

مذهبیون می گویند. این روزها، روزهای خوبی برای بحث کردن نیستند. ما هنوز به جایی نرسیده ایم. بحث اختلاف می آفریند. بحث جدائی می افکند. و بحث در نهایت همان چیزی است که دشمن دوست دارد. وقتی که این استدلال را می شنویم لزوم اتحاد را در کلام احساس می کنیم. و این همان چیزی است که هر دو گروه بدان معترفند. و نیز يك چیز دیگر را هم. هر دو گروه می گویند: غافل نباید بود در همین زمان که ما برای بحث کردن یا بحث نکردن سرگرم بحث شده ایم، برادران ما، رفقای ما در این یا آن شهر، در این و آن محله یا جماعت بدستیا و حامیان نظامی آنها زور و شده اند. چرا؟ چون از جنبش و از انقلاب طرفداری کرده اند. چرا؟ چون نام گرامی امام خمینی این رهبر آزادمونسو و پرچمدار راستین انقلاب را با حرارت بزبان می آورند. چرا؟ چون عکس این مطلب اداره ملی را یا در دست دارند و یا به شیشه اتومبیل خود یا در مغازه اشان و یا خانه اشان چسبیده اند.

تی چند از کمونیست ها و مذهبیون در این باره که هنوز به جایی نرسیده اند و احتمالاً این عقب نشینی مقدمه يك هجوم است و يك دام می



● دانشگاه تهران: نمایشگاه مجاهدین خلق

گویند: شعرای بازی کرده‌اید؟ پس می‌دانید که گاه لازم می‌شود تا مهم‌ترین مهره خود را فربانی کنید که در پایان وضعیت بهتری داشته باشید. آیا حالا ما هم همان حال را نداریم؟ یعنی آمریکا باین سادگمی دست از مطلق خود برمی‌دارد؟ یعنی کاری را که ملت ویتنام با ۳۰ سال جنگ به پایان رساند، کاری را که هنوز در کنگو، آنگولا، آفریقای جنوبی و روزه‌یا ناتمام مانده است، ما در این یکساله تمام کرده‌ایم؟ و می‌گویند خدا کند که چنین باشد. اما قبول کردنتش بیشتر از سادگی و خوش‌ه‌وری ساده‌لوحی می‌خواهد....

بحث نه

یک مذهبی در این مورد که چرا به بحث تن در نمیده‌ند می‌گوید:

مسئله آنست که سالهای سال اسلام واقعی و پشت پرده و یا مخفی ماند. سالهای سال چیزی که اسلام نبود به خورد مردم ما داده شد. حالا ما که از عمق فلسفه اسلام بی‌خبریم و در روی مشکلاتی قرار داریم. این بحثها، که اگر با عدم آگاهی طرف بحث‌شونده کمونیستها همراه باشد. به یک نوع تحمیل عقیدتی منجر می‌شود که در آن علت اصلی نه حقانیت فلسفه مارکس بلکه خیانت‌کاری سلطه‌گران بر مردم و عقاید مردم است.

کمونیست‌ها عقیده دارند که همین عدم آگاهی ملت از عمق مسائل و ناتوانی آنها از روبرو شدن علمی با نکته‌های ضروری فردی و اجتماعی، موجب قدرت گرفتن دشمن بزرگ ما، یعنی امپریالیسم و حامیان داخلی آنها می‌شود. کمونیست‌ها می‌گویند. ما باید سعی کنیم که این نقطه ضعف خویش را چنان از میان برداریم که دشمن نتواند بر افکار و عقاید ما مسلط شود که این بزرگترین پیروزی بر آنها و بزرگترین شکست برای ماست. اگر ما از طریق علمی با مسائل روبرو شویم و جواب هر نکته را از این طریق بدست آوریم. آنگاه دیگر با حیل‌های مکارانه استعماری شیر-جان خود را در اختیار دشمن نمی‌گذاریم.

اسلام

مذهبی‌ها می‌گویند: در اسلام به حقوق کارگر بی‌اعتنائی نشده است. در اسلام به مسئله مالکیت بی‌توجهی نشده است. در اسلام امکان استثمار فرد از فرد وجود ندارد. در اسلام، آزادی عقیده و بیان آن بصراحت تا کید شده است. در اسلام مقام زن و شرافت زن در بالاترین حد رعایت شده است. اما متأسفانه، اسلام در حجاب مانده است. اسلام را به مسلمانها معرفی نکردند. اسلام‌پنهان شد. تا استثمار و استثمار قوت بیشتری بگیرد.

و کمونیست‌ها، می‌گویند: ما هم حرفی نداریم. فقط می‌خواهیم عقیده خود را نیز بیان کنیم تا کارگر بداند که او چکاره است و سرمایه‌دار چکاره است. ما می‌خواهیم بدانیم که آیا کارگر ما می‌داند که اگر اودست‌بکارترند، بزرگترین سرمایه‌ها هم کاری نمی‌تواند از پیش ببرد؟ ما می‌خواهیم یقین کنیم که کارگر ما فهمیده است و چه خوشحال می‌شویم اگر بدانیم که این درک را او پیش از این بدست آورده است که، برای تولید ارزش در هر شیئی که تبدیل به کالا می‌شود جوهر کار اوست که باعث دگرگونی و ارزشیابی آن شیئی می‌-

آخر نباش.

تغییر در پایه

و ایشان سپس می‌گویند نظام خانواده و نظام اجتماع اگر بر اساس نظم اسلامی باشد که در آن «علی» خلیفه مسلمین در خانه بکار می‌پرداخت و در بیرون هم کار می‌کرد این مسائل که وجود دارند وجود نخواهد داشت و اطاعت کورگورانه و ظلم به فرد زیردست نیز از میان خواهد رفت.

در این مجلسها همه شب آدمی حضور دارند. یک نفر که از فحواي کلامش «چه» بودن او مشخص می‌شود به رفیق هم‌مشرکش - چون تصادفی در کار نیست و فرم لباس پوشیده و حتی آرایش سر و صورت و سبیلشان هم یکی است. می‌گویند: تقریباً همان را گفت که ما می‌گوئیم: بدور انداختن فرهنگ بورژوازی. اما این ممکن نمی‌شود مگر ریشه بورژوازی را بدور بیندازیم. و ممکن نمی‌شود مگر پایه جامعه‌خویش را عوض کنیم.

و در این حال یک مذهبی - بازم اینان نیز از لباس پوشیدن، و حالت ریش و تکیه کلامی‌شان بخوبی مشخصند به دوستش می‌گوید: توجه کردی، ما ساخته ۱۵۰۰ سال رژیم دیکتاتوری هستیم. فعلاً هر کدام ما از بزرگ تا کوچک در خانه و در مدرسه یا در محل کار، هر جا که باشیم یک دیکتاتور کوچک بشمار می‌رویم. بنابراین حالا فهمیدی که چرا آنها می‌خواهند عقایدشان را به ما تحمیل کنند؟ چون آنها هم مشی دیکتاتوری دارند. دوستش گفت: و ما نیز درست به همین دلیل که دیکتاتورهای کوچک و دست و پا پریده‌ای هستیم به آنها حق نمی‌دهیم که برابر عقایدشان عمل کنند.

دوست اول پرسید: اگر آنها بجای ما بودند و این کثرت عدوی از آن آنها بود، بما اجازه میدادند که برابر عقاید خودمان راه برویم و حرف بزنیم؟ دوست دومی گفت: آنها را نمی‌دانم چون آنها را نمی‌شناسم. ولی می‌دانم که ما باید چنین کنیم. امام خمینی هم فرمان داده است تا مارکسیست‌ها را در ابراز عقایدشان آزاد بگذاریم.

و اولی گفت: اما یادت نرود که آیت‌الله طالقانی نیز فرمود که: بحث مذهب و کمونیست بحث یک ساعت و دو ساعت، یک‌روز و دویروز یک سال و دو سال نیست پس در این روزها مجال بحث نیست. باشد تا بعد از پیروزی انشالله.

شود.

مثلاً می‌خواهیم بکارگران خود بگوئیم که اگر آنها آهن را تکوبند، یا پیچ را نیچانند، بیل ساخته نمی‌شود و یا ماشین درست نمی‌شود. می‌خواهیم کارگران ما بدانند که آهن یک طرف، کوره آهنگری یک طرف، پتک و سندان و زغال بقیه لوازم هم در کنارشان حاضر، اما اگر نیروی آنها بکار گرفته نشود، چیزی ساخته نمی‌شود. می‌خواهیم کارگران ما بدانند که بزرگترین نیروی تولید از آن آنهاست و نمره‌اش هم باید مال آنها باشد.

کمونیست‌ها اضافه می‌کنند که: رفقا اجازه بدهید تا قبل از آنکه بحث بهم زنها فرا رسند بیرسم آیا میدانید «سود» چیست و از کجا عاید می‌شود؟

و قبل از آنکه بحث بهبهت‌ها که نزدیک شده‌اند کارشان را تمام کنند، مذهبیون می‌گویند: ما می‌دانیم، اسلام هم این مسائل را روشن کرده است. اما اسلام از نظر مردم دور مانده. حالا باید بشما هم بگوئیم برای باور کردن ادعای ما مثلاً کتاب «اقتصاد بزبان ساده» را بخوانید که نوشته یکی از مجاهدان است - «محمود عسکری‌زاده» - بحث این گروه بحث خراب‌کنها، خراب می‌کنند.

به این کتاب که مراجعه می‌کنیم ساقلی را طرح شده می‌یابیم. اما در پایان می‌خوانیم که آیه پنجم از سوره قصص قرآن مجید آورده و معنی شده است:

«و نربدان لمن علی‌الذین استضعفوا فی الارض و یحطلمهم الله و یحطلمهم الوارثین»
«و اراده می‌کنیم که ضعف پنداشته شدگان را مورد محبت قرار دهیم و آنها را بیشتر و پیشوا و صاحب همه چیز گردانیم.»

اگر بحث کردن باین ترتیب کاری مشکل و اغلب اوقات بی‌سرانجام است، در عوض در یک گوشه دیگر که عکسهای نقاشی شده یا کلیشه شده بنیانگذاران گروه مجاهدان خلق را بالا برده‌اند و بلندگوها و میکروفن‌هایی هم فراهم آورده‌اند، بازار ارشاد گرم است. یک سخنران «دکتر اسلامی» - می‌گوید، باید ساخت خانوادگی خود را بهم بزنیم که این ساخت بر اساس نظام شاهنشاهی و نیز نظام ارتشی بنا شده. در این ساخت مساوات وجود ندارد. و هر بزرگتری به کوچکتری فرمان میدهد و زور هم می‌گوید. دکتر اسلامی از یک «متل» هم مدد می‌گیرد تا صحت مدعایش را ثابت کند: ... باش و بچه

پرونده های قدیمی

نوشته: صادق سرفراز

مدیر روزنامه سمر داب

هدف: ایجاد حکومت ملی و آزادی تام...

اشاره:

نگاه به جبهه ملی:

- جبهه ملی طرفدار تأمین عدالت است...
- در جبهه ملی، افراد نمی توانستند عضو شوند، بلکه يك گروه، يا يك جمعیت باید به عضویت در می آمدند...
- تنها حزب نیرومند جبهه ملی، در زمان تشکیل، حزب ایران به رهبری الهیار صالح، دکتر سنجابی و مهندس حسینی بود...
- لایحه دفاعی دادگاه لاهه را دکتر سنجابی بر اساس مدارک و مستندات مهندس حسینی تنظیم کرده بود...
- فراکسیون وطن نقش اقلیت را بازی می کرد...
- سپهبد رزم آرا، برگزیده ی اتحاد سیاسی «آنگلو - آمریکن» بود

در شماره گذشته و در نخستین بخش از این تحقیق، چگونگی بنیاد اولین سنگ بنای جبهه ملی را خواندید و اینک در این مقاله چگونگی مداوم فعالیت های این جبهه را میخوانید:

پس از تشکیل جبهه ملی کمیسیونی متشکل از آقایان یوسف مشاعرظم - دکتر شایگان - محمود نریمان - دکتر سنجابی و دکتر امیرعلائی بمنظور تهیه اساسنامه و آئین نامه هایی مربوط به جبهه انتخاب گردیدند و اساسنامه ای نیز تنظیم گردید.



اساسنامه

ماده ۱- جبهه ملی از هیئت موسسین و دستجات ملی که طرفدار تأمین عدالت اجتماعی و حفظ قانون اساسی هستند تشکیل میشود.

۲- موسسین اولیه هیئت مدیره جبهه ملی را تشکیل میدهند و دستجات ملی هر يك نماینده تعیین میشوند که از اجتماع آنها با هیئت مدیره شورای جبهه ملی تشکیل میشود و لدی الاقتصا نمایندگان مختلف شهرستانها نیز که اعتبار نامه آنان را هیئت مدیره تصویب کرده باشد در شورا شرکت میکنند.

۳- هدف جبهه ملی ایجاد حکومت ملی بوسیله تأمین آزادی انتخابات و آزادی افکار است

۴- هیچ فردی نمیتواند مستقیماً عضو جبهه ملی بشود و عضویت افراد در جبهه مشروط به ایستادگی عضو جمعیتی باشد که آن جمعیت سمت وابستگی به جبهه ملی را تحصیل کرده باشد.

مسئله ای که در بادی امر جبهه ملی با آن روبرو بود مطلب و مشکل انتخابات بود ولی باید توجه داشت که حدود تأثیر جبهه و شعاع مبارزات ری محدود به تهران گشت زیرا در شهرستانها، و استانها شعاعی نداشت و متأسفانه بسبب نبودن احزاب ملی نیرومند و توانا که قادر باشد جناح های جبهه را بصورت وسیع در سراسر ایران یا لایق مراکز استانها گسترش دهد عملاً مبارزه انتخاباتی تهران مورد عمل جبهه قرار گرفت تا گفته نماند که تنها حزب نیرومند ملی در آن تاریخ حزب ایران بود که شخصیت هائی چون الهیار صالح - دکتر سنجابی - مهندس حسینی آرا رهبری میکردند و جاذبه ای قوی برای جذب و جلب روشنفکران صالح و با تقوی داشت متأسفانه این حزب نیز با اختناق و خفقان بعد از حادثه

نماید معذالك حزب ایران بعدها در مسئله تقيضت و بسپج و تجبیز افكار عمومي و كشاندن توده مردم در جهت ملي شدن نفت نقش عميق و موثري را ايفا كرد و تاريخ نمیتواند جبهات مشت و ارزنده دکتر سنجابی را در تنظیم لایحه دفاعی دادگاه لاهه و همچنین خدمات بی ریا و صادقانه مهندس حسینی در تهیه مدارک و مستندات نفت و تجارزات شرکت غاصب نفت برای مجلس را فراموش کند.

پیروزی

در انتخابات تهران با تمام بسپج دولت جبهه ملی بطور نسبی پیروز گردید و از ۱۶ نفر نمایندگان تهران هفت تن آنان و کلاهی واقعی و حقیقی مردم بودند که در زیر نامشان نوشته میشود: آقایان دکتر محمد مصدق - دکتر سید علی شایگان - محمود نریمان - دکتر مظفر بقائی - عبدالقدیر آزاد - حائری زاده - حسین مکی...

الهیاری صالح نیز از کاشان انتخاب شد هشت نفر مذکور اقلیت مجلس دوره شانزدهم را تشکیل میدادند و تا آنجا که بخاطر دارم نام فراکسیون وطن فرخورد نهادند.

در پدو کار روزنامه های باختر امروز و شاهد که بصورت روزانه منتشر میشدند از کان رسمی جبهه ملی بودند صاحب امتیاز و مدیر روزنامه باختر امروز مرحوم دکتر حسین فاطمی و صاحب امتیاز روزنامه شاهد مرحوم علی زهری بود ولی مقالات اساسی آن توسط دکتر بقائی تدوین و تهیه میگردد.

مرحوم دکتر فاطمی از نویسندگان شجاع و دلیر و پرشور ایران بود سبک و روش خاصی در تنظیم سرمقاله های باختر امروز داشت نوشته هایش

بهمین ۱۳۲۷ مواجه گردید و امکان آن نیافت که بتواند تأثیر مداخلات دولت و میلیتاریزم تازه بدوران رسیده را در انتخابات سراسری خنثی



مصدق: فریاد در بیدادگاه...

جبهه ملی از آغاز تا امروز

نشانه و خریداری شده دولت به نفع ملت تحمیل نماید.

خطسیر نبرد جبهه ملی در طول دوسال خدمت نمایندگی دوره شانزدهم بسیار درخشان و افتخار آمیز بود ولی نقطه اوج و نقطه اشراق و نقطه ای که عطف تاریخ ما را توجیه می کرد نقطه و گذرگاه نفت بود این نقطه پایان همه چیز و در عین حال آغاز چیزهای حیرت انگیز و منحصر- العقول بود - اوراق بردگی بسته میشد، ظلمت استبداد و حکومت فردی پایان می یافت، زمان تسلط استعمار زوب میشد و پدیده های جدیدی از غرور از آزادی از اینار و اعتماد به نفس و بزرگی و قدرت و قوت ملت احساس میشد. پخوبی درک میشد از يك فصل تاریک و منتهج به بهار تاریخ گام نهاده ایم. من هم اکنون نیز از خاطره آن ایام احساس غرور و اطمینان میکنم زیرا نفس سیاسی و قلم کوچک من آزاد و در خدمت نهضت بود. من با اعتقاد عمیق میکویم تمام فرازهای تاریخ هزارساله ایران با تمام پیروزی های ملت در طول عمر خود در قبال ملی شدن نفت شبیه تپه های کوچکی است که در جوار قله بزرگ دماوند خفته اند قرار دارد هر چند سراسر عمر سیاسی دکتر مصدق و جبهه ملی مشحون از خدمات و افتخارات است معذالك هیچ کاری نکرده بودند و منحصرآ ملی شدن نفت متناسب به آنها بود عظیم ترین و گرانبارترین افتخارات نصیبشان بود.

قرارداد الحاقی که معروف به قرارداد «کس-گلشایبان» در مجلس شانزدهم مطرح بود اما پس از سقوط دولت ساعد دولت منصور نیز شخصا نمی خواست با مشکل نفت درگیر کند زیرا نه شجاعت آقا داشت که لایحه را پس بگیرد و نه آنقدر مطیع شرکت نفت بود که از آن دفاع نماید ناگزیر او هم پس از یک مانور سیاسی بطور ناگهانی استعفا داد و سپهبد رزم آرا یعنی برگزیده اتحاد سیاسی انگلو امریکن در تیرماه ۱۳۲۹ مامور تشکیل کابینه شد. پرونده نفت به کمیسیون مخصوص نفت احاله گردید این کمیسیون ۱۸ عضو داشت که پنج نفر اعضای جبهه ملی بودند آقای دکتر مصدق به سمت ریاست و آقای حسین مکی بعنوان دبیر کمیسیون برگزیده شدند - کمیسیون مورد بحث قرارداد مذکور را برای استیفای حقوق ایران کافی ندانست و با رهبری دکتر مصدق و مبارزات جبهه ملی و زیر فشار افکار عمومی طرح ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور وسیله کمیسیون نفت به مجلس و پس از گشته شدن رزم آرا در تاریخ بیست و نهم اسفندماه ۱۳۲۹ به تصویب مجلس شورای ملی رسید و نوروز سال ۱۳۳۰ با پیکاری بزرگ و فتحی غرور آمیز آغاز گردید یک پیروزی عظیم زیرا نفت ملی شده بود اما پیکاری وسیع و همه جانبه را پیش داشتیم زیرا دشمنی فیر و مندوتوانا چون هیولای استعمار انگلستان در قبال ما قرار داشت دشمنی که از تار و پود وجود ایران از رشته ها و عضلات ایران برای سرزمین ما دشمن تعبیه کرده بود دژ بزرگ استعمار در قلب ایران رخنه کرده بود، محافل حاکمه خانواده هایی که نسل به نسل و بصورت توارث بردگی و غلامی سفارت انگلیس نصیب آنها شده بود اینها بودند که چون حلقه های زره پیوند استعمار را مستحکم میکردند و چون زاندارم حافظ منافع بیگانه بودند.

حکومت دکتر مصدق و آغاز الشعاب، هفته آتی.



● شرحه نامه ای از جبهه ملی و یاران و سران آن...

در دوره شانزدهم اقلیت کوچکی بودند ولی با اتکاء و برخورداری از حمایت فاطمه ملت ایران و باشهامت و رهبری دلبر و سیاست چون دکتر مصدق توانست جاذبه خویش را برا اکثریت دست

حماسی و گرم و هیجان انگیز بود و در عین صلابت و استحکام سلیس و زیبا و روان می- نوشت - عکسی از این سید بزرگوار در سال ۱۳۳۸ بدستم افتاد که آقای دکتر مصدق در پشت عکس از وی تجلیل و تعریف کرده بودند مفاد نوشته این معنی را میداد که مسئله ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور اولین بار توسط دکتر فاطمی در یکی از جلسات جبهه ملی که در منزل مرحوم نریمان منعقد شده بود عنوان گردید و ابتکار ملی شدن صنعت نفت از اوست هم چنین اقرار تاریخی بخط دکتر مصدق دیدم که یک ترک اولی هم از دکتر فاطمی دیده نشده و به همین دلیل کفن خود را به تیر استعمار گلگون کرد بعدها علاوه بر جراند مذکور روزنامه های دیگری بصورت وابسته یا طرفدار از طرف احزاب ملی یا افراد آزادیخواه وطن پرست به تبعیت از راه و روش جبهه ملی انتشار یافت که فعلا ذکر تمام یا قسمتی از آنها بعلت محدودیت مقاله مقدور نیست.



قرارداد

جبهه ملی در ۲۵ اسفندماه ۱۳۲۸ اصول برنامه خود را بشرح زیر اعلام کرد: مخالفت با قرارداد ساعد - کس - حفظ و حراست آزادی فردی و اجتماعی با این توضیح که برای عملی شدن برنامه خود از هر فرصتی که دست داد و در اجرای مواد چهارگانه ذیل دریغ نورزد.

- ۱- اصلاح قانون انتخابات ۲- تجدید نظر در قانون مطبوعات ۳- تجدید نظر و اصلاح حکومت نظامی ۴- تصحیح اصل ۴۸ قانون اساسی.
- نمایندگان عضو جبهه ملی با وجودیکه

از هیروشیما تا ویتنام، تاشیلی، تا آفریقا... و تا ایران:

امریکایی‌ها مشو...

- یانکی، آدم‌سوزی در آتش‌سینما رکس به دست عواملی که از آن تو بود هزاران بار، روی فاشیست‌ها و نازی‌ها را سفید کرد...
- داغ جنایات هیروشیما و ناگازاکی، دیر یاسین و سایگون هنوز بر پیشانی یانکی‌هاست
- حساب انحصار طلبان یانکی از حساب ملت امریکا هم جداست
- یانکی، یادآور که‌زمانی، فروش پوست سرخ‌پوستان، یکی از مشاغل تو بود...



اشاره‌ای ناگزیر

حساب ملت امریکا از دولت امریکا جداست و دقیق‌تر از این حساب ملت امریکا از انحصار طلبان وال‌استریت جداست؛ گرگان دهن آلوده‌یی که شبانه روز در اندیشه‌ی دزدیدن گرسه‌ی نان کودکان گرسنه‌ی بی‌افزائی‌اند یاسرقت‌چند لیتر نفت چراغ فلان پیروز ایرانی که در دورترین نقطه‌ی این کشور، با آن غذایش را گرم می‌کند. تردمانی‌که برای آسودگی از شر کابوس قتل‌عام‌هایی که طی تاریخ کرده‌اند، - ناگازاکی را یگوئی یا هیروشیما را، پنوم‌پنه را بیاد آوری یا دیر یاسین را - شب و روز مست می‌کنند... و ویسکی-های گرانقیمت را لاجرعه و مدام می‌نوشند و در همان عالم مستی باز درجهت سودشان بخون‌ریزی‌های دیگر می‌اندیشند. گرگانی‌که دهانشان روزی خون‌بزرگ‌مردی چون دکتر فاطمی را برخاک گرامی میهن ریخت و روز دیگر سالوادرننده را بر تخته کشید... حساب این یانکی‌ها از ملت امریکا جداست همان ملتی که هنوز هم تسه‌ی انحصار طلبان را سر دوش خویش دارد و جای تازیانه‌هایی را که بر پشت بهتری فرزندانش چون دکتر «لوتر کینگ» و «مردیت» و دیگر و دیگران زده‌اند، هنوز ریش است. آنچه در ذیل می‌آید، خطاب ملت ما به یانکی‌های کثیفی است که در آن سوی دریاها و در زیر زمین‌های مافیائی برای ملت شریف و نجیب‌ما تکلیف تعیین می‌کنند. تردید نیست در این ناسزاگوئی ملت امریکا نیز با ما همدرد و همگام و همپای‌اند....

● ... و یانکی شوهرم

یانکی! تو بدجوری عادت کرده‌یی... درست‌تر بگویم شرایطی که تصادفاً از ابتدای نفس کشیدن تو برخاک قاره‌یی که گناه کشش را تاریخ پای کریستف کلمب نوشته است، ترا بدجوری عادت داده‌است؛ عادت داده است که مانند فرزندان یکی

● ویتنام: آمریکایی هم شو!

یکدانه لوس و نتر بارآئی. عادتت داده است که هرچه را دلت می‌خواهد بدست آوری... ترا آموخته است که هرچه دلت می‌خواهد، «بهر قیمت» بدست آوری... این قیمت هرچه باشد، خرید کردن.

این صدای مردم جهان است: یانکی تو آلوده‌یی و جز تائید رژیم‌های آلوده و تر دامن و ضد مردمی به هیچ کاری دست نمی‌زنی...

شریفی که از رگهای گردن میلیونها انسان
بزرگوار چون - کمال عدوان - انقلابی
شپید فلسطینی - سرزمین ریخته شده
است بگردن تو و نسل تست.

شمال و جنوب

یانکی! یادت می‌آید درخانه‌ی خویش
چه بلوائی براه انداختی؟ چگونه بدوی-
ترین انسان‌های معصوم و پاکدل را که
هنوز در مرحله‌ی «شیانی» زندگی می-
کردند، بدم گلوله‌هایت دادی؟ یادت می-
آید زمانی که سرخپوست بی‌نوا به تو که
زمین زراعتیش را اردوگاه کرده بودی یا
کارخانه یا خط‌آهن، حمله می‌کرد، تا با
این حمله از سفره‌ی نان فرزندش دفاع
کند، فریاد می‌کشیدی که سرخپوست وحشی
است، راستی یانکی! تو وحشی‌تری یا
سرخ‌پوست؟ بگذار و بگذریم اما بیادآور
که در خاک امریکا، همان خاک که با گلوله
تصاحبش کردی، بنام و تحت لوی شمال
و جنوب چه بلوائی براه انداختی؟
یانکی! یادت می‌آید که گاهی «سرخ»
می‌پوشیدی و «آبی» پوشش‌ها را به گلوله می-
بستی و شکم زنه‌ایشان را پاره می‌کردی؟
و گاه «آبی» می‌پوشیدی و چنین از شکم
زنان آهستن سرخ‌پوستان بیرون می‌کشیدی!
یانکی! داغ جنایات جنگهای شمال و جنوب
هنوز بر پیشانی تست.

و ویتنام هم...

یانکی! این حدیث را که دیگر همه
به یاد دارند... حدیث ویتنام را. همان‌جا
که اگر پستان زنانشان را بریدی،
کودکانشان را بدار آویختی، با گروه
گروه خاک ویتنام را «شخم» زدی
هرگز نتوانستی تخم مردی و مردمی را از
سرزمینشان محو کنی... و دستشان
مریزاد - چه زنانی بودند و چه مردانی -
که پوزه‌ی کثیف را با مشت مردانه‌ی
خویش خرد کردند. ذرات خاک ویتنام،
زوایای شهر سایکون تا زمانی که بشریت
برقرار است با صدای بلند فریاد می‌زند
که یانکی! تو آلوده‌ای و جز تأیید رژیم-
های آلوده و تردامن و خند مردمی هیچ
کاری دست نمی‌زنی. ذرات خاک ویتنام
همیشه فریاد می‌زند که یانکی! ویتنام از
آن ویتنامی‌ها است... گم شو...

اما امروز...

امروز در آن سوی دریاها نشسته‌یی.
بلندگوهایت را براه انداخته‌یی و فریاد
برمی‌کشی که تعیین تکلیف ایران یا
بقیه در صفحه ۳۰



پوستان بوده است. خجالت نکش اگر در
کندن و فروش پوست سر سرخپوستان
گناهی است، از آن پدران تست. اما تردید
نیست که گناه کودکان معصومی که در
«دبریا سین» بدست تروریست کثیفی چون
مناحیم بگین بگاک افتادند و نیز خون



شکستن، سوزاندن و دست‌آخر کشتن دیگری
که او نیز دلخواه ترا داشته است و قضا
را سرراه تو واقع شده...

پوست سر سرخپوست‌ها را...

یادت نیست... هست؟ بگذار یادت
بیاورم یانکی! موقعی که اجداد تو بر آن
خاک پا نهادند، پیش از آنها انسان‌هایی
شریف، ساده دل و معصوم در آن سرزمین
می‌زیستند که نیاکان تو آن‌ها را «سرخ-
پوست» نام نهادند. و با این بهانه که
هر که پوستی سرخ دارد، دلسی سیاه در
سینه‌اش می‌تپد، به سهولت همه را به گلوله
بستند... یانکی! شاید دلت نخواهد اما
بگذار یادت آورم که شغل برخی از نیاکان
تو در آن روزگار فروش پوست سر سرخ-

کائنات فساد حکومت ۱۳ ساله هویدائی چگونه بوجود آمد؟

- **مقاطعه کاران و مهندسان مشاور وظیفه داشتند که در آمد نفت را مجدداً به سرچشمه اولیةاش یعنی غرب بازگردانند**
- **در هر شرکت مقاطعه کاری و یا مهندسان مشاور یکی از وابستگان به مقامات عالیه شرکت داشت تا کلید حل مشکلات باشد**
- **۸۰ درصد طرحهایی که قرار بود در طول برنامه پنجم ساخته شود یا اساساً انجام نشود یا نیمه تمام بود. اما هزینه این طرحها را زندان به جیب زده بودند**

مهندسان مشاور و مقاطعه کاران

تومان به مهندسان مشاور روی یک پروژه سد سازی کار میکردند و عجا که قرار بود این سد در جایی ساخته شود که دریاچه پشت آن

و ترابری با خرج کردن میلیونها تومان پول روی یک پروژه راهسازی کار میکرد که در همان زمان در وزارت نیرو، باز هم با پرداخت میلیونها

در دوران تاریک نخست وزیری هویدا بخش عمده ای از منابع مالی کشور، با بند و بست و حساب سازی به جیب مقاطعه کاران و مهندسان مشاور سرازیر شد. این دوران پراساسی یک توطئه از پیش تعیین شده بود. هدف اساسی این بود که در آمد نفت به سرچشمه اولیةاش یعنی غرب باز گردد و به همین ملاحظه هم در نظام برنامه ریزی این سالها ترتیب کارها را طوری داده بودند که از طریق مقاطعه کاران و مهندسان مشاور نیز درآمدهای کشور حیف و میل و بر باد رود. و معمولاً نیز چنین بود که در صورت آشکار یا پنهان یکی از وابستگان به ددبار و یا خود درباریان و یا مقامات عالی رتبه دولتی در این شرکت های مقاطعه کاری و یا مهندسان مشاور شرکت داشته باشند. شرکت این مقامات در حقیقت نقش کلیدی داشت و اساسی فلان و الاحضرت حلال همتی مشکلات و وسیله گذراندن کار از بیخ و ناب مقررات اداری و نادیده گرفتن آن بود. برنامه را نیز بدون توجه به امکانات اجرایی چنان عظیم و بزرگ روی کاغذ می آوردند که رقم هزینه یک پروژه تا آنجا که ممکن است به اعداد و ارقام نجومی برسد و خصوصیت دیگر این برنامه ها عدم هماهنگی یا یکدیگر بود. چنانکه معروف است وزارت راه

می توانست باشد که در همان روز اول وزارت از فرط کودک مغزی شدیداً اسب برش داشته بود و خیال می کرد که صدور فرمان وزارت می تواند خیلی نقائص و نواقص ذاتی یا اکتسابی آدمی را یک باره جبران کند.
پیام جناب وزیر ...

خود کم کردگی جناب سرطان آموزش و پرورش، را زحمت کشان ادارات مختلف وزارتی همان روزهای اول نیز دریافته اند. چرا که جناب ایشان در اولین روزهای وزارتش بر آن شد که سال تحصیلی جدید را با پیام خویش آغاز کند. تو کوئی مرحوم ژان ژاک روسو باز دیگر از خاک برخاسته و در پیکر ناساز زنی که بدلیل نهفتگی و نگفتنی از ریاست دبیرستان دخترانه رضاشاه یک باره برمسند وزارت جسته است، حلول کرده است. بهر حال جناب دکترس فرخرو پارسای بر آن شدند که سال تحصیلی ۴۹-۴۸ را با «پیام» خویش آغاز کنند. اطرافیان مختلس و دزد وی هم که وجود چنین کودنی را برمسند وزارت بهترین وسیله چاپیدن بیت المال یافته بودند پلافاصله بدین اندیشه ی بدیع و طرح نوظهور آفرین خواندند و زیرپایش نشسنند که مصلحت است چنین پیامی در سراسر کشور در سطح تمام معلمان توزیع شود و دوقن از بیسوادی که بر ادارات کل آموزش ابتدائی و متوسطه، مدیریت داشتند، مامور شدند متن پیام جناب وزیر را تهیه کنند که کردند و جالب که بیسوادی در سطح مدیران کل وزارت آموزش و پرورش هنگام وزارت جناب پارسای چنان ساری و شایع بود که دو مدیر کل دو اداره هر کدام با چپل پنجاه تن ابواب جمعی ترهائی بنام «پیام» سرهم کردند، که خود جناب «پارسای» باهمی بیسوادی، با قلم مبارک در متن آن اصلاحاتی به عمل آوردند. و در حاشیه ی اولین صفحه ی متن به قلم مبارک مقرر فرمودند که از پیام خطاب به

آستین سر خودی آموزش و پرورش «پارسائی» ...

- **وجوه آموزش کودکان بی کفش و کلاه این سرزمین را چگونه صرف چاپ پیام وزیر می کردند...**
- **این هم از مدیرکل سابق و نماینده ی کنونی مجلس...**

بود. و از این رو وزیرایش نیز طبعاً از قماش کسانی چون جناب باقو دکترس فرخرو پارسای



● سند فساد

گفته بودند و شنیده بودیم که رابرتان یونانی اسکندریه در آن جهت که وی بتواند سرزمین پناور ایران را حفظ کند بوی پیشنهاد کرده بودند که در این مملکت «کارهای خرد را به مردمان بزرگ بسپارد و کارهای بزرگ را به مردمان کوچک» و غرض ایشان از این رهنمود آن بود که مردمان بزرگ کارهای کوچک را عا در دارند انجام دهند و مردمان کوچک کارهای بزرگ و صعب را نمی توانند اداره کنند و از این رو شیرازه ی کارها گسیخته می شود. ساله ی وزارت سرکارخانم دکتر فرخرو پارسای - سرطانی که بجان آموزش و پرورش مملکت ما افتاده بود، و کسانی که پس از وی بدان وزارت رسیدند و بعد به آنها هم می پردازیم در واقع تصویری واقعی از چنان عملکردی است. به سخن دیگر میخواهم بگویم، که نخست وزیر عصائی، طی صدارت خویش، از آن جا که خود مرد کوچکی بود، از آن جا که خود انسانی کودن بود، از آن جا که خود تا کلاس یازدهم دبیرستان های بیروت را بیشتر نتوانسته بود بگذراند، باهر انسان بزرگی. باهر انسان هشیاری، و با هر جمع باسواد و تحصیل کرده ی واقعی مخالف

فساد، در آموزش و پرورش

در همان محلی قرار میگرفت که میبایست براساس پروژه وزارت راه و ترابری، جاده‌ای از آن بگذرد و این یعنی به‌هنگام دادن ثروت ملی کشور و از این نمونه‌ها در دوره کیا و بیا و وزارت تکنوکرات هویدائی بسیار دیده شده است اما در جریان این ماجراها، اگر راهی ساخته نمی‌شد و اگر بیمارستانی تأسیس نمی‌شد و اگر هم درست می‌کردند اجرای طرح چندسال بعد از موعد مقرر صورت میگرفت، اما پول مهندسان مشاور و اتمام مقاطعه کاران بموقع خود پرداخت میشد زیرا گروه‌های متنفذ به صورتی عمل می‌کردند که دریافت این پول‌های بی‌عاری بموقع پروژه‌ها نداشته باشد. و نتیجه اینکه از راه پرداخت حق‌العمر و بقولی دیگر حق‌المشاوره مهندسان مشاوره مبلغها تروت و پول از بودجه عمومی به‌هنگام رفت اما کنده انجام برنامه‌ها تا آنجا رسید که مثلا ساختن پست تهران (بعنوان نمونه) بجای اینکه درطول ۳ سال ساخته شود بعد از ۹ سال از زمان‌اجرای



این برنامه ساخته شود. یا اساسا شروع نشده بود و یا اینکه نیمه کاره برجای باقی بود. اما شکفتی در این بود که بودجه برنامه پنجم به تمام و کمال به‌مصرف رسیده بود و چگونه؟ به صورت سندسازی، بصورت دبه کردن و درمیان هزینه پروژه‌ها تجدید نظر کردن و خلاصه‌بانه انواع پیماندها و توسل به قوت و فن‌هایی که غارتگرانی که به‌صورت مهندسی مشاور و مقاطعه‌کار، دست در دست دولتیان همدست خود داشتند. بلندبودند و وارد به آن بودند البته حضور انحصارگران بین‌المللی و مقاطعه‌کاران غرب را در این غارتگری نباید فراموش کرد و در حقیقت طعمه‌های گنده و بزرگ به آنها تعلق داشت. و باز برای اینکه نمونه‌ای از طرز عمل این نوع مقاطعه‌کاران خارجی بدستان بدهیم به پروژه نیروگاه برق در خوزستان اشاره می‌کنیم که فرانسوی‌عامل ساختمان آن بودند در تابستان سال ۵۵ که رسوایی خاموشی و کمبود برق ایران گریخت. همه‌ی مردم دانستند که این مقاطعه‌کاران تاجه

هویدائی میلیاردها تومان به جیب زدند

طرح همچنان ناقص باقی مانده بود و برای اینکه باز عظمت خیانت‌هایی که بدین ترتیب بر مملکت روا داشتند روشن‌تر شود، کافست اشاره شود

که براساس اقرار خود دولتیها در سازمان برنامه در پایان برنامه پنجم بیشتر از ۸۰ درصد از کلیه پروژه‌هایی که می‌بایست در طول اجرای

اندازه به‌غارتگری دست می‌زنند و در عین حال تاجه‌اندازه به‌قول و قرار خود برای انجام تعهداتشان انامه دارند پاینده هستند.

آموزگارانی ۱۰۰۰۰۰ و از پیام خطاب به مدیران آموزشگاهها ۲۰۰۰۰ چاپ و توزیع شود.

ممکن است بگوئید...

ممکن است گفته شود که وزیر مصلحت دیده است که در اول سال تحصیلی پیامی برای آموزگاران بفرستد. و اطرافیان مصلحت‌دیده‌اند که پیام وی بچاپ رسد و توزیع شود. گنجای چنین کاری غیب دارد. پاسخ آن که جناب سرطانی آموزش و پرورش و اطرافیان که در این گونه موارد که صحبت از «خرید» و «سفر» بود سینه سپر می‌کردند و جلو می‌آفادند و پولی که باید خرج آموختن کودکان زرد چهره و بی‌گوش و کلاه این مملکت می‌شده به‌سهولت و خرج و صرف جیب و میل می‌کردند، موقعی که قرار بود، حقی قانونی به کسی داده شود، مه

به خشکاش می‌گذاردند و دور هم می‌نشستند و تصمیم می‌گرفتند. که حقوق قانونی حتی خدمتگزاران جزء وزارت آموزش و پرورش را نیز نپردازند می‌گوئید که در همین صفحه به نامه‌ای که «صدر» مدیر کل کارگزینی آن زمان که مدت‌هاست بعنوان نماینده مجلس قرار است از حقوق من و نو دفاع کند - در پاسخ مستخدم جزئی که روزهای تابستانش را درواز زن و فرزند به‌امید گرفتن شندرغاز فوق‌العاده ماموریت به‌اردهای تابستانی رفته بود، نوشته است، توجه کنید. جناب مدیر کل سابق و نماینده لاجق فرموده‌اند که «... برطبق تصمیم متخذه افرادی که جهت شرکت در اردوهای تربیتی اعزام می‌شوند، چون از غذا و مسکن در اردو استفاده می‌نمایند، لذا فوق‌العاده ماموریت به آنان پرداخت نخواهد شد...»

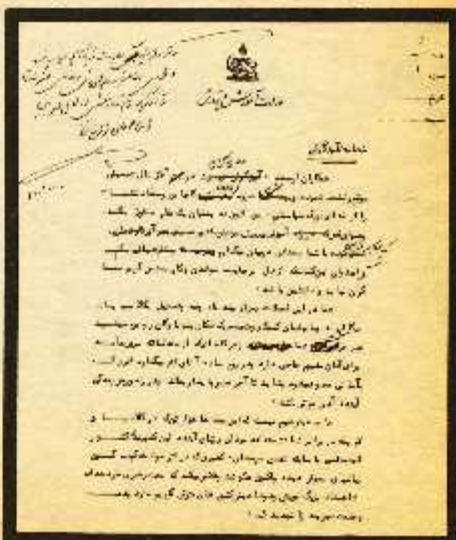
راستی تا یادمان نرفته است بگوئیم که تصمیم یاد شده طیما مثل بسیاری کارهای دیگری شامل خدمتگزاران و کارمندان جزء وزارت آموزش و پرورش می‌شد و گر نه مدیر کل امور تربیتی وقت و اموان و انصار دیگر وی و نیز نورچشمی‌های دیگر خانم پارسای از این قاعده مستثنی بودند کاش امضاکننده نامه یاد شده بیاد بیارند که همان سال چه مبالغی بابت همین فوق‌العاده ماموریت به چه کسانی پرداخت شده است... بازی حاصل آن که در زمان سرطانی آموزش و پرورش، هیچ‌امری در ادارات آموزش و پرورش نمی‌چرخید مگر آن که گردانندگان وزارت آموزش و پرورش را نفعی در آن بود و نیز این که آنچه در آن روزگار در وزارت پارسای - صرفی انجام می‌شد، مگر اتفاقا و تصادفا با منطق عقل هرگز جور نمی‌آمد...

مقررات!

شنیدنی است که «فوق‌العاده ماموریت» یا هر نوع فوق‌العاده دیگری باستناد «تصویب» نامه‌ی ویژه‌ای پرداخت می‌شد و می‌شود که به‌رحال در محدوده‌ی هیچ وزارتخانه‌ای کسی حق نداشت خلاف آن تصمیم داخذه کند به‌عبارت دیگر در زمان وزارت سرطانی آموزش و پرورش هر جا و هر زمان که بزرگان! وزارت مصلحت می‌دیدند قوانین مملکتی را اجرا می‌کردند و هر زمان که مصلحت نمی‌دیدند، نمی‌کردند. چنان که به حکایت نامه‌ی رسمی شماری از ۹۸۵۰ - ۶۹۲۳۰ مذکور، معلوم است که با وجود صراحت تصویب‌نامه و نیز این که هیچ مقامی جز مجلس حق تفسیر قانون را ندارد بنا به‌امارات حق تفسیر تصویب‌نامه هم باخود هیات وزیران است - در وزارت آموزش و پرورش پارسا و همدستانش، کسانی بوده‌اند که قانون یا تصویب‌نامه را تفسیر می‌کرده‌اند و در مورد اجرایش تبیض روا می‌داشته‌اند.



پارسای: فاسد...



یک سند دیگر از فساد

● انقلاب توانی فراتر از تصورات ما دارد...

● شاعر مسئول، زندگی محرومان را تصویر می‌کند...

از ادبیات گفتیم و اینکه باید مسئول باشد، راستین باشد و بی‌دروغ. به واقعیات و محسوسات پردازد. چنین ادیبانی با ویژگی‌هایش به عامه‌ی مردم تعلق دارد. از رنج‌هاشان، غصه‌هاشان و اسارت‌شان می‌گوید. شاعر با نویسنده‌ی بی‌گناه از عرق ریختن کارگر می‌گوید و از شهر دود گرفته‌ی کاسب حرف می‌زند، هنگامیکه او گرسنگی و فقر را در اثرش می‌گنجاند یا چنگال سیاه امپریالیسم را هجومی کند باید عرق ریخته باشد و دود خفقان‌آور شهر کاسب را تنفس کرده باشد مزه‌ی گرسنگی و فقر را چشیده و چنگال نیز سرماهداران، گلویش را فشرده باشد. او که از اختناق و سانسور و استبداد دم می‌زند در صورتی اثرش مؤثر می‌افتد که خودش اختناق کسالت‌آور و سانسور و استبداد نفرت‌انگیز را لمس کرده باشد.

مسئولیت

ادبیات راستین و مسئول از بیان مردم برمی‌خیزد در کنار مردم حرکت می‌کند و در میان مردم فرو می‌رود. مردم در ادبیات مسئول نقشی اساسی دارد که چنین ادیبانی برای مردم شکل گرفته و بخاطر مردم زندگی می‌کنند طبیعتاً باید مورد قبول مردم نیز واقع شود. هنگامیکه توده در صف‌های طولیل نفت و نان و بنزین و گوشت و... عرضش را می‌گذرانند، اگر ادبیات، خودش را مشغول ساقی سیمین‌ساق کند و در نیمه شب حکومت نظامی، گوی و برزن را زیر پا بگذارد و دنبال خاقه‌ی دلیر گریز پا بگردد تا بداند بر سر دل‌اش چه آمده است! هرگز در دل عامه اثر نمی‌کند یا حداقل یک تأثیر زودگذر و ناپایدار دارد ادبیات مسئول همه‌چیزش را از مردم وام می‌گیرد. به‌میان آنها می‌رود و دردهاشان را حس می‌کند، چاره را نیز می‌یابد و با بیانی منطقی، زیبا، روان و همراه با ایمازهای طبیعی احساس‌اش را که در حقیقت احساس مردم است به‌روی کاغذ می‌آورد. چنین اثری مال همه‌ی مردم است. ادبیات مسئول و متعهد با زمان پیش می‌رود اما به‌سبب اصالتی که دارد در یک زمان معین متوقف نمی‌شود و همیشه تازگی‌خود را حفظ می‌کند، پیوسته به یادآور خاطرات زمان خلق شدنش است و محرك و مسئولیتش همیشه است.

ادبیات همراه با جنبش

ادبیات مسئول همیشه نقشی سازنده دارد گاه یک سروده‌ی راستین در اذهان مردم تأثیر شگفتی می‌کند، خلق را به حرکت و جنبش و... می‌دارد و در انقلابات مهم تاریخ پیوسته جای‌پای ادبیات مسئول مشهود است.

امروز، روز حرکت ملت ما است. مردم در یک جنبش همگانی شرکت کرده‌اند و همه با هم هم‌گام و یکصدما شده‌اند. حرکت مردم «البته وقتی می‌گوییم مردم، منظور گروه‌ها کثرت است همان گروهی که پیوسته زیر فشار و سلطه‌ی استعمار بوده‌اند متحمل دشواری‌ها و مصائب بسیاری شده‌اند، به‌ امروز حرکت همه‌ی مردم در یک سو جریان دارد و ادبیات مسئول و متعهد نیز که به مردم تعلق دارد باید در همان سو حرکت کند باید در انقلاب مردم سهیم باشد باید از آغاز تا انجام حرکت در کنار مردم گام بردارد و مثل یک آینه منعکس‌کننده‌ی افکار متعالی مردم باشد. به‌این سروده نظری می‌افکنیم:

- «هان، ای شکسته دیوار سست نهاد دور نیست روزی که در جای، از بن ویرانت گنم هان، ای زنجیرهای سنگین پولاد، دور نیست روزی که هر حلقه‌تان را، بر گزرتن کثیف مزدوران بفشاریم تا چشمهای حریم‌شان بر سر زمین مان بسته باد. شماء ای مترسک‌های پوشالی! دور نیست روزی که، لاشه‌های فاسد فربه‌تان را، در کشتزارهای خونین خود به آتش کشیم»

اندیشه

شعر ادامه پیدا می‌کند و لحظه به لحظه بیشتر اوج می‌گیرد. در تک‌تک واژه‌هایش فریاد و خشم تک‌تک مردم احساس می‌شود. عصیان همه‌ی آنها‌یی که سالها در زنجیر شوم‌مزدوران در اسارت بوده‌اند لمس می‌شود. گرچه این سروده در دوران اختناق و سانسور سروده شده اما با این‌حال شاعر بیم و هراس بخود راه نمی‌دهد زیرا او به مردم می‌اندیشد و برای مردم شعر می‌گوید به‌خود این اجازه را نمی‌دهد که حرف مردم را تکلفه بگذارد و آنطور که احساس می‌کند نگوید. به‌خود اجازه نمی‌دهد که در امانت خیانت کند پس لب می‌کشاید و حرف توده‌ی مردم را به‌مضمون می‌کشد و با صداقت از آنها می‌گوید.

مردم گفتند نه و شاعر هم

در سالهای سانسور و تکلف‌ها و ننوشتن... ها بسیاری از شاعران و نویسندگان خوب ما ترک دیار کردند و گروهی نیز ترک گفتن و نوشتن اما آنها که مسئول تر و متعهد تر بودند و قلب‌شان تنها در راه مردم بر کاغذ می‌نشست هرگز دست از گفتن و نوشتن نکشیدند و همراه با مردم پیش رفتند. گفتند و نهرامیدند و اینک که انقلاب مان دارد شکل می‌گیرد خوشبختانه ادیبانمان نیز دارد مسئول تر و متعهد تر می‌شود. حرف، حرف مردم است قلم به‌راه مردم می‌رود و ادبیات مسئولیت خویش را باز شناخته است.

- «ما» برای گفتن داریم

بسیار حرف‌ها که مردم می‌خواهند بدانند و مردم، باید بدانند، از تیرگی که درگیر است در کوچه‌ها، خیابانها

و حیاط مدرسه‌ها و دخترانی که با بانن شوک‌زا از پا درمی‌آیند، و گاز اشک‌آور، و گاز تپو‌غ‌زا و بی‌پوش‌کننده و دخترانی که گلوله در تن دارند، چون فریاد زده‌اند، دیگر نه! و کامیونی اباشته از دختران دبیرستانی، که به بازداشتگاه سر بازخانه‌ها می‌رود، و پسران دبیرستانی که جنازه‌شان، هنوز کف خیابانهای شهر نقش است

با زخمی که در سینه، پشانی،



شکسته بار قلم

پهلوی آنها دهان باز کرده است، و خونی که راه خود را، از بیکرشان تا جوی خیابان گشوده....

این ادبیات مسئول است زیرا حرف‌اش حرف مردم است مردمی که گفتند «دیگر نه» و به‌همین علت به‌رگبار گلوله بسته شدند و به خاک و خون غلتیدند، این ادبیات حرف مردم را زده است، حرف تمام مردم که آن روز مرد «گفتند، نه» و در خیابانها بودند و در همانجا بدنشان سوراخ سوراخ شد و از هر سوراخی گل شقایقی شکفت. شاعر حرف این مردم را زده، در کنار آنها بوده و به‌آنها پرداخته است. این شعر به مردم تعلق دارد. مال آنها است و در میان آنها خواهد ماند.

ادبیات رزمی کوه نشینان

اینک هنگام ست

فرهنگ محلی‌ها، خاصه فرهنگ اهالی کوهستان ایران، جذاب و گیرا است. قصه‌ها و ترانه‌های این نواحی، لبریز از حماسه‌ها و اسطوره‌های پهلوانی است و از ضحوتی و شکایت ازسروشت و جبر روزگار غاری است و پیوسته انسان راه حرکت و جنبش وامیدارد. ناگفته نماند که ترانه‌های عاشقانه‌شان تا حدودی از این فرمول مستثنی است که بطور کلی از عشق گفتن حکایتی است و از جنبش و حرکت گفتن، حکایتی دیگر. اینان هنگامی که از عشق می‌گویند از لطافت جویبارها و طبیعت بگردست‌نخورده و احساسی‌یك و راستین الهام می‌گیرند و هنگامیکه ستیزه و دفاع از جان و مال خویش را به‌مضمون

و شور و شهر
شهر آزادی، شهر مردمی

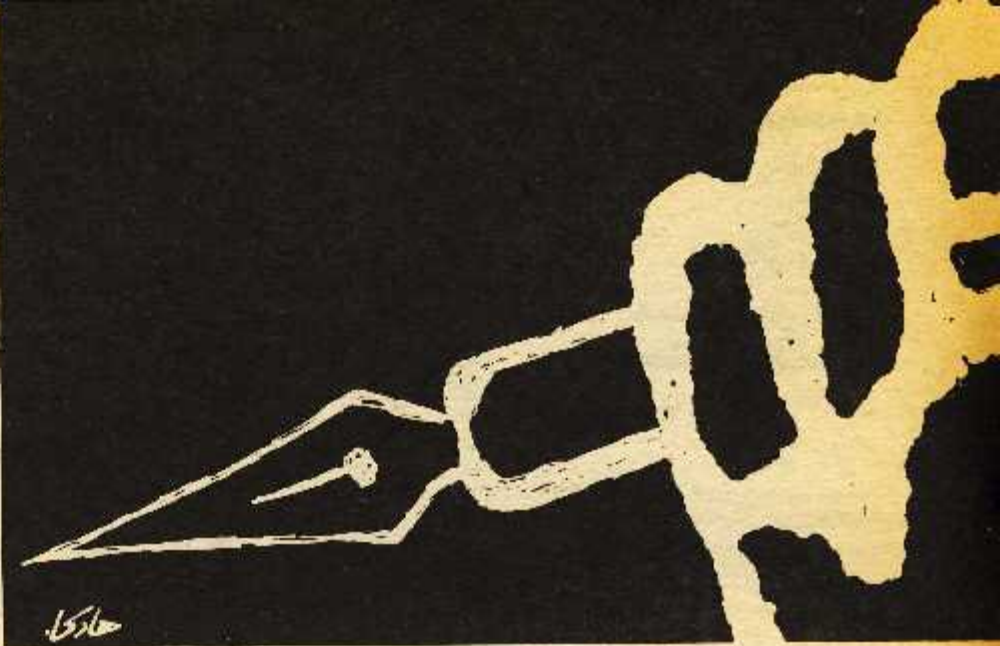
شهر به رقص ایستاده
در نیم چراغان
اما من
فشرده و دلنگم
که عزیزانم را در کنار ندارم
شهادت را
و قاجی یوسر
یا سری بی تاج را
تا نثار پایشان کنم
هدیه آن ایام رنج و
شادی این دم

در بزم یاد شمایم
فشرده و دلنگم
با شاخه گل یخ
با شمع سوخته و
یا شراب خون.

ادبیات و شکوفائی انقلاب

ادبیات مسئول و متعهد در این روزهای انقلاب نقشی حساس تر از تمام ادوار مختلف بر عهده دارد. حالا دیگر نه تنها بیان کننده ی آمال و اندیشه های مردم است بلکه باید رسالت خود را در راهنمایی توده های مختلف ایفا کند. سازندگی، مهمترین مسئله یی است که امروز ادبیات انقلابی ما باید در خود داشته باشد، این بار سنگینی است که ادبیات انقلابی بر دوش می کشد ما در یک موقعیت حساس سیاسی و اجتماعی قرار گرفته ایم و این موقعیت لحظه به لحظه حساس تر می شود و اینک زمان آن رسیده است که ادبیات انقلابی نقش مؤثر و سازنده خود را ایفا کند و به راهنمایی مردم بپردازد زیرا جای هیچ شبهه یی نیست که ادبیات دربارور کردن انقلاب توانی فراق از تصورات ما دارد امید آنکه ادبیات دربارورتر کردن انقلاب ملی ما هرچه کوشا تر باشد.

اهورا



ی که در خدمت مردم نباشد...

شاعر همیشه با مردم

شاعر در لحظه های اندوه و اسارت در هنگام عصیان و شهادت در کنار مردم بوده و دردشان را حس کرده و از آنها گفته. سوگ مردم، سوگ شاعر بوده و دردشان دردشاعر و هنگامی که پیروزی چهره ی خود را به مردم نمایاند، باز هم شاعر کنار آنها است برای آنها از شادی شان می گوید:

این چه فتحی بود؟ فتح مردم بی اسلحه

این چه جنگی بود؟ جنگ لشکری با پیرزن

هیچ میدانی درون تانک وحشت داشتی

چون زنی با تف به تو شلیک کرد؟

و یا آن همیشه شاعر و همیشه آزاده در بزم

پیروزی مردم برای مردم می سراید:
شهر از شادی شکفته و
گل فریاده

به هوا پرتاب می شود
پیای

درها و دهان و پنجره ها

آغوش

و آنگاه

هلبله دستها و دستمالپاست

با گسستگی رشته مروارید

نقل

بر شیب زمین

سلام و بوسه

هورا و همیشه

بزه است...

می کشند، از استقامت کوهها و صخره ها و خروش رودخانه ها ملهم می شوند. اسب پادیا و تفنگ «برلوه» پیوسته در ادبیات رزمی گونه نشین های غیور جای ویژه یی داشته است تفنگ برنو و قطار فشنگ از جنگجوی شجاع کوهستان جدا نیست و هنگامیکه او تفنگ بدست می گیرد و بر اسب پادیایش سوار می شود در دلش چنان قدرتی شکل می گیرد که اندیشه ی شکست و هراس هرگز در چشمهای نافذش آشیانه نخواهد کرد، بویژه هنگامیکه با صدای رسا و دورگه اش ترانه یی رزمی زمزمه کند.

از آن ترانه ها، ترانه ی دلنشین «موتورچی» است که همواره در جنگهای اهالی «خرم آبار» قوت قلبشان بوده و نیرویی نهانی در رگهایشان

دمیده است. ترانه ی «موتورچی» با انسجام ویژه یی که دارد پس از گذشت سالها حالتی اسطوره یی یافته است. ترانه از تعصب خاصی برخوردار است، جنگجوی «لره» در آغاز بر اساس حرمتی که برای «اسب» و «تفنگ» قائل است، دستور میدهد، اسب و تفنگاش را حاضر کنند، به «مادر» نیز احترام بسیار دارد که پیوسته در تربیت «جنگجوی لره» نقش مؤثری داشته است بر اساس همین احترام جنگجو می خواهد که مادر شیرش را حلال کند. او سپس می خواهد که جسدش را از نگاه کافر که در حقیقت دشمنش است پنهان کند و وصیت می کند دخترانش با کافر وصلت نکنند.

ترانه ی «موتورچی» که اصالت در واژه و اژه ی هر بنداش موج می زند حالتی تحریک آمیز دارد. بگونه یی که شنونده را وادار به تفکر و سرانجام تحریک می کند. و این اصل سبب شد تا در سالهای خفقان و اختناق این ترانه «ممنوع و مضر» تشخیص داده شود و اجازه ندهند بگوش مردم برسد.

و اینک ترجمه فارسی ترانه ی «موتورچی»
اسبم را زین کنی و تفنگم را بر آن ببندی و
خبرم را که به جنگ می روم به عموهایم برسانی

مادر، مادر، اینک هنگام ستیزه است

و قطار تفنگم از فشنگ لبریز است

هان ای راننده آرام تر، تا مادرم را ببینم

که شیرش را هلالم کند. شاید که بمیرم

سنگرها را خراب کنی و جسمم را در آورید

و به مادرم بدهید و خون بهایم را بگیری

نازنینا، جامه ی قنت را سیاه کن

دیدم چگونه شیرزن را در گورستان بخاک

سپردند

مادر، مادر، اینک هنگام ستیزه است

و قطار تفنگم از فشنگ لبریز است

چینه به چینه قلعه ها را جستجو کنی

جسم پنهان کنی، ز نهار کافر آن را نبیند

وصیتم را به دخترانم بخوانید

پس از من هرگز با دشمنانم وصلت نکنید

مادر، مادر اینک هنگام ستیزه است

و قطار تفنگم از فشنگ لبریز است.

نگاهی کوتاه به چگونگی شهادت مرد مردمی و ضد استعمار، دکتر حسین فاطمی

مصدق در باره دکتر فاطمی چنین می گوید:

اگر ملی شدن صنعت نفت خدمت بزرگی است که به مملکت شده باید از آن کسی که اول این پیشنهاد را نمود سیاستگزاری کرد و آن کس شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی است که روزی در خانه آقای نریمان پیشنهاد خود را داد که عمده‌ی نمایندگان جبهه ملی حاضر در جلسه آن را با اتفاق آراء تصویب نمودند. رحمة الله علیه که در تمام مدت همکاری با این جانب حتی... هم از آن بزرگوار دیده نشد.

دکتر محمد مصدق



دکتر فاطمی: تیر باران باتنی بیمار و تب آلود...

- او قلم بدستی مبارز، شجاع و پاک بود...
- برجسته ترین عضو نهضت، ملی را ناجوانمردانه از پای در آوردند...
- «باختر امروز» که به مدیریت دکتر فاطمی چاپ می شد، لحظه‌یی بعد از انتشار نایاب می شد...

تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود
سر ما خاک ره پیرمغان خواهد بود

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نهضتی را که قائم و پیشوای مردم ایران دکتر محمد مصدق برپا ساخته بود، بنحو وحشیانه‌ای سرکوب می کنند و سرداران این نهضت را نیز به بند می کشند و شاخص ترین آنان را شهید می کنند و انتخاری است برای جامعه روزنامه نگاران که در این نهضت سهم بزرگ و سازنده‌ای داشتند و در این راه شهید هم دادند.

دکتر حسین فاطمی مدیر روزنامه باختر

آرام شد حضرت نفت صفت نریمان
سینه را با درد آن کس اول این مبارز را نمود
گرد و آن کس ریشه را در آن درختین نامی است در روزی
و نهضتی خست و آن نریمان را زود خورد؛ و در غم می
بندید خمر از سر آن را تا آن کس که بر سر نریمان چو کوه
بهر وقت خدمت جنگی با این نریمان که از اول کار
آی بزرگوار ریشه در کوه بر سر

● متن دستخط دکتر مصدق در باره‌ی فاطمی

نگاه به زندگی

خسرو روزبه،

شهید مبارز

«میرمونسیرند، کسانیکه ره خلق بگیرند» و این کلام او است که راه خلق در پیش گرفت و همواره زنده است و در میان خلق به نظاره نشسته و افکار و گفته‌های صمیمی و مستحکم‌اش پیوسته راهنمای همگامان او است. به راستی خسرو روزبه، این قهرمان ملی که در دوران پرافتخار زندگیش رنگ و بوی امپریالیسم را به لرزه درآورد. که بود؟ این خسرو روزبه از کدام تبار بود که از آمدنش گلهای شقایق شکوفیدند و در کنارش هر لحظه ستاره‌یی طلوع کرد و با رفتن‌اش گلهای لاله در سینه‌اش شکفتند. این ابرمرد، این مبارز راستین که پیوسته در کنار خلق و برای خلق به مبارزه ایستاد و هرگز بر خلاف شرافت و حیثت خویش حرفی نزد و اقتدر ایستادگی کرد تا آخرین قطره‌های خویش همراه با آخرین توان‌اش را به مردمی که دوست داشت هدیه کرد.

خطاب

و اینک نام تو ای مرد همیشه جاودان،
پشایش لشکر شهدای راه خلق سردرخشد.
هنوز تک تک جملات گوینده و لبریز از احساس

روزبه: رگ و پی

در فضای شهر طنین انداز است.

آن هنگام که در دادگاهی تشریفاتی به محاکمات کشیدند، تو تنها ترین مرد بودی و تو در انزوای کسالت آوری یک تنه به مبارزه ایستادی همانگونه که سقراط در دادگاه آن محاکمه شد و به تنهایی دادگاه را به سنگنه کشید، تو نیز با استدلالهای نیرومند دادگاه را به شرمساری دچار کردی، به راستی تو که بودی که حتی پس از شهادت نیز دزخیمان از نام تو در هراس بودند.

اطاعت کور کورانه

خسرو روزبه عضو کمیته‌ی سرکزی و رئیس قسمت نظامی حزب توده بود او یکی از رشیدترین و با تجربه ترین افسران رسته‌ی تویخانه سرکزی بود. در خانواده‌ی متوسطی متولد شد، اما در شرایط نامساعد مادی پرورش یافت هنگامیکه در ملایر وارد سیکل اول دبیرستان شد با ماهی ۳۵ ریال از جمع حقوق ۲۲۵ ریالی پدرش زندگی می کرد، با وجود این مسایل او دانش آموز باهوشی بود بطوریکه همیشه دروس ریاضی سه یا چهار کلاس بالاتر را پیش خود فرا می گرفت و دیپلم علمی خود را با معدل ۱۸٫۵۵ اخذ کرد.

در سال ۱۳۱۶ دوره‌ی دانشکده‌ی افسری را به اتمام رساند و به هنگ تویخانه‌ی ضد هوایی مرکز منتقل شد.

امروز و کریم پور شیرازی مدیر روزنامه شورش از آن جمله‌اند - و باید اشاره‌ای هم داشته باشیم که چرا در جنبش حاضر بوقت یاد کردن از شهدای نهضت ملی کمتر با اصولا یاد می‌کنند و این دو شهید شرافتمند و مبارز نمی‌شوند؟
مجله «جوان» بر حسب وظیفه‌ای که برای خود قایل گردیده تا یاد شهیدان راه آزادی و انسانیت را گرمی دارد اکنون در این فرصت مقتضی وظیفه خود میدانند که یاد از زنده‌یاد مرحوم دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه دولت دکتر مصدق بنمایند - و آنچه که در این مطلب آمده است فقط یادنامه‌ای است تا در فرصتی بطور کامل به شرح زندگی این مرد مبارز و نمایر مبارزین بپردازیم.

بر مزار ساده‌ای در ابن بابویه این کلام از حافظ آمده است:

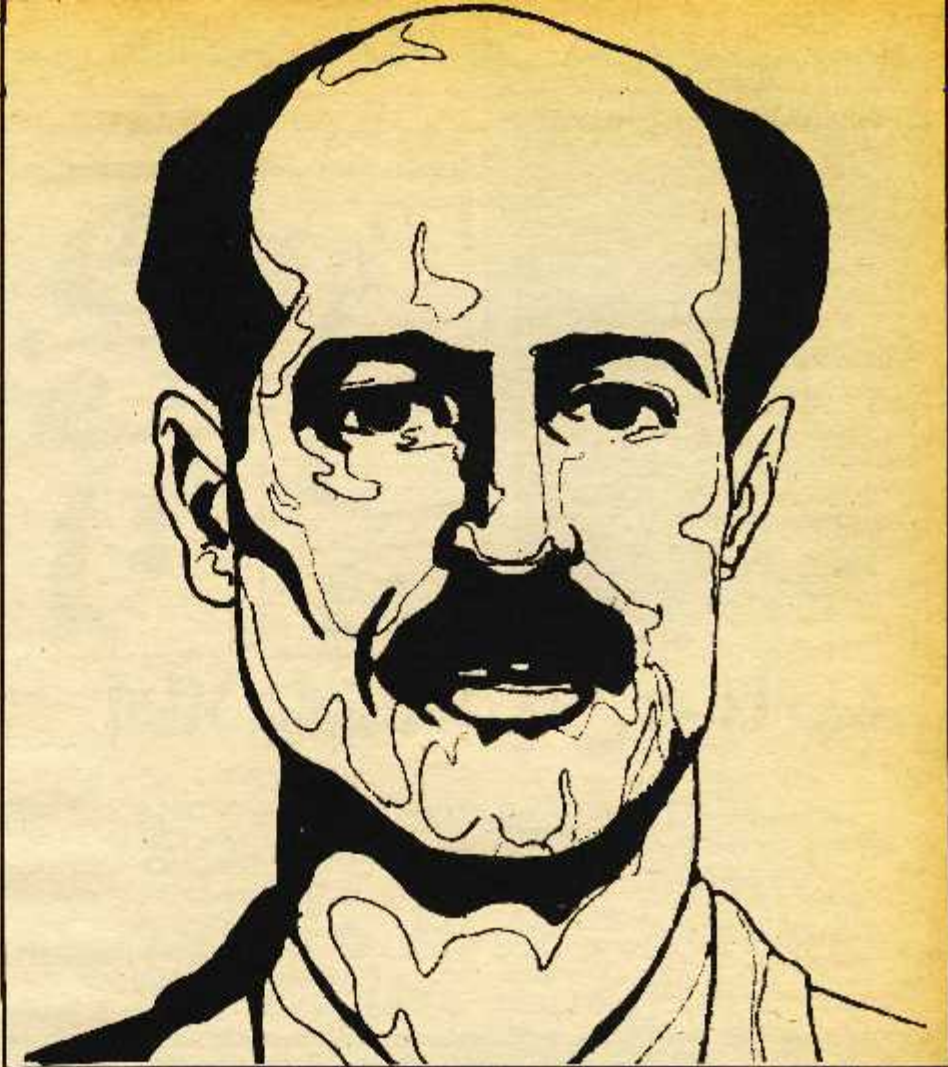
بر سر تربت ما چون گذری همت خواه
که زیارتگه زندان جهان خواهد بود

مزار او همانقدر ساده است که چون زندگی کوتاهش... او جوان ترین عضو دولت دکتر مصدق بود.

شجاع و بی پروا می جنگید و جنگ بخش بزرگی از عمرش را بر می کرد.

می جنگید با استعمار سیاه و خونخوار، با استبداد، با دورویی و دروغ با مزورانی می جنگید که میخواستند در نهضت ملی مردم ایران شکافت

بقیه در صفحه ۴۰



در دوران خدمت خود در کانون ارتش سخنرانی‌های زیادی کرد و مقالات فراوانی نوشت و با اینکه در هنگ ضد هوایی مرکز مورد تصدیق همه بود و به او احتیاج داشتند، وی را به عنوان تبعید به آتشبار مستقل ضد هوایی لشکر ۶ اهواز منتقل کردند و پس از دو ماه خدمت به رسته‌ی توپخانه‌ی دانشکده‌ی افسری تهران فراخوانده شد. طی ۶ سال حدود ۲۰۰ کنفرانس علمی و نظامی ایراد کرد که چاشنی همه‌ی این سخنرانی‌ها مسائل اجتماعی بود. او سعی می‌کرد دانشجویان را به خود آگاهی برساند و خوشبختانه بیانی موثر داشت. ستاد ارتش آگاه شده بود که خسرو روزبه در کلاسهای درس و مجامع عمومی از اظهار نظر صریح خودداری نمی‌کند و بارها مفهوم اطاعت کور کورانه را برای دانشجویان تجزیه و تحلیل کرده است. او در کتاب اطاعت کور کورانه‌اش می‌گوید: «ستاد ارتش در مورد من با اشکال بزرگی مواجه شد و مجبور به تمسید مقدمه گردید. رکن دوم میدانست که اگر بطور ساده مرا بازداشت کند با اعتراضات زیادی روبرو می‌شود. به همین جهت قبلا سه عدد کارت حزبی از روی خط من جعل کرد و آنها را بین سه نفر از دانشجویان ناراضی گروهان من تقسیم کرد. ولی چون من از جریان امر اطلاع داشتم و حتی ساعت بازداشت خود را نیز میدانستم تا چند دقیقه قبل از موقع بازداشت در محوطه‌ی دانشکده‌ی افسری به مراقبت پرداختم و بعدا ترک خدمت را بر این خدمت ننگین ترجیح دادم.»

خسرو روزبه که تا حدودی به جامعه‌شناسی و روانشناسی آگاهی داشت بسیار ظریف و فرمول وار مسائل را تجزیه تحلیل می‌کند مثلا در کتاب اطاعت کور کورانه، اطاعت بی‌قید و شرط افراد ارتش را از بالادستیهای خود توجیه می‌کند و بسیار ساده به توجیه این مسئله می‌نشیند که چرا یک ارتشی بدون چون و چرا به یک ارتشی صاحب مقام تر از خودش بلبه قربان می‌گوید: «در دانشکده‌ی افسری جوان هوسران و برعصمتی مثل علیرضا بهیرمرد بیچاره و سرباز گمنامی مثل سپید بزدان پناه فحش میداد و او هم ناچار دست به دامان فولادوند مری نظامی او می‌زد تا مابین آنها را اصلاح کند و ملاطفت علیرضای شوخ چشم را نسبت به او جلب کند. منطقا در نتیجه‌ی همین نوع رابطه ریاست و مرئوس، بزدان پناه هم پس از هزار مرتبه بلبه بلبه قربان گفتن خود را غلام معرفی کردن، وقتی از پنجره اتاق کار خود در عمارت قدیمی دانشکده افسری، ناهو زونی پای سروان شیوا را در ترمین رژه مشاهده می‌کرد بدون هیچ ملاحظه‌ی در حضور دانشجویان به او فحش بدسوخته میداد...» همین طور به ترتیب، هر بالادستی به پایین دست خود فحش میدهند و در نتیجه پس از گذشت سالها این مسئله که در ارتش باید اطاعت بی‌چون و چرا کرد در شخصیت و روح ارتشی فرو می‌رود.

تالیفات

«خسرو روزبه» در طول زندگی اش گذشته از مقالات و کنفرانسهای بی‌شمار، حدود ۳۶ جلد کتاب تالیف کرده به شرح زیر:

کتاب قنذاق، بالستیک خارجی بالستیک داخلی، ریاضیات عالی تخصصی رسته‌ی توپخانه، محترقه‌ها، تیرهای ساحلی، اصول علمی تیراندازی ادوات سبک برهنه هدفهای متحرک زمینی و

امپریالیسم را به لرزه در آورد...

- باماهی ۳۰ ریال زندگی کرد و با معدل ۱۸/۵۵ دیپلم گرفت
- ستاد ارتش در مورد «روزبه» با اشکال بزرگی مواجه شد...
- روزبه، ۳۶ جلد کتاب تالیف کرد...

اگر به من دستور می‌دادند، بطرف مردم تیر اندازی کنم، لوله مسلسل را متوجه آمرین و مسببان اصلی می‌کردم و طبقه طفیلی و ظالم را هدف گلوله قرار می‌دادم...

از حرفهای روزبه:

- فقر، به قلبم نشتر می‌زد...
- نمیرم و نمیرند، کسانی که ره خلق بگیرند...
- تضاد منافع متضاد، مستلزم جنگ طبقاتی است
- روز به روز بر تعداد کدایان شهر افزوده می‌شود...
- دهقانان با محصول ناچیز خود، دیگر نمی‌توانند در برابر ترقی هزینه زندگی امر را معاش کنند...



عباس مسعودی

اطلاعات کیهان

مسعودی، «حرمت» را شکست. بحث را شروع کرد. و داغ. پرده‌ها را درید. از ناگفته‌ها گفت. از آنچه رقیب انجام داده بود، تا به دستگیری آن، اطلاعات را خرد کند، و شاید از میدان بدر، که چنین نیز شد و اطلاعات سرانجام از سوی چند گروه، تحریم شد. کیهان پیشی گرفت و اوج گرفت و تیراژش بالا و بالاتر رفت. نویسندگان‌اش بیشتر کار کردند، بیشتر زحمت کشیدند، بیشتر تلاش کردند و مدیرانش سود بیشتری برد.

«کیهان» عنوان ملی یافت، حال آنکه فرقی با اطلاعات نداشت، هر دو از سانور اطاعت می‌کردند، و هر دو خیرهای داخلی‌اشان باهم مو نمی‌زد. خیرهای داغ‌اشان محدود می‌شد، به استخدام چند هزار معلم، ترفیح، پایه، اضافه حقوق و... و جز این چیزی نداشتند. و این خیرها را، از يك شایعه می‌گرفتند و بزرگ می‌کردند.

اطلاعات: کیهان به ما تهمت

آنها قسم خوردند که این اعلان مجانی است و من برادرزاده مسعودی هستم پول هم برای دادن اعلان ندارم دست از سر من بردارید.

باز صاعدی بحرف آمد و گفت: از دلایل کیهان که در راهروهای روزنامه اطلاعات صبح تا شام می‌چرخند به تنگ آمده‌ایم، این دلارها گوشه و کنار دالان و راهرو مراقب مراجعات اشخاص اعلان دهنده هستند. بمحض اینکه

آمد گفت: عموجان ما میخواهیم خانه خود را اجاره بدهیم اجازه بدهید اعلانی در این خصوص چاپ بشود، بصاعدی نوشتیم که اعلان او را در سه نوبت چاپ کند، هوشنگ میگفت: تا چندروز من در عذاب بودم صبح، ظهر، عصر از کیهان تلفن میکردند که چرا این اعلان را بمانده‌اید، جواب میدادم: اعلان مجانی است ولی قبول نمی‌کردند و اصرار و حتی تهدید می‌نمودند، برای

در این باره «خسرو روزبه» آژاده شهید، مبارز دلاور و مرد مردمی نظریه جالبی ابراز داشته است که بجای خود و در فرصتی مناسب چاپ خواهیم کرد.

و اینك دنباله مقاله مسعودی را می‌خوانید:

اعلان متولی را هم...

وقتی صاعدی این حرف را زد من پادم افتاد به گفته هوشنگ مسعودی برادرزاده‌ام (فرزند مرحوم حسن مسعودی) او روزی نزد من

نسبت به طبعه‌ی فقیر و زحمتکش حسن مسئولیتی پیدا کند و در برابر استعمارگران که زالوار به میکین خون مردم سرزمین‌اش مشغول بودند قدامت کند. یکی از دلایل عمده‌ی که سبب شد خسرو به سوی حزب توده کشیده شود احتیاج شدیدی بود که برای بسط‌عدالت‌اجتماعی و از بین بردن تضادهای و اختلافات طبقاتی-اجتماعی می‌کرد، او می‌گفت:

«الآنکون جامعه‌ی ایران که با اصول سرمایه‌داری اداره میشود، دارای طبقات مختلف المنافی است و خواه ناخواه تضاد منافع متضاد، مستلزم جنگ طبقاتی است طبقات حاکم با استفاده از تمام امکانات و نیروهای موجود و قوانین اساسی و مدنی و جزاین که همه بنفع آنهاست کوشش دارند سود هر چه بیشتر بدست‌یابورند و این امر شکاف بین طبقات را بیشتر می‌کند، امکانات زیست را از طبقات محروم بیشتر سلب می‌کند، سرمایه را در دست عده‌ی محدودی متمرکز کرده و طبقات بینایی و متوسط روز بروز شکسته‌تر میشوند و به گروه ارتقی ییکاران و مستندان می‌یونندند. دهقانان دیگر نمی‌توانند با محصول ناچیز خود در برابر ترقی هزینه‌ی زندگی اطاشه کنند و گروه محروم مزاح خود را ترک می‌کنند و به امید یافتن کار به‌شهر می‌آیند ولی درشهر نیز کاری پیدا نمی‌کنند و روز به روز بر تعداد گدایان اضافه می‌شوشه»

روزبه که اینك نسبت به جامعه‌ی خود با روشن‌بینی خاص می‌نگرد می‌کوشد از اطاعت کورکورانه سربلذ زند و در یکی از کنفرانس‌هایش می‌گوید:

نابرابری‌ها

فقر بیش از حد او و خانواده‌اش رانند و دردی که از این راه نصیب خسرو شده بود همراه با نابرابری‌های طبقات مختلف جامعه‌اش بسایر اولیه‌ی بودند که او را به‌سوی حزب توده کشاند، اما فقط اینها نبود که او را «خسرو روزبه» کرد که در این صورت تنها به خود آندیشیده بود. از این گذشته کم‌کم وضع مادی او خوب شده بود و به‌گفته‌ی خودش:

«من چگونه می‌توانستم به حساب زندگی مرغه آینده و دورنمای جالبی که میتوانست جلو چشم تصویر شود. زندگی پردرد و توهین آمیز گذشته‌ی خود را فراموش کنم، چگونه می‌توانستم صدها هزار «خسرو روزبه» را که در شرایط سخت‌تر و بدتری زندگی می‌کردند و امیدی هم به آینده نداشتند از یاد ببرم چگونه می‌توانستم نگاههای تحقیرآمیز شریف‌زادگان را که فقط به علت فقر مثل کشتی به قلم فرو نشسته بود به ازای مواهب مادی زندگی که از آن پس تصبیم می‌شد بدست فراموشی بسپارم. تازه اگر چنین می‌کردم چه حق نداشتیم این زندگی را به عنوان حق‌السکوت بپذیریم و اجازه بدهم که نسبت به خسرو روزبه‌های دیگر چنین رفتار اهانت‌آمیزی بشود.»

استعمارگران زالوصفت

جغایمی که او در دوران زندگی پرفرازو نشیب خود دید، فقر و گرسنگی و تمام عوارض این دو عنصر که سرانجامش من‌گی با خفت و ذلت است، همه‌ی اینها سبب شد تا خسرو روزبه

بقیه از صفحه قبل

هوایی، دیده‌بانی، شطرنج، خودآموز شطرنج، اسلوب علمی و نظری برای حل مسائل ساختنی هندسه، تاریخ مختصر جنگ جهانی دوم، اصول فلسفه کوندک درخاله و مدرسه، دهکده لوجوج ترجمه بازی عشق و مرگ «نوشته رومن رولان» سومیکو دختر هیروشیمایی، رقصا، غنچه‌های پژمرده، سوسالسم علمی و سوسالسم تخیلی، جنگ کره، خاندان پهلوی، اطاعت کورکورانه

حق السکوت؟ نه هرگز...

خسرو روزبه دارای روحی حساس و آندیشه‌ی وسیع بود او بسیار سریع مسائل را درک می‌کرد و از آنجا که خودش آندوه فقر و تنگدستی را بسیار حس کرده بود با توده‌ی مردم احساس نزدیکی می‌کرد از زبان خودش می‌شنویم:

«ضرباتی که بدینگونه در دوران زندگی بر روح حساس و تأثیرپذیر من وارد آمد فکر و روح مرا به کنکاش درباره‌ی وضع زندگی طبقات محروم واداشت. من دیگر آن خسرو روزبه نبودم که درخواست از طریق قالیف و ترجمه و اکتشاف به‌جامعه خدمت کند. بلکه یکباره قلب شدم طوفان عظیمی اعصاب و روحم را تحت استیلا خود گرفت فکر محدود و خدمت‌های جزئی را کنار گذاشتم و تصمیم گرفتم کار را از ریشه و اساس اصلاح نمایم تا به بدبختی میلیونها فقر ازهم‌میهانم پایان بخشم.»

روز به: استوره‌ی آزادی...



• دکتر مصباحزاده

هی زند ...

صاحب اعلان هر که باشد واعلان هر چه باشد از دفتر اعلانات دور شد و راه خود را در راهرو پیش گرفت که برود جلوی او را می گیرند و او را به زبان نرم و اگر نشد خشن همراه خود به روزنامه کیهان می برند، تا جلوی در مشایعت می کنند و بمراقب دیگری می سپارند و تا بحال چندبار مع این اشخاص گرفته شده و همین دیروز بود که باز دلال کیهان پشت در اطاق

اگر در واقعه ۱۷ آذر به من امر شده بود که بروی دانشجویان و دانش آموزان وسایر طبقات اهالی پایتخت تیراندازی کنم، لوله مسلسل را منوجه آمرین و مسلمان اصلی می کردم و بجای یک مشت مردم بیچاره و بدبخت، طبقه طفیلی و ظالم را هدف گلوله قرار میدادم.

روزبه در واقع زبان حال یک افسر انقلابی است که به عمیقترین نیازهای اجتماعی و روحی اکثریت مطلق ارتش ایران کاملاً وقوف دارد و وظیفه‌ی خویش میدانند که صدای حق افسران میهن پرست را در دادگاه جنایت باز گوداها بلند کند و از حقوق اجتماعی افراد ارتش و آزانبه خونهای پاک که در این راه ریخته شده است، دفاع کند. او در دادگاه نشان میدهد که قانون اساسی چگونه زیر پا لگندمال می شود و از جلساتی که در آن نوکران عروسکی دولت به عنوان نماینده ملت برگزیده می شوند، پرده برمی دارد.

او ۹ ماه در يك سلول انفرادی محبوس بود بدون اینکه اجازه بدهند کسی به ملاقاتش بیاید یا برای مدت کوتاهی از سلولش حتی برای کارهای ضروری بیرون بیاید. او در آخرین دفاعش می گوید:

«در این مدت حتی به من اجازه ندادند يك دقیقه به هواخوری بروم یا نره بی آفتاب به من بنابند.»

از وضع موجود شکایتی ندارد. فقط می خواهد کسی به ملاقاتش بیاید تا بلکه بتواند يك وکیل خوب برای خودش پیدا کند، او می گوید:

«وکیل مدافع، همانطور که از اسمش

کنون آگهی طولی ایستاده بود تا آقای بازرگانی که در اطاق مشغول تنظیم اعلان خود بود خارج شود و بدنبال او بیفتد و او را به کیهان ببرد.

نماینده در گورستان؟!

گفتم: آقای صاعدی پس است کوتاه کنید، اجازه بدهید این مطلب را هم بگویم، اینجا در مرك و میر اشخاص هم نقشی مفتضح بازی کردند که ما ناچار شدیم رسماً در روزنامه اعلان کنیم، اشخاصی را به گورستان فرستادند و بنام روزنامه اطلاعات در آنجا از مردم اعلان ترحیم می گرفتند و چاپ می کردند و چند بار در این خصوص بشعبه آگهی شکایت شد که ما به نمایندگی شما پول داده ایم چرا اعلان ما چاپ نشده است و ما ناچار شدیم در روزنامه اعلان کردیم باین مضمون که اشخاصی در گورستان بدروغ خود را نماینده روزنامه اطلاعات معرفی می کنند و اعلان انعقاد مجلس ختم می گیرند، از این اشخاص پرهیز کنید، ارتباط با ما ندارند، هر کس اعلان و مطلبی دارد مستقیماً بشعبه آگهی روزنامه مراجعه نماید.

از این گفته‌ها بسیار متاثر شدم، خاصه اظهارات آقای توری در مورد رویه‌ای که کارکنان روزنامه کیهان در شهرستانها پیش گرفته اند، به رئیس شعبه شهرستانها و همه آنها که داغ دلی از دهان بستن ما بخاطر نگاهداری حرمت مطبوعاتی داشتند، خاصه تصدی شعبه حوادث که دامن آنها از زجر کشیدن مردم و تعدی و تجاوز بحق افراد بحث میکرد گفتم: آقایان من امروز این حرمت همکاری را بخاطر مردم شکستم و شما از هر فردی که مورد تعدی و ظلم قرار گرفت یا باو تهدید شد حمایت و پشتیبانی

پیدا است مدافع متهم است، سلاح قانونی متهم است و به این ترتیب من خلع سلاح شدم» خسرو به قانون کاملاً آشنا و تقریباً آنرا حفظ بوده است. بارها، طی محاکماتش به قانون استناد می کند از جمله:

«به موجب ماده‌ی اول قانون راجع به محاکم جنایی مصوب اول مرداد ماه ۱۳۵۹ شمسی سلب حق تعیین وکیل از متهم موجب نقض حکم خواهد بود و حکمی که در بازمی من صادر شود از هم اکنون نقض شده محسوب است.»

گرانبارترین حرفهای خسرو روزبه آنها می است که در استانه‌ی مرگ به دفاع از خود و حزب خود و مردم ستمدیده میهن خویش در دوران مخوف اختناق و ترور در دادگاههای دربسته و فرمایشی نظامی ادا کرده است او با بیانی محکم و روشن به دفاع از خود برمی خیزد و چنان حرف می زند که حاضران در دادگاه از شرم به خود می پیچند.

نامت جاودان

خسرو یکبار توانست از زندان قصر بگریزد و یکسال فراری بود. وقتی در يك خیابان او را می یابند و به طرفش تیراندازی می کنند، يك تیر به آرنج چپ، يك تیر به ران پای چپ و يك تیر به زیر قلبش اصابت می کند و هنگامیکه در يك کوچهای بن بست به دام می افتد شخصی ناشناسی به طرف او آجر پرتاب می کند بطوریکه استخوان شانه اش می شکند. با این حال از يك گردبام بالا می رود و خود را به پشت بام رساند و در ده پاره کاغذ می نویسد، «قاتل من در درجه‌ی اول «عظیم عسکری» است. و کاغذها را در فضا

نمائید، اما بشرطی که غرض در کار نیاید و برامتی احقاق حق مردم کنید، چون وظیفه مطبوعاتی و ملی ما حکم میکند که مدافع حق و حقیقت باشیم، سکوت در برابر تجاوز و تعدی از ناحیه هر کس باشد ولو همکار مطبوعاتی جانی نیست. مطبوعات وظایف بسیار سنگین رهبری و تهذیب اخلاق عمومی برعهده دارند، هر کس از این حدود خارج شد متجاوز و متعدی است ولو خودمان باشیم، شما هر يك مسئول حفظ حقوق مردم هستید، باید رعایت شئون و حیثیت مردم را بنمائید، اگر خطا و اشتباهی دارید، اگر مطلبی ناصحیح می نویسید باید فوراً در مقام اصلاح آن برآئید، خود را بنام معنی خادم مردم بدانید چون حقوق من و شما را مردم میدهند و ما باید نقش حقیقی خود را در اجتماع ایفا نمائیم، مطبوعات نباید مردم را همراه کنند، و از این ساعت اگر دیدید کسی مورد تجاوز مطبوعاتی قرار میگیرد یا تهدید میشود و رعب و وحشت در دل مردم راه می اندازد خواه مربوط بسازمان های ملی و بازرگانی یا افراد مردم باشد، خواه مربوط بدستگاههای ترسوی دولت، شما وظیفه دارید از حق و حقیقت دفاع کنید، نگذارید حق کسی زیر پا گذاشته شود، این حرمت و مراعات همکاری و صفتی را امروز بخاطر حفظ حقوق مردم می شکتم، همین و دیگر بس.

رئیس بخش گفت: آقا من هم حرف دارم، درباره اعلانات گفته شد که چه بلاها بس ما و مردم می آورد اما درباره تمهیتی که بما زده شده است که جلوی تک فروشی را گرفته اید چیزی ننکفید، گفتم شما فردا بیائید صحبت کنید، دفاع شما را نیز منعکس خواهیم کرد و حقیقت امر را درباره تکفروشی فردا با اطلاع عامه میرسانم.

منتشر می کند. وقتی رای محکومیت او صادر شد و کیش غایب بود و هنگامیکه وکیل او در راهرو دادگاه از رئیس دادگاه می پرسد: «چه رای دادید؟» رئیس پاسخ می دهد: «به روزبه ظلم گردیده وکیل می گوید: «حالا که این اعتقاد را دارید چرا این رای را باو ندادید؟» رئیس پاسخ می دهد: دادیم دیگر! در آخر، آخرین سخن خسرو روزبه را مرور می کنیم:

«فردن بهر حال ناگوار است، بویژه برای کسانی که صاحب عقیده هستند و قلمشان آکنده از امید به آینده، امید به آینده بی روشن و تابناک است. ولی زنده ماندن بهر قیمت و بهر شرط نیز شایسته‌ی انسانها نیست، زیرا هرگز راه نباید هدف را منتفی سازد اگر زنده ماندن مشروط به هتک حیثیت، ندادن به پستی، گذشتن از آبرو، پانهادن بر سر عقاید و آرمانهای سیاسی و اجتماعی باشد مرگ صدبار بر آن شرف دارد» و در جای دیگر دلیرانه می گوید:

اینك نامت بر زبانها جاری است و روح تمام شهدایمان در تمام شهر، نام تو را آواز می دهند که گفتی! نمیرم و نمیرند، کسانی که راه خلق بگیرند.



در خدمت و خیانت روشنفکران

هفته‌ی گذشته به همت «رواق» که طی ماه‌های گذشته کتب خوبی را روانه‌ی بازار کتاب کرده است کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» نوشته‌ی «جلال آل احمد» را با دو قطع جیبی و رقی در ۴۳۱ صفحه با ۵۲ صفحه ضمیمه و به قیمت‌های ۱۹۰ ریال و ۲۸۰ ریال پشت و پشترین کتاب فروشی‌ها دیدیم. در باره‌ی این کتاب که شامل هشت مقاله از آل احمد است باید گفت که تاکنون دوبار به‌طور غیر کامل طبع و نشر یافته و اینک «رواق» متن کامل، منقح

آخرین کتاب صفارزاده

طاهره صفارزاده طی یکی دو سال گذشته نقشی تازه در پهنه شعر معاصر ایفا کرده است. این شاعر که از سال‌های دور نامی در شعر نو داشت با سرودن شعرهای مملو از گوناگونی اجتماعی دو ساله اخیر شهرتی گسترده برای خود دست و پا کرده است. شعرهایی از این شاعر که در نشریه جنبش چاپ شد نشانی از ماهیت جهان‌بینی اجتماعی اوست.

تازه‌ترین اثر طاهره صفارزاده «حرکت و دیروز» نام دارد که برگزیده‌ای از اشعار تاب اوست. این مجموعه از سوی

و سانسور نشده‌ی آن را انتشار داده و در مقدمه‌ی کتاب به قلم ناشر می‌خوانیم که: «... مولف سه بار در خدمت و خیانت روشنفکران را بازنویسی کرده است و هر بار کتاب را در چند نسخه‌ی چاپ شده تکثیر کرده و به معرض نقادی و قضاوت صاحب نظرانی قرار داده که به صلاحیت نظرشان اعتقادی داشته است و از راه‌اعتنا به همین نظرات بوده که طرح صدواند صفحه‌بندی نخستین، اینک در چهار صدوسی و دو صفحه در اختیار شماست.

در سه، چهار سال نخستین پس از مرگ مولف، چندین بار فصولی از این کتاب با کیفیتی نازل و مخدوش - چنان که در شان خام خردان خام طبع قاچاقچی است - به بازار عرضه شده است و در این اواخر، یک دوتن از قشران با نام ولی بی‌بروا از ننگ این کتاب را با همان خدشه‌ها و کاستی‌ها سانسور فرموده و به بازار کتاب عرضه کرده‌اند که حواشی‌شان با دادگستری است.

متن حاضر، از روی آخرین بازنویسی است که به خط مولف و انحصاراً در اختیار رواق است، روایتی ضمن آن که مدعی هستند یک متن بدون غلط و افتادگی‌های عمدی را تقدیم می‌کنند امید دارند که طالع و طالع متاع خویش نموده باشند.

همچنین شنیدیم انتشاراتی رواق در آینده‌ی نزدیک سه کتاب دیگر با عنوان‌های تفرین زمین، سنگی بر گوری و یک‌چاه و دوچاله را از جلال آل احمد انتشار خواهد داد. که دو کتاب اول در برگیرنده‌ی قصه‌های جلال و کتاب سوم در برگیرنده‌ی مقالات آن زنده یاد است.



● طاهره صفارزاده

انتشارات رواق در ۱۷۶ صفحه و به بهای ۱۹۰ ریال چاپ و منتشر شده است.



● دکتر شریعتی و میناجی در حسینیه ارشاد

مجموعه آثار دکتر شریعتی در اروپا به زیر چاپ رفت

به همت انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی مقیم اروپا و آمریکا مجموعه آثار شادروان دکتر شریعتی به زیر چاپ رفته است و تاکنون نیز ۵ مجلد به نامهای: «مخاطب‌های آشنا»، «خودسازی انقلابی»، «ابودر غفاری سوسالست خداپرست» - بازگشت به کدام خویش؟ و بالاخره «ما و اقبال»، از چاپ خارج شده است و ششمین مجموعه نیز که هم‌اکنون در زیر چاپ است در برگیرنده دیدگاه‌های دکتر شریعتی درباره تشیع است که با انتشار آن نشر سایر مجموعه‌ها نیز بدنبال می‌آید گفته شد برای تصحیح و پیراستن این مجموعه آثار که برای آن فهرست اعلام نیز درست شده کلیه کتابهای دکتر شریعتی که تاکنون منتشر شده (و متأسفانه بسیاری از آنها بدلیل شرایط زندگی و عدم وقت ناشران مغلوب و ناکامل است) و همچنین کلیه نوارهای مربوط به سخنرانیها و کنفرانسهای شادروان شریعتی به اروپا برده شده است و به همت دانشجویان جوان و اهل تحقیق و علاقمند و همچنین با همکاری احسان شریعتی فرزند شادروان دکتر. کلیه این متون بصورت علمی پیراسته و بدون شده و به زیر چاپ رفته است. مجموعه آثار این مفکر بزرگ بصورت صحیح و کامل در اختیار علاقمندان و معتقدان قرار گیرد.

عوضی گرفته‌اند

بعد از مدت‌ها بیخبری دیداری داشتیم با «فریدون مشیری» و در این دیدار وی را مکدر از شایعاتی دیدیم که این روزها پاره‌یی از آدم‌های مغرض درباره‌ی وی بر سر زبانها انداخته‌اند.

مشیری می‌گفت: طی لیستی که اخیراً از سوی گروهی مجهول الهویه در خصوص معرفی سانسورچی‌ها انتشار یافته نامی نیز از کسی به اسم «فریدون مشیری» به‌همان آمده و همین مسأله در روزهای گذشته باعث شده است اشتباهات قضاوت گروهی از ایرانیان درباره‌ی من تغییر کند. در حالی که اگر هیچ‌کس نداند لاف مطبوعاتی‌ها، خوانندگان مطبوعات و به‌ویژه خوانندگان شعر میدانند که من ظرف سال‌های گذشته در گری‌هایی بابت چاپ اشعار و کتاب‌هایم باندستگاه



سانسور داشته‌ام و همین مسأله به خوبی می‌تواند نشان‌دهنده‌ی عدم وابستگی‌هایم باشد... که امیدواریم با این توضیح پرده از روی پاره‌یی سوءتعبیرها برداشته شود و آن‌هایی که «فریدون مشیری» را با «فریدون مشیری» عوضی گرفته‌اند در قضاوت‌هایشان تجدید نظر دوباره‌یی کنند.

● فریدون مشیری

مرگ موسیقیدان

چند روز پیش در شهر «مکزیکو» موسیقیدان معروف «کریستوف شاپو» در هفتاد و نه سالگی درگذشت.
شاپو در سال ۱۸۹۹ به دنیا آمد و نزد «ارگان زون-بونس» موسیقی را فراگرفت. در سال ۱۹۲۸ ارکستر فولکلوریک مکزیک را تأسیس کرد و تا سال ۱۹۴۸ رهبری آن را برعهده داشت. او مجموعه‌های بسیار از خود به یادگار گذاشته است.



شاهرودی



منشی زاده



اوجی



کسرائی

آن دسته از شعرای متعهد و راستینی که طی سال‌های خفقان و سانسور سکوت پیشه کرده بودند و اکثراً یا شعری نمی‌سرودند یا اگر هم شعری می‌نوشتند عرضه نمی‌کردند با بازگشت آزادی و از میان رفتن تنگناهای قبلی دوباره سرودن و انتشار دادن را آغاز کرده‌اند که از آن جمله می‌توان اشارتی داشت به:

محمد کلانتری (پروژه)، نعمت میرزازاده (آزم)، طاهره صفارزاده، سیاوش کسرای، جواد مجابی، هوشنگ گلشیری، نصرت‌الله نوحیان (نوح)، اسماعیل شاهرودی، جلال سرفراز، کیومرث منشی‌زاده، منصور اوجی و... که طی هفته‌ی گذشته خواننده‌ی اشعار خوبی از آن‌ها در لابلای صفحات مطبوعات مختلف بودیم.

بارگشت

تولد، توقف، تعطیل

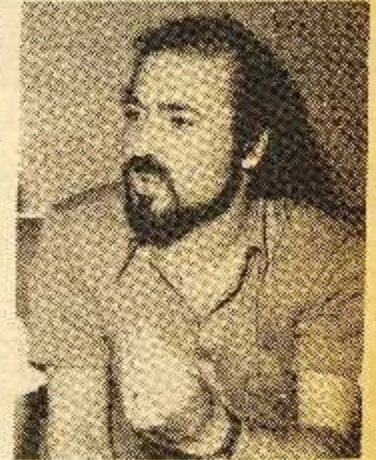


مهدی

همزمان با تجدید امتیاز نشریات قدیمی و کسب امتیاز چند نشریه‌ی جدید و در شرایطی که فضای باز مطبوعات ایجاد می‌کند در روزنامه‌نگاران با انعکاس اخبار صحیح و صریح نقش مؤثری در نهضت ملی ایرانیان داشته باشند، خبر شدیم دکتر عبدالرسول ظلمی، مدیر روزنامه «پیغام امروز» که هم‌اینک در خارج از کشور به سر می‌برد تلفظاً به سردبیر روزنامه در تهران اطلاع داده است که در شرایط فعلی موافق با انتشار روزنامه نیست. همچنین شنیدیم روزنامه‌ی «خراسان» به مدیریت «محمد صادق تهرانیان» و «تعاون ایران» به مدیریت «منصور امامی» نیز بنا به خواست مدیرانش تعطیل شده است.
از سویی دیگر هفته گذشته نخستین شماره‌ی ماهنامه‌ی «پست» را که دارای مطالب متنوع در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی است با مدیریت «منصور نودوشن» روی بساط روزنامه فروش‌ها دیدیم و به طوری که شنیده‌ایم در ماه آینده نخستین شماره‌ی دوره‌ی جدید مجله‌ی «امید ایران» نیز با مدیریت تعلی‌اکبر صفی‌پور انتشار خواهد یافت.

مهاجرت روزنامه‌نگار

در میان مهاجرین دست به قلم که ظرف ماه‌های اخیر از کشور خارج شده‌اند اشاره‌ی بسزایی به «سروش شرفشاهی» داشته باشیم که هفته‌ی گذشته باروبندی سفر را بست و به خانواده‌اش که از مدت‌ها پیش در آمریکا اقامت داشتند ملحق شد. شرفشاهی که یکی از نویسندگان قدیمی مطبوعات است و در گذشته مسئولیت‌هایی مثل سردبیر، نویسندگی، مدیریت داخلی، و... بعضی از مطبوعات را عهده‌دار بود تا همین اواخر به طور همزمان امور سردبیری مجله‌ی «رستاخیز روستا»، مدیریت داخلی مجله‌ی «بنیاد» و سردبیری روزنامه‌ی «تعاون ایران» را انجام می‌داد.



نوری علاء

فعالیت‌های رادیویی نوری علاء

«اسماعیل نوری علاء» شاعر موج نوی معاصر که تا مدتی پیش در ایران سکونت داشت و طی همین سکونت کوتاه نیز مجموعه‌ای از شعرهایش با عنوان «سرزمین متنوع» در ۹۶ صفحه و به قیمت ۱۵۰ ریال از سوی انتشاراتی ققنوس منتشر شد از مدتی پیش دوباره به لندن بازگشته و این روزها ضمن اشتغال به درس و مشق سرگرم همکاری

بعد از سال‌ها کتاب «صورت‌اسباب سیاسی تشیع» تا جندی‌دوگر در ۸۸ صفحه و به بهای ۸۰ ریال از هاپی در دست چاپ جدید است و علاوه بر آن یکی دیگر از کتاب‌هایش با عنوان «جامعه‌شناسی

با یکی از فرستاده‌های رادیویی انگلستان که صدایش در ایران نیز شنیده می‌شود، هست. گفتنی دیگر در باره‌ی نوری علاء این که خبر شدیم

تشکیل یک کانون فرهنگی

هفته‌ی گذشته کانون فرهنگی جدیدی با عنوان «کانون فرهنگی نبضت اسلامی» موجودیت خود را اعلام کرد. این کانون که به وسیله‌ی «علی موسوی گرم‌رودی» شاعر معاصر و «ابودروردامی» نویسنده‌ی معاصر تشکیل گردیده هدف اصلی‌ش هم‌راهی با مردم و تقویت فرهنگ اسلامی است و اهداف آن عبارت است از:

- ۱- تلاش برای تحقق آرمان‌های اسلامی، همگام با جنبش پویای مردم مسلمان ایران.
- ۲- ترویج هنر و ادبیات متعهد اسلامی گذشته و حال در میان مردم.

- ۳- دفاع از اندیشه و قلم و مخالفت با اختناق فکری.
 - ۴- کوشش برای ایجاد هماهنگی بین فعالیت‌های فرهنگی اسلامی.
 - ۵- کوشش برای بازشناساندن آثار نویسندگان و هنرمندان اسلامی.
 - ۶- ایجاد محیط مساعد جهت رشد و شکوفایی استعدادها و توانمندی‌های جوانان.
- هم‌اینک در این کانون دکتر باهنر، محمدبهنی، دکتر ایمان (بایداری)، دکتر غلامعباس توسلی، سیدعلی خامنه‌ی، دکتر علی شریعتمداری، طاهره صفارزاده، زهره کاظمی، مهندس موسوی خامنه‌ی عضویت دارند و هیات مؤسس از همه‌نویسندگان، محققان، مترجمان و هنرمندان متعهد و مومن به ایدئولوژی اسلامی درخواست پذیرش عضویت کانون را دارند.

هر چقدر

کولی داده ایم بس است...



● حتی غذایمان و لباسمان را هم دیگران انتخاب می کردند...
● اگر قرار باشد، اسارت را بپذیریم، نوع آن فرقی نمی کنند...

... کوچک که بودیم وزورمان کم، لولو خاطره بدی داشت که در زیر زمین خانه مان و در کنار پا شیر آب مسکن داشت و اتاقمان که روزی آب انبار بود همیشه بیادمان می آورد که نفسمان در گلوگاهمان مسکن گیرند و راه فرار از جیره را حتی... برای خود زمره هم نکند... کمی که به مرور زمان با بچه ها بازیمان گرفت که ایضا بازی دبا قلی به چند من... دیگر کمتری به فکر لولو بودیم و فقط هراسمان ایسن بود که کولی ندهیم و نیش گون های مادری و پس کلکی پدری چنان به ترسمان وامیداشت که «خر، خرمن سواری» را آهسته بگوئیم و نیز نفسمان خیال راهی برای پرواز نکند و بالطبع بایستی که دولا شویم و سوارمان شوند و کولی بدهیم... کمی بعدتر قیافه در ظاهر و باطن خشن معلم، دبیر، ناظم و مدیر، دعوتمان به مسکوت میکرد و فراتی... پیچیدگی کردن و دست به سینه نشستن و انقباض بیشتر را در لابلای له شدن و چه سخت هم بود که گاهی مجبور بودیم بگفته بزرگان برای نادیده گرفتن خطایمان دست «هم» بیوسیم و بکیار هم که برای خفمان نزاعی میکردیم کشیده و سیلی مریدان خفمان میکرد و پس کلی محنت که بالاخره دریافت دیپلم پیروزی و فتح کنکور و کلی سرتوی فامیل بلند کردن و وقس علیهدا... و ترقیات بعدی که پدر چه سخت اصرار داشت پدرش را روی سرش بگذارد، که آسمان سوزاخ شده است... و دل دل مصطفایش چنین است و چنان و پادی

در عقب... و مادر که... کلاب برویتان پسرش... شده است و شخصیت فرزندش همان که میتواند شلوارش را بالا بکشد و انگلیسی صحبت کند...

و تو که در تنگنایی تا رئیس مربوطه خوشش بیاید برادر... تکران میباش که تسو عادت کرده ای باینکه اگر خواستی لیوان آبی سربکشی و لعنت حق بریزید کنی مجبوری دستور بگیری و باید که غذایت را ما فوقت معین کند و لباس را کازقل پروردان مشخص کنند و لحاف رویت و تشک زیرت را با پرنامه قبلی بیندازی و حال اگر خواستی که بقول آن معروف «دیزی آبگوشتی هم بخوری، سر راحت جز بیترزه و نوشابه» و «آبجو» چیز دیگری نمی بینی و تفریح هم که نداری چرا که باید صبح تا به شب سگک دوزخی تا بتوانی شکم تغم و ترکه و عیال مربوطه را سیر کنی و اگر هم که خواستی به سینما بروی باید، بابتدال کشیده شوی و هرچه نه بدتر ناموست هست باین و آن نشان دهی... و اگر خواستی کتابی بخوانی باید کتابی انتخاب کنی که نگهبان در سازمان انطباعات و انطباقات از همان کتاب دارد و دست از پا خطا نکنی و مجله ای بخوانی که فننگ جامعه را بیشتر دامن میزند و زنت را بیشتر به بیراهه میکشاند و زندگی کردن را به مردنی تدریجی بگذرانی و بعد که دیگر نه تو فهمیدی که چنان گذشتی و نه دیگران... و این همان زندگی دوران کودکی توست که چهره عوض کرده است و وای به روزی که حسابها درآیند و ترا که خدایت آزاد آفریده است و آزادی... این چنین درغل و زنجیری از بندرهایی نخواستهای... بیندیش که آغاز راحت پایان راحت نباشد که من تو چه سخت در اشتباهیم و لعنت بازان این خسه شب... بازی بزرگ به هر کجا که خواستند کشیدند و هرچه را که دوست داشتند کردند و من و تو ۲۵-۳۰ یا ۲۵ سال کولی داده ایم و صدایمان هم در نیامده... که بر دند و خوردند و لغت و لیسانشان را کردند و من و تو در خفقتان دست و پا میزنیم و با برنامه هایی ساختگی، فن لغت و غریبان و خاله ها و شادیهایی گو گوش ها و هاید ها و مهستی ها به اسارتمان کشید و پاناله توحه خوان های روضه مان گروگورمان ساخت و امثال این استعمارات در زندگی من و تو چه سخت پای بنده مان کرد و من و تو چه سخت بدبختیم....

... ببقایم بعد از این همه رنج رستگار شویم... بیندیشیم به آغاز و بین و پایان... و به امثالمان و به رسالتمان فکر کنیم و دست حاجت را پیش خداوندی بریم که... کریم است و رحیم است و غفور است و ودود که دین و دنیا مان ملعبه دست این و آن نشود و سر کسبه مان نکند و دست گدایی پیش خدایی بریم که نعمات بیکرائش را بر بندگمان خود ارزانی داشته است و مجبور تقویم که خود را بفروشیم و پشت به لولوها کنیم و نراسیم... و سخن کوتاه که ما مردمی باشیم که شهادت، شرافت و شجاعت را بشناسیم و اگر چنین نبودیم، آزادی خود را به دست خود به زندان فلاکت زندگی تبدیل کرده ایم و معنای ادب را با مودب بودن اشتباه گرفته ایم و بنده خدا بودن را به تسبیح صد دانه ببینیم، نه تسبیح صد دانه را به بنده خدا بودن و مترصد که فریعیان ندهند که این فریب خود شرمندگی را در مقابل نسل های بعد بوجود می آورد... محمود سارنگ

قصه

«قصه ی کوتاه مصور برای عبرت کودکان بیشتر و کمتر از پنجاه سال» کتاب کوچکی است با ۵ تصویر و ۵۹ صفحه قصه به قلم «ناصر ایرانی» و نقاشی «نیکزاد نجومی» زمان قصه، از روزگاری نه چندان دور شاید همین سی چهل سال پیش آغاز می شود. مردم قصه از یک زندگی عادی و بی دردسر و تقریباً بدون تحرك برخوردارند و در سرزمین خود که مثل همه ی سرزمین های دیگر هم بلندی داشت و هم پستی، هم جنگل داشت و هم بیابان هم دریاچه و خلیج و رودخانه زندگی می کردند. پسرها همینکه بزرگ می شدند کاری برای خودشان دستوپا می کردند و زن می گرفتند و دخترها بخت و بیز و رفت و روب و آشنیزی و خطابی یاد می گرفتند و شوهر می کردند آنوقت جوانی شان را در طلق اخلاص می گذاشتند و دوستی تقدیم زندگی می کردند.

مردم قصه ی «ناصر ایرانی» هم و غصه یی نداشتند مثل همه ی آدمهای دنیا از مادر زاده می شدند، کار می کردند و وقتی نوبتشان می رسید می افتادند و می مردند، در اینجا قصه گو یا اشاره به بهشت و کارهای ساختمانی و سیم خاردار و مهندسی عالی رتبه و... با زیرکی خواننده ی بیشتر و کمتر از پنجاه سال را متوجه این مسئله می کند که از اینجا قصه مربوط به همین روزگاری می شود که مادر آن زندگی می کنیم و قصه وارد بعد تازه یی می شود. مردم قصه نه تنها از شیطان غافل می شوند بلکه از همه چیز بی خبر می مانند زیرا سرشان به کار خودشان گرم است. از صبح علی الطلوع تا غروب آفتاب کار می کنند و عرق می ریزند بعد به خانه می آیند و شام و استراحت و خواب. روز های تعطیل هم کنار دیوار می نشینند و چپ می کشند و آفتاب می گیرند و از وضع هوا حرف می زنند. قصه گو می خواهد با تصویر اوضاع اجتماعی و میزان فهم و شعور مردم قصه اش، ظهور «مرد نخراشیده ی نخراشیده ی از خود راضی» را که در همین لحظه زاده می شود، نتیجه ی همان عرق ریختن ها، استراحت ها خواب ها، کنار دیوار نشستن ها، چپ کشیدن ها و از وضع هوا حرف زدن ها بداند. مرد تازه وارد حرفهای گذشته یی می زند و پایش را از گلیم خود درازتر می کند اما هنوز کسی متوجه اش نیست زیرا

نقد و بررسی قصه کوتاه
مصور برای عبرت کودکان
بیشتر و کمتر از پنجاه سال!
نوشته ناصر ایرانی

به دستور مرد نخراشیده:

نفس کشیدن ممنوع...

حرفهای توی قوطی بعضی از عطرها پیدا می شود. تا اینکه یک روز می گوید: هیچ نتابنده بی در چهاردیواری این سرزمین حق ندارد. بی اجازه می راه برود، بنشیند، بخورد، بخوابد، کار کند، نکند و حتی نفس بکشد، فهمیده؟ مردم قصه که سر دعوا نداشتند به خودشان می گویند «یک اجازه می خشک و خالی که کسی را نمی کشد» و تصمیم گرفتند برای هر کاری از «مرد نخراشیده» نترشیده از خود راضی اجازه بگیرند. کم کم به این وضع عادت می کنند تا جایی که هنگامیکه یکنفرشان می میرد، پارچه ای در دهان خود می گذارند تا صدای گریه شان بلند نشود. ناصر ایرانی با بیانی بسیار ساده و گویا، قصه اش را ادامه می دهد. انگار خواننده قصه اش کودکان بسیار کمتر از پنجاه سال هستند او ساده و بی آلاش می نویسد و با تصویرپردازی و توسل به سببهای شناخته شده سعی در تجزیه تحلیل رویدادهای سرزمین مردم قصه اش می کند. آنها که سرشان به کار خودشان گرم است و بحث هاشان فراتر از اوضاع و احوال هوا نیست مستحق این هستند که مردی نخراشیده و نترشیده و از خود راضی در سرزمین شان ظهور کند و همین مردم مصائب و مشکلات را با کوه نظری مرتفع می کنند و مرد نخراشیده... را «با کسب اجازه» راضی و آرام می کنند سالها می گذرد و مردم قصه ناصر ایرانی تکان خوردن را فراموش می کنند و این بزرگترین مصیبت مردم قصه است که حرکت اساس مبارزه و انسان بودن است و اینها مثل عروسکهای خیمه شب بازی حرکتشان از دستهای کسان دیگری نیرو می گیرد.

اطرافیان مرد نخراشیده... که پیوسته از باب خود را ترقه خشک می کنند می خواهند به او بقبولانند که مردم او را دوست دارند ولی مرد نخراشیده... ظاهراً فریب نمی خورد ولی زیاد به روی خودش نمی آورد همین مسئله سبب می شود یک روز یک نهال کوچک بدون اینکه «اجازه ناموجهی» رسمی داشته باشد... از دل خاک بیرون می آید و مرد نخراشیده... فریادی از خشم می کشد و نهال کوچک را لگدمال می

کند اما پس از مدتی نهال کوچک مجدداً سر از خاک درمی آورد و بیشتر قد می کشد... مرد نخراشیده نترشیده از خود راضی که کف به لب آورده بود و چنگ انداخته بود یخه اش را جبر داده بود با دو پوینش افتاد رو نهال کوچک و آنقدر کوبیدش و کوبیدش و کوبیدش که خودش از نفس افتاد و نهال کوچک از دم حیات. عقبه فوراً جلو دوید مرد نخراشیده نترشیده از خود راضی را کنار کشید یکی شان دو لاشد، دو تاشان مرد نخراشیده را تکیه دادند به او، دو تاشان آب آوردند زدند به صورتش، دو تاش دیگرشان شروع کردند به مالیدن پاهایش، دو تاش دیگرشان شروع کردند به مالیدن کتف و بازوهایش و همه شان در همه حال صورتشان را جوری نگه داشته بودند که اگر مرد نخراشیده نترشیده از خود راضی به هوش آمد و هوس کرد بپشان سیلی بزند مجبور نباشد زیاد به خودش زحمت بدهد.

نثر

ناصر ایرانی با چنین توصیفی از مرد

شخصیت

نخراشیده... و اطرافیان یک نمای دقیق از روحیه و شخصیت این دو گروه به خواننده قصه اش می دهد و نشان می دهد که مرد نخراشیده و عقبه هاش چقدر از روییدن یک نهال کوچک به وحشت افتاده اند، نهال کوچکی که بر خبال و فارغ از قوانین دست و پا گیر و استبدادی سرزمین اش سر از خاک بیرون آورده و مثل کوه در برابر لگدمالی مرد نخراشیده ایستادگی می کند و با هر ضربه بیشتر شکل می گیرد. اینجا دیگر از مردم قصه ناصر ایرانی خبری نیست، گرچه آنها از همه جا بی خبرند اما روییدن یک نهال آنهم بدون «اجازه ناموجهی رسمی» واقعه ای نیست که حتی مردم از همه جا بی خبر قصه حضورشان محسوس نباشد، و بیشتر آن بود که قصه گو مردم را در این رویداد بزرگ دخیل می کرد اما تا آخر قصه نشانی از



مردم نیست بلکه مرد نخراشیده و عقبه هاش مشغول مبارزه با نهال کوچک هستند. آنها با هر چه که به دستشان می رسد به نهال حمله می کنند، نهال حالا دیگر یک درخت کوچک است که دارد به خورشید سلام می دهد. درخت کوچک را آنقدر می کوبند تا در خاک پنهان می شود اما پس از لحظه ای دیگر باز سر از خاک بیرون می آورد و قد می کشد و به یک درخت تناور تبدیل می شود.

ناصر ایرانی با نثر روان و ساده خود مرد نخراشیده را که اینک تقریباً شکست خورده است اینطور توصیف می کند.

مرد نخراشیده نترشیده از خود راضی این دفعه دیگر نعره نزد، خوب هر چه که بود او هم بالاخره بشر بود و بشر وقتی که دلش بشکند بدش نمی آید که با چند قطره اشک آبی بیاشد رو آفتش بدبختیهایش. اما عقبه هنوز برگ آخرش را رو فک کرده بود. یک توپ یا لوله ای صد گز و گلوله های دانه بی صدمن که اگر به کوه احد اصابت می کردند کوه بی کوه، عقبه بالا و پایین مرد نخراشیده نترشیده از خود راضی را گرفت و بردش دورترک و توپ را آورد جلوترک و آتش! آتش افشان مرد نخراشیده مثل اطرافیان همه ای آدمهای مستبد و خونخوار، گاهی برای رضایت از باب خونخوارتر می شوند و برای روی پا نگاه داشتن از باب به هر کاری می زنند همانطور که عقبه برای نجات قدرت مرد نخراشیده یک توپ صد گزی با گلوله های صدمن می آوردند و به طرف درخت تناور که سمبل آزادی است شلیک می کنند. پس از نیم ساعت که گرد و خاک فرو می نشیند، یک گودال بزرگ پیدا می شود. آنها می پندارند مبارزه را برده اند و لب به تمسخر می گشایند.

«اگر آب بیاندازیم توش جان می دهد و اسه ای آب تنی.»
«حیف ما که توی این گودال آب تنی کنیم زباله هامان را می ریزیم توش.»
«به خدا حیف زباله هامان»

همین طور که می گویند و می خندند ناگهان درخت تناور سرش را از گودال بیرون می آورد و آن قدر بالا می رود و شاخه می گستراند که مرد نخراشیده نترشیده از خود راضی و عقبه و رودخانه و دره و کوه و دشت و خلیج و دریاچه را زیر سایه اش می گیرد و به خورشید می رسد.

انقلاب به تکامل می رسد و استبداد ریشه کن می شود سایه درخت همه جای آن سرزمین را می گیرد. گرچه باز هم از آدمهای قصه خبری نیست، اما خواننده احساس می کند که آن نهال کوچک که حالا درخت تناوری شده و سایه اش همه جا را گرفته همان قهرمانی است که روزی از میان مردم هر سرزمین قد علم می کند و استبداد و استعمار را ریشه کن می کند. به زمان قصه کوتاه مصور برای عبرت کودکان بیشتر و کمتر از پنجاه سال گرچه اشاراتی نشده است اما همین کودکان بیشتر و کمتر از پنجاه سال به راحتی می فهمند که قصه در زمانی حدود ۵۰ سال طول کشیده و اتفاق افتاده است. و به راستی که عبرتی است برای تمام کودکان بیشتر و کمتر از پنجاه سال.

اخذ پذیرش و ترجمه مدارك (سريع)
امريكا و انگلستان و هند و فرانسه
(سه روزه)

اجرت پس از اخذ پذیرش
پانسیون شبانه روزی - رزرو جا و کلیه خدمات
تهران - کوروش کبیر - پل سیدخندان - ضلع شمال
شرقی طبقه دوم بانک صادرات و کفش وین
تلفن های ۲۳۸۷۹۹ و ۲۳۹۱۱۸

اخذ پذیرش فوری
(توسط تلکس)

امريكا - فرانسه - هند - انگلستان، میدان ۲۵
شهریور - خیابان بهرامی
شماره ۲۰ طبقه سوم - شرکت سالوکی
دبیرستانی تلفن ۸۳۵۶۴۷ دانشگاهی

اخذ پذیرش و ترجمه مدارك (سريع)
امريكا و انگلستان و هند و فرانسه
(سه روزه)

اجرت پس از اخذ پذیرش
پانسیون شبانه روزی - رزرو جا و کلیه خدمات
تهران - کوروش کبیر - پل سیدخندان - ضلع شمال
شرقی طبقه دوم بانک صادرات و کفش وین
تلفن های ۲۳۸۷۹۹ و ۲۳۹۱۱۸

برای اخذ پذیرش معتبر از امریکا
و انگلستان بامامشورت کنید
تلفن های: ۶۸۵۱۳۲ و ۶۸۴۵۳۰

خدمات ویژه تحصیلی و پستی سازمان آرش

۱- اخذ پذیرش تحصیلی از کشورهای
کانادا - سوئد - آلمان - سوئیس ۱۵ روزه
و فرانسه ۴۸ ساعته
۲- انجام خدمات پانسیون، سرپرستی در
کشورهای فوق
۳- ارسال هدایا و سفارشات خرید شما در تمام جهان
ظرف يك هفته
تلفن های ۶۶۹۷۸۱ - ۶۴۹۳۰۰ - ۶۵۰۴۹۳

اخذ پذیرش تحصیلی

دوره های دبستان، دبیرستان و دانشگاه، از کشورهای
امريكا - انگلستان - آلمان - فرانسه و سوئد
با امکانات کار و کمک هزینه تحصیلی
تلفن های ۸۹۳۱۱۵ و ۸۹۳۱۱۶
تقاطع حافظ و کریم خان - ساختمان
گلستان - طبقه اول

پذیرش تحصیلی توسط پیک و ترجمه ۳ روزه

از دبیرستانها با پانسیون و دانشگاههای معتبر امریکا، انگلستان، فرانسه و هند، در دوره های لیسانس
فوق لیسانس و دکترا در رشته های مهندسی، پزشکی و علوم
خدمات بین المللی پاکارد، تخت طاووس - بعد از امیر اتابک خیابان اورامان پلاک ۳۰

تلفن: ۸۳۴۴۰۱

دنیای موکت

دوخت انواع پرده پارچه‌ای
نصب موکت - کاغذ دیواری
کف پوش و نقاشی ساختمان

۷۶۹۹۰۳ - ۸۵۳۸۸۵ - ۷۵۳۸۷۳

۷۶۹۹۰۳

**قالی شوئی
بیوک**

به سرپرستی داریوش
تلفن‌های ۹۷۷۱۱۸ و
۵۵۱۳۶۰

نگهداری و سرویس

شوفاز

تلفن ۸۹۲۶۴۸
اینالیشن



سازمان تهیه مسکن
راینسون

بزرگترین مرکز اجاره
بایرانی و خارجی و خرید
و فروش

تلفن: ۶۵۵۹۹۷۰ - ۶۵۵۱۳۷
۶۵۵۲۲۶



شرکت آمریکن

کینر

خشک شوئی موکت، مبلمان
فروش، پرده، واکس پارکت
موزائیک کف پوش در محل

۷۶۹۹۰۳ - ۷۵۳۸۸۵ -
۷۵۳۸۷۳

پاک کلین

خشک‌کوبی - میل، موکت، فرش
برده بانصب

تلفن ۲۲۹۶۰۲

ایزو لاسیون پشت بام با

ایزو گام

انواع پشم شیشه تحویل
فوری شرکت بامپاد

۶۲۶۰۱۴ - ۶۲۸۰۶۲

شعبه مشهد - تلفن ۶۹۸۷۶

شرکت تزئیناتی

رادیکو

فروش و نصب فوری کاغذ
دیواری، موکت، کفپوش پرسیانا
و نقاشی ساختمان با قیمت تجاری
در تهران و شهرستانها
تلفن ۳۷۴۳۳۱

مؤسسه**تأسیساتی****شمس**

نصب نگهداری و

تعمیر شوفاز

تلفن ۶۲۶۷۰۸

چمبر لین سرویس

خشک‌کوبی موکت، فرش
میل، انواع پرده

تلفن ۲۶۲۹۳۱ - ۸۳۹۱۰۲

نوسازی و تعمیرات

ساختمان

شرکت آرتاج

تلفن: ۶۶۸۵۵۲ - ۶۶۵۲۷۰

اخذ پذیرش

تحصیلی

دبیرستانی

تاد انشگاهی

از کشورهای

امریکا

انگلستان

فیلیپین

اسپانیا

دفتر منصوری

نشاط

تلفن

۶۶۰۳۳۴ و

۶۶۰۴۸۶

اخذ پذیرش

تحصیلی

۲۴ ساعته

از فرانسه - امریکا - هند و
سولد کانادا و آلمان و اسپانیا
۸۹۳۶۵۹

تدریس

خصوصی

محصلین عازم کشورهای
آلمان غربی - اطریش
سوئیس، زبان، ادبیات و
فن ترجمه آلمانی و بالعکس
تلفن ۲۲۶۵۰۳

نگران**عقب ماندگی**

تحصیلی خود نباشید

در این مورد

می توانید با ما تماس

بگیرید - تلفن:

۹۳۹۲۵۰ - ۹۲۱۶۵۰

اخذ پذیرش

تحصیلی

۴۸ ساعته

از کشور فرانسه با شهریه

۳۵۰ فرانک

تلفن‌های:

۸۵۸۰۴۶ - ۸۵۰۸۳۴

اخذ پذیرش فوری

از دانشگاهها و دبیرستانهای

امریکا و G.C.E از انگلستان

تلفن: ۳۱۸۲۳۶



حسابداری

ماشین نویسی

منشیگری بایگانی

لیست نام مستند - مستند
نویسی تلفن ۸۲۸۳۳۶

شعر «شعار» نیست، ولی...

● امپریالیسم‌های جهانی، راه را بر هنر مردمی مسدود می‌کنند...

— که در جای خود می‌گوئیم — و از خود عوامل بومی حرف بزنیم به‌تاییدی دیگر خواهیم رسید. بزرگترین گروه انتقال دهنده هنر وارداتی، نویسندگان و هنرمندان که چه با سفرها چه با بورس‌های دولتی و چه با بهره‌گیری از سرمایه غصب شده پدران خود یا زبان یادگیری، با فرهنگ که لابد آقائی تاریخ را بدوش می‌کشند! آشنا می‌شوند، اینان اگر راهشان موافق با نظام حاکم برجایمان باشد، هر کدام به‌عنوان سبیلی از هنر و فصیلت در جامعه مطرح می‌شوند، که متأسفانه غالباً چنین است. اینان چون در جامعه‌ای هستند که در آن فرهنگ مرسوم گسترده ندارد و از سوی به‌عزت نام آگاهی مردم به هنر و ادبیات و متوقف ماندن مردم در گیر و دار ابتدائی‌ترین ضرورت‌های اقتصادی از رابطه یا جامعه مایوس شده‌اند معیارهای وارداتی مایه تفاخرشان میشود و آن را بصورت پوسته‌ای پرابهام، مقدس، دست‌ناافتنی در اختیار یک اقلیت چندصد نفری می‌گذارند چون غالباً این اقلیت مجرا و مقری برای ارضای احساسات و جبهش‌های حسی و عاطفی خود ندانند، و از سویی بعزت پاره‌ای از درگیری‌های اقتصادی از مجموعه فرهنگ بشری به دور مانده‌اند. تا‌گیر به‌سوی این پوسته کاذب روی می‌لرزند. این فریب‌خوردگان که جهان کوچکی دارند و از جانب دیگر حس حقارت آنان را در همین جهان کوچک چون نقطه‌ای نادیدنی می‌تمایانند، این پوسته کاذب در دیدگاه آنان چنان جذابیته می‌گیرد که به اصطلاح می‌تواند در سطح جهانی مطرح شود و آنان را که این پوسته کاذب را پذیرا شده‌اند، جهانی‌گذا به‌عزت حقارت‌های ناشی از عقب‌ماندگی، چه



● گلرخی: مرد همیشه

اختیار آنان است در اینگونه جوامع اگر ما از عامل اصلی استعمار فرهنگی که هدفش استثمار اقتصادی است در آغاز سخن نگوئیم،

در جوامعی که فرهنگ خون ندارد و در آن فرهنگ به‌منه‌وم پوسته‌ای بی‌بنیاد، برای حفظ نظم موجود است، بیشتر ذهن‌های مشتاق که با هنر در رابطه‌اند، متوجه معیارهای هنر و ادبیات وارداتی می‌شود. هنگامی که این توجه فزونی گرفت، پوسته کاذبی به‌عنوان معیارهای هنری مطرح میشود. وقتی که هنر زائیده روابط اجتماعی و مناسبات طبقاتی این جوامع را با این معیارها سنجیدند، هرگز هرگونه خلاقیت هنری اعلام میشود.

در این جاست که تلاشی عبث هنرمند برای منطبق کردن خود با این معیارها شروع می‌شود و چون این معیار در شرایط زیستی او، هیچگونه قالب انسانی هنر را القاء نمی‌کنند، روز به‌روز فاصله‌اش را با توده‌ها بیشتر و بیشتر حس می‌کند، تاجایی که همراه این نمای‌ذهنی، که از این معیارها برای خویش ساخته، پیش می‌رود، و از سوی گروه خاص نیز التفاتی نمی‌بیند. در اینجا فریاد متحجران به آسمان می‌رود که این چیزها هنر نیست.

نوگرایی

طبیعی است که گذشته‌گرایان با هر گونه، نوگرایی در افتند. ولی این‌گونه پدیده‌ها (که خاسته از فرهنگ تحمیلی استعماری است) چون مردم را به‌عنوان پشیمان در پی ندارد و عاری از هرگونه عنصر و خون بومی است، خواهیم دید که خود بانوگرایی مترقی دشمنی خواهد کرد.

این عارضه معیارهای وارداتی، سلاجی میشود در مشت گروهی که با هرگونه دگرگونی و جا به‌جایی مخالف‌اند، و بادل‌رضائی از نظام موجود، پافشاری در عرضه کردن سنت‌ها را، باعث دوام و بقای خود می‌بینند. هنگامی که مخالفت‌ها برانگیخته شد و اوج گرفت، نخستین کاری که می‌کند، حرکت و تضحی گرفتن اندیشه‌ی بویا و نوگرایی عوامل فوخواه و مترقی جامعه را، که در حال ریشه گرفتن و هم‌زیستی سنت است کندتر می‌کند. زیرا که تماس و وسایل و امکانات تبلیغ برای تحمیل مردم در

کاخ‌های جوانان:

سرگرمی

منحرف‌کننده...

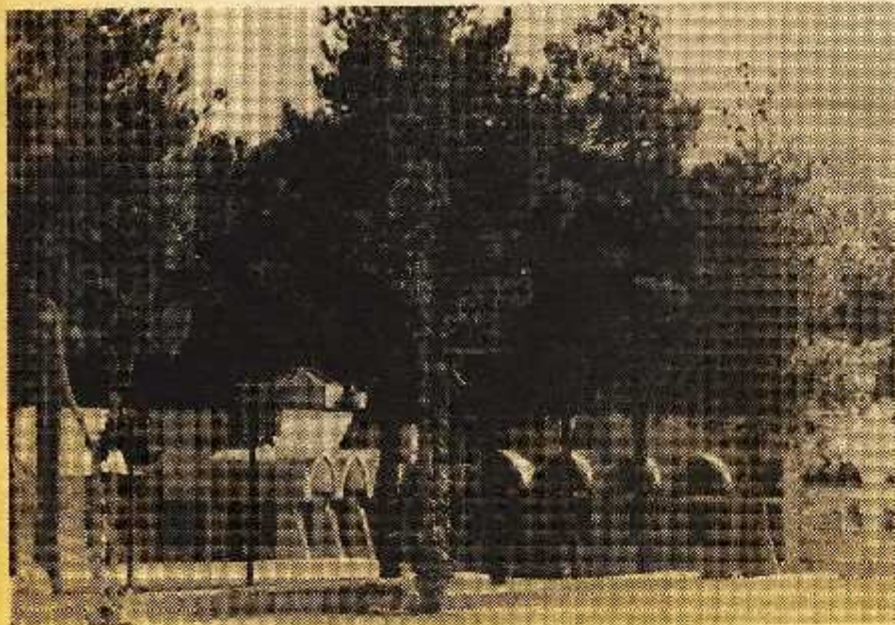
● کاخ‌های جوانان، به‌بیهانه چند تا

کارگر و کارمند سرپا مانده است،

ولی حق این‌ها را،

ازما بهتران می‌خورند...

... آن سالی که آغاز خفقان به مرحله تکاملی رسیده بود، دست‌آورد دیگر ویرطمطراق به‌پیشگاه نسل جوان هدیه شد... کاخ جوانان بانک شعبه که هم‌اکنون در خیابان قدیم شمیران بالای سه‌راه ضرابخانه است و بعداً که به بانزده شعبه رسید با بودجه‌های کلان میلیون‌ها



مغری از این برتر، که درجه‌ای بسوی «جهان» گشوده شود!

ایجاد فاصله

طبیعی است که این گروه چندصد نفری به‌گمان همه هنرمند می‌شوند، و هنرشان نیز کلاسی می‌شود که میان خودشان تقسیم می‌گردد. در چنین شرایطی، انبوه بی‌خیالان هنرمند شده؛ نیاز به یک طول و عرض حساب شده دارند که با آن خود را ارزیابی کنند. بهتر بگویم نیاز به یک سیاست هنری دارند. سیاستی که استناد آرد شده باشد، سیاستی که با فرهنگ «آقای تاریخ» یعنی امپریالیسم جهانی هم‌تراز باشد. سیاستی که راه استعمار توده‌ها را وسیله سوداگران حرفه‌ای هموار کند، این سیاست هنر که معمولاً در صورت نیروی درمی‌آید و که یا گرفت، به‌صورت نیروی درمی‌آید و بر هر گونه خلافت هنر مردمی مد می‌شود، هنر را زری گردان از قالب‌های انسانی‌اش می‌کند، باعث می‌شود در روابط اکثریت محروم یک جامعه و بطور کلی مسائل زیستگاهی در هنر فراموش شود، این جریان پیش می‌رود تا لفظی که آشکارا با هنر مردمی و طبقاتی در یک جامعه در پیوغ استعمار به مبارزه می‌نشیند و هنر سیاسی - اجتماعی را محکوم می‌کند. کسانی که این سیاست هنر را رواج می‌دهند سعی‌شان بر آن می‌شود که هر گونه پیوستگی هنر را با تاریخ طبقاتی انسان سرزمینی و روابط اجتماعی او قطع کنند، تا آنجا پیش می‌رود که برای پاره‌ای از هنرمندان ناگاه و ساده‌دل بصورت تابو درمی‌آید، بطور کلی هر گونه تلاشی را که در هنر برای نزدیکی به‌عکس شرایط تاریخی و خون و رنگ یک ملت تحقق می‌یابد، محکوم می‌کند: شعر شمار نیست، شعر نمی‌تواند به‌مسائل و جریان‌های روز رو کند، باید به‌اشیاء شخصیت داد، شعر را باید کسی بخواند که در کی آزادیات معاصر دارد هنر متعلق به‌دنیای خاص خویش است؛ از این نماها، انگاره‌های قالبی و معیارهای استاندارد شده در هنر مطرح می‌شود که صرفاً از سیاست سوداگرایانه اقتصادی ناشی شده است.

تومانی که اگر بگویم و به‌زبان بیارم شاید دود از کله هر بنی‌بشری برخیزد و حال کجا و چگونه این بودجه خرج شد، فقط میتوان اشاره کرد که چندتنی به‌شغل ویست و منحصی رسیدند و نوره‌ای گردشی رفتند و به‌به و چه‌چه گردند و گوگوش‌ها را به‌شکمی سیر و ایضاجیب‌های خود را باگذاردن نمایشگاه‌های گل و سبزه به آلفاوالوقی رساندند و شاعرانی چون صباها در مدح و منقبت لعنتان سیمین بدن شعرها سرودند... و یک عده جوان خام هم که در این میان بودند دستخوشی هوی و هوس شایعات مشرقیانسه دستگاه قرار گرفتند و شدند آنچه نباید بشوند که بخاطر این موهبت استعمار درسه‌اشان ناتمام ماند و شکم برخی بالاآمد و بینی بعضی از ننگه‌گی فلان... برسد...

آنها کی هستند؟

و ما گفتیم و گفتیم و جوان سگ پاسوخته‌ای از جا جهیدیم و هشدار دادیم که هوشیار باشید که نند و نشند... و به هیچ کجا هم نرسیدیم و جای خوشبختی بود که دزدی نکردیم و هیزی، که به گفته خود مسئولان طبقه در صفحه ۴۹

حرفهای زندان

انصاری اراکی - واعظ

انصاری اراکی، واعظ، سال ۴۴، در کنار ۹۰ واعظ و عالم دیگر به زندان افتاد و بیش از ۵ ماه در بازداشت بسر برد. ایشان یادداشت‌های زندان خود را آماده برای انتشار دارد که قسمت‌هایی از آن در «جوان» چاپ خواهد شد.

آنچه در پی می‌آید، شعری است که او در زندان سروده است و بیشتر یک طنز است:

واعظا، بحث بزهداری زندان بتو چه
از سیاست سخن و رفتن زندان بتو چه
تو که نه قاضی، نه محتسبی و نه پلیس
معرض بودن سردهسته مستان بتو چه
هر زمانی یکسی وفق مراد است و نظر
لاروا کوفتن مشت بستندان بتو چه
نه مگر کشور عاراست، قوانین مدن
صحت از مذهب و دین، منطلق، قرآن بتو چه
روزگاری که همه بردن و خوردن هنراست
انتقاد از روش دسته زندان بتو چه
اجتماعی که پسند همه مرگ خفقان
پس دیگر صحبت آزادی انسان بتو چه
در محیطی که رجالت همه فاقد حق
صحبت از حق زن و رتبه مردان بتو چه
چون نه ای واقف اسرار تو در کشور جم
بحث در مصلحت ملت ایران بتو چه
چون هم‌آهنگ به‌آئین تمدن تو نه‌ای
شکوه از خوب و بد وضع تمدن بتو چه
کار تو گفتن احکام بود بهر عوام
اشتباه ار که کند تعزیه گردان بتو چه
تو برو مسئله غسل و تیمم بده شرح
اقتصاد ار که فتد دست یهودان بتو چه
استخاره ز ازل شغل شریف تو شده
کشور از نفله شود دست فضولان بتو چه
چون بود امر بصعروف همه‌کار پلیس
ار که ملت نبود مجری قرآن بتو چه
چون فواحشی همه آزاد بفعل است و عمل
کشور شیعه شود غرق ز عصیان بتو چه
گر که ملت همه مغلوب بفقر است و فنا
شود از کیسه او دعوت مهمان بتو چه
گر بسم هروئین نسل جوان گشته شکار
بهر اغفال بود، کاخ جوانان بتو چه
ثروت و مکنت ما رفته بجیب دگران
گرید امروز بما گرگ یابان بتو چه
بینوایان همه در غصه یک گرده نان
لیک و لخرجی این دولت نادان بتو چه
ملک ایران بقمار دیگران رفته ز دست
زین سبب روتق ما گشته پریشان بتو چه
گشته منسوخ همه سنت و آئین رسول
مفتی امروز بود دلکش و شعبان بتو چه
گر بقم ریشه تقوی بکند دست عدو
کاخ هلتون بفلک برکشد ایوان بتو چه
همه مردان موثر شده از کار کنار
حاکم ار گشته بما عده‌ای طفلان بتو چه
صحنه شعبده‌بازی شده چون کشور جم
گول شیاد خورد زارع و دهقان بتو چه
چون بود عصر مساوات بقانون جدید
حق و باطل بهم آمیخته یکسان بتو چه
گر که ملت نشود در برابرین گرگ بیج
تا ابد بارکشی غول یابان بتو چه

در بارهٔ مارتین ریت: فیلمساز سیاسی

اشاره:

● از این شماره کوشش خواهیم کرد که چهره‌های سیاسی سنمای آمریکا و اروپا را معرفی و تا اندازه‌ای که از دستمان برآید، به مرور و تجزیه و تحلیل آثار برجسته آنها پردازیم.

در اولین مطلب به «مارتین ریت» می‌پردازیم، سینماگری که اصولاً تمام آثار او «سیاسی» و «اجتماعی» هستند و در تهران (ایران اصولاً) چهره شناخته شده‌ای است و برجسته‌ترین اثر سیاسی او «بدل» نیز از دام سانسور عبور کرد و روی پرده‌های همگانی به نمایش درآمد. بعضی دیگر از آثار این فیلمساز که اینجا نیز به نمایش درآمده عبارتند از: «تایستان گرم و طولانی»، «هایهو»، «هان»، «جاسوسی که از سردسیر آمده»، «پیترو تلی»، و «ساندر».

«مارتین ریت» که در بیشتر آثارش، عقاید انسانی خود را مطرح کرده، به عنوان یک فیلمساز سیاسی، شهرت پیدا کرده است، زیرا شخصیت‌های آثارش پیوسته با مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه خود درگیری دارند و با این عناصر نیز پرورش می‌یابند.

سینمای آمریکا و لیست سیاه

سینمای آمریکا و هالیوود سالهای سیاه نیز در دوران پرشکوه خود داشته است. سالهای ۱۹۵۰ را می‌توان سالهای شوم این سینما لقب داد. طی این دهه بسیاری از هنرمندان اصیل سینمای آمریکا دچار پیریشانی و رکود کار شدند، چون سایه «مک کارتیسم» زندگی آنها را درهم ریخت و بسیاری از آنها را یا تبعید یا از کار بازداشت.

در آن سالها این زمزمه بوجود آمده بود که «عناصر چپ» در وسایل ارتباط جمعی آمریکا ریشه دوانیده است. بدنبال این شایعه، کمیته‌ای از سوی دولت آمریکا تشکیل گردید و لیستی از سینماگران آمریکائی را که متهم بودند عقاید دست چپی را در آثارشان می‌آوردند و کمونیست هستند، تهیه کردند.

نام چهل نفر در این لیست نوشته شد که «مارتین ریت» هم یکی از آنها بود. اتهام «ریت» که نامش در لیست سیاه آمده بود، و سایرین این بود که هم تمایلات چپی دارند و هم در فیلم‌هایشان احساسات ضد آمریکائی را نشان می‌دهند.

داوستان کل آمریکا در سال ۱۹۵۱ به قلع و قمع این هنرمندان پرداخت و عده‌ای را بزندان محکوم کرد (از ۶ ماه تا یکسال مثل «ادوارد دمیتریک») بعضی‌ها را تبعید کردند مثل «چارلی چاپلین» و «جوئف لوژی» و چند نفری مثل «ریت» و «آبراهام پولاسکی» را مدت ۶ سال از کار فیلمسازی محروم کردند. البته عده‌ای که همیشه در پی موقعیت‌های ویژه برای خود هستند و در دستگاه‌های فاسد حکومت‌ها «توکر ماب» هستند و جیره‌خوار آذن، بر علیه چهل تن از متهمین لیست سیاه شهادت دادند که بعدها به مقام و منصب قابل

سینمای سیاسی



● ساندر: فقر سیاه...

توجه‌ای دست یافتند مثل «رافالد ریگان» (فرماندار کالیفرنیا شد)، «جورج مورفی» بازیگری که بعدها سناتور شد و یا «والنت دیزنی» و «جک وارنر» یکی از مدیران کمپانی وارنر.

شهرت ریت و بدل

«مارتین ریت» در سال ۱۹۵۱ طی آن دوره‌ی غیر عادی جنون و بازی‌های قدرت در آمریکا - یعنی دوره مک کارتی - بازیگر و کارگردان خیلی موفق بود و در حدود ۱۵ نمایشنامه زنده‌ی تلویزیونی بازی و حدود صد نمایشنامه را کارگردانی کرده بود، بنا بر این او چیزهای خیلی زیادی برای از دست دادن داشت.

مارتین ریت در زمان محکومیت به تدریس و تعلیم قنات و همانطور که ذکر شد به بازیگری پرداخت و پس از طی این دوره به فیلم «مردی که ده پا قد دارد» دوباره به سینما بازگشت.



● کورناک: مسئله سیاه‌پوستان...

او از همین سالها همیشه در فکر آن بود که فیلمی درباره لیست سیاه و تأثیرات دوره مک کارتیسم را در هالیوود بسازد. خودش در این مورد گفته است:

«همه استودیوها درخواست مرا با شوخی رد می‌کردند. آنها از من می‌خواستند که یک وسترن یا یک کمدی بسازم و سرانجام کمپانی کلمبیا قرار داد ساختن سه فیلم را بمن پیشنهاد کرد من بشرطی حاضر شدم برای آنها این سه فیلم را بسازم که بگذارند اولین آنها فیلم «بدل» باشد و همین طور هم شد...»

فکر ساختن «بدل» از موقعی که ایسن اتفاق افتاد، در ذهنم بوده است. این موضوعی نبود که هالیوود، مخصوصاً به ساختن آن علاقه‌ای داشته باشد، چون از نظر تجاری هم به صرفش نبود ولی این اواخر دیدگاه عمومی باین سوزه جلب گردید.

بدل فیلمی است که من به ساختن آن افتخار می‌کنم. این یک اثر ماندنی است. هر

مارتین ریت:

کسی در هر زمانی می‌تواند آنرا ببیند. بچه‌های خودم از دیدن این فیلم تعجب کردند. آنها باور نمی‌کردند که این وضع برای پدر خودشان رخ داده باشد. البته من این فیلم را می‌بایستی در سال ۱۹۵۳ می‌ساختم ولی در آن زمان هیچ کس بمن اجازه تمییداد که حتی پایم را داخل یک استودیو بگذارم.»

در فیلم «بدل» رودی آلن نقش یک صندوقدار را بازی می‌کند که هیچگونه معتقدات سیاسی ندارد اما واسطه‌ای برای نویسندگان لیست سیاه می‌گردد و تحت رجوع و نام او، نویسندگان آثار خود را به استودیوها می‌فروشتند و این کار مدتی دوام می‌یابد تا این که دولت متوجه می‌شود و این شخص را دستگیر و تحت بازجویی قرار می‌دهد.

«بدل» دقیقاً به روابط و رویدادهای صنعت فیلمسازی هالیوود در شرایط مذکور اشاره می‌کند و بنوعی شرح حال «مارتین ریت» در سالهای شوم دهه ۱۹۵۱ و سایه مک کارتی است.

خطر کمونیسم!

«مارتین ریت» در مورد علت اصلی عکس العمل دیوانه‌وار دولت آمریکا در برابر «خطر کمونیسم» در آمریکای اواخر دهه چهل می‌گوید:

«من فکر می‌کنم این ماجرا با جنگ دوم جهانی شروع شد. در آن موقع نیروهای آمریکا و شوروی با یکدیگر در آلمان برخورد می‌کنند و البته جنگ سرد از مدت‌ها قبل آغاز شده بود. حتی در انگلستان «چرچیل» علیه شوروی حرف‌هایی به زبان می‌آورد.

تشکیلات دولت آمریکا هم که در جستجوی عسقی تر کردن جنگ سرد بود، می‌باید عواملی را که امکان داشت علیه این تشکیلات حرف بزنند، مورد حمله قرار میداد و این عوامل - مشخص‌ترین آنها - روشنفکران بودند و عده‌ای از آنها نیز بدون وحشت و ترس حرف‌هایشان را می‌زدند.



کشور خود توجه کرده است: «من چهل سال است که درگیر این مسئله هستم. من چهل سال است که برای این جریان مبارزه کرده‌ام. فیلم «ساندر» از نظر تجارتمی موفق‌ترین فیلم من بشمار می‌رود، چون دقیقاً به مسئله مهم سیاه‌پوستان و حیثیت آنها در این جامعه اشاره کرده بودم. مطمئناً خیلی از سیاه‌پوستان مرا تأیید نمی‌کنند اما فکر نمی‌کنم که آنها معتقد باین نکته باشند که من فیلم‌های استثماری و پرارزش ساخته باشم.

من هرگز فیلم‌های تجارتمی را برای ساختن انتخاب نمی‌کنم، بنابراین تهیه‌کننده‌ها هم تقریباً مطمئن هستند که من هیچگاه فیلم‌های خیلی موفق تجارتمی نمی‌سازم.»

«ریت» همواره فکرهای خود را دنبال کرده و فیلمسازی نبوده که تابع فیلمسازی جریان روز باشد، این است که در آثار او همواره مسائل اجتماعی و سیاسی آمریکا مطرح شده است مثل «تابستان گرم و طولانی» که از زمان فالکنر گرفته یا «ماه» همین‌طور و بالاخره آخرین فیلم او «شیخ کیسی» گسه درباره خانواده‌ای است که اسپه‌های مسابقه را پرورش می‌دهند و مربی اسپه هستند، خانواده‌ای گسه ستاره اقبال‌شان خاموش شده و اکنون با نومییدی کوشش می‌کنند که روزهای از دست رفته را به‌نحوی با افتخار بازگردانند.

«ریت» درباره آثارش چنین عقیده دارد: «اگر مصالح کارم را با دقت انتخاب می‌کنم فکر می‌کنم بدین دلیل است که من از صراحت و ساده‌گویی بی‌حدی برخوردار هستم و می‌توانم این صراحت را به‌توده تماشاگران انتقال بدهم.»

من هیچگاه يك موفقیت کامل نداشته‌ام و خیال نمی‌کنم که در آینده هم داشته باشم. من فقط تعدادی فیلم دارم که سود کامل داده و پول تهیه‌کننده‌هایش را برگردانده و همین برای من کافی است. باین ترتیب من معادل بالائی دارم و هر تهیه‌کننده‌ای براضی می‌تواند مرا استخدام کند.»

«مارتین ریت» در مورد وضع سانسور سینمای کنونی آمریکا و فیلم‌های دنباله‌دار که در پی موفقیت اولین ورسیون مثل پدروخوانده دوم و سوم، کوسه‌های ۲ و فرودگاه ۷۵، ۷۷ و غیره ساخته می‌شود چنین می‌گوید:

«آدم نمی‌تواند چیزی را تکرار کند. آن کیفیت که دلیل اصالت و جاذبه يك فیلم در نخستین بار آن می‌باشد، در دفعه دوم خود بخود از دست می‌رود اما با وجود این به آینده‌سینمای آمریکا امیدوار هستم. ما بهترین فیلم‌های دنیا را خواهیم ساخت. از نظر تکنیکی ما همیشه بهترین بوده‌ایم اما تا ده سال قبل در مورد محتوا دست و پا می‌زدیم. شاید به‌نحوی چهار يك نوع سانسور بودیم. اروپائی‌ها آزادی داشتند. اما فیلمسازان ما خودشان میدانستند که باید چه جور فیلم‌هایی را بسازند. این خطرناک‌ترین نوع سانسور بوده است، ولی اکنون تمام این محدودیت‌ها از میان رفته است...»

فیلم بعدی «مارتین ریت» پس از «شیخ کیسی» فیلمی است درباره خلق بمب اتم که همین روزها جلوی دوربین برده است.

نقل از: فیلم‌اند فیلمینگ و

فیلم‌ان یلوستریتد

● مارتین ریت: به جرم آزادی‌خواهی، عوامل بورژوازی تبعیدش کردند...

تصویر گر «فقر» و «سیاست»

● دادستان کل آمریکا در سال ۱۹۵۱ به بیانه‌ی چپ‌گرایی، به‌قلع و قمع هنرمندان واقع‌گرا پرداخت... و گروهی را تبعید کرد...

● روشنفکران، نباید نفس بکشند - این حرف سرمایه‌داران بزرگ است...

بودم که اگر تسلیم بشوم دیگر کارم تمام شده است.

در آن موقع من سیاسی‌ترین آدم دنیا نبودم، ولی به‌رحال يك موجود سیاسی بودم و در دوران جوانی نیز عقاید و افکار چپی داشتم ولی بعدها حزب را ترک کردم و فکر می‌کنم تجربه‌ای که از آن دوران شوم بدست آوردم، تجربه‌ای باور نکردنی بود.»

تجربه‌های سیاسی

«مارتین ریت» فیلمسازی است که غیر از بدل، در بقیه آثارش نیز به مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه معاصر خود پرداخته است از آن جمله فیلم‌های «امید بزرگ سفیده، ساندر و «کونراک» که در آن به مسائل سیاه‌پوستان

همانطور که در فیلم بدل دیده‌اید، مأمورین تشکیلات علاقه‌ای نداشتند که اطلاعات کسب کنند، آنها فقط به آدم می‌گفتند که راز چه کسی را باید فاش بکنند و نام چه کسی را ببرد، حتی اگر آن فرد مرده باشد.

تنها چیزی که برای مأمورین مهم بود، درهم شکستن مقاومت شخص بود. در این مورد، در دنیای کاتر و مخصوصاً سینما سروصدای زیادی برآه انداخته شد و زمانی که در تلویزیون سراغ ما آمدند، البته کسی زیاد ما را نمی‌شناخت.

ولی این جریان زندگی بسیاری را مختل کرد. بسیاری از افراد تحصیل کرده، کارشان را از دست دادند و حتی پزشکها را از بیمارستان‌ها اخراج کردند. در آن دوران احساسی گسسته



● بدل، اثر برجسته سیاسی ریت

دکتر فاطمی ...

بقیه از صفحه ۲۶

ایجاد کنند نقش روزنامه و نوشته‌هایش در پیروزیهای نهضت ملی و نهضت ملی شدن صنعت نفت چنان سازنده و پراهمیت بود که دکتر مصدق حساس‌ترین پست سیاسی مملکت را به او سپرد و او تا ۲۸ مرداد در این پست همچنان می‌جنگید. اما جبهه واقعی او در روزنامه‌اش باختر امروز بود - روزنامه‌ای که از سال ۲۸ پا گرفته و خیلی زود توانست باروشی مستقل و ملی به‌تنهایی در مقابل تمام هیاهوی مخالف و موافق و جناح‌های چپ و راست قرار گیرد و مورد اعتماد مردم واقع شود.

حساس‌ترین نقش او در روزنامه‌اش زمانی شکل گرفت که دکتر مصدق در ۲۷ تیرماه ۳۱ بخاطر عدم همکاری دربار و مجلس مجبور به استعفا شد و قوام‌السلطنه نخست‌وزیر گردید. در آن سه‌روز جبهه روزنامه باختر امروز تنها مرجع معتبری بود که مردم می‌توانستند از کم و کیف اوضاع سیاسی مملکت باخبر شوند. حسین مکی که هنوز از نهضت ملی جدا نشده بود، با نوشتن سلسله مقالات افشاگرانه خود در این روزنامه اسرار پشت‌پرده سیاست و زوایای مربوط به آنرا فاش می‌ساخت و مردم به‌این وسیله بی‌می‌بردند که علیه نهضت ملی چه دسیسه‌هایی در شرف تکوین است.

روزنامه باختر امروز حکم کیمیا را داشت و دست به‌دست می‌گشت همه می‌خواستند بدانند و بالاخره هم دانستند آگاهی‌شان به‌قیام ملی ۳۰ تیر انجامید و ملت و دکتر مصدق پیروز شدند. دکتر فاطمی از وفادارترین و قاطع‌ترین شاگردان مکتب مصدق بود که:

حلقه پیرمغان از ازلم در گوشت بره‌بانی که گفتیم، و همان خواهد بود

دکتر فاطمی در زمان حکومت دکتر مصدق و قبل از آن از توطئه‌های خطرناکی رهید. دشمن می‌خواست به‌حساس‌ترین عضو نهضت ملی ضربه بزند که تا کامشد تا ۲۸ مرداد ۳۲ و تا چند روز قبل از آن دکتر فاطمی برای معالجه روده و معده‌اش که از عوارض همین توطئه‌رنجور بود در اروپا بسر می‌برد و هنوز از گرد راه فرسوده بود که طوفان کودتای ۲۸ مرداد همه چیز را در هم می‌ریزد و نهال نوپای نهضت ملی مردم را ریشه کن می‌سازد و او نیز مثل سایر یاران مصدق مورد تعقیب قرار می‌گیرد و تا قبل از دستگیر شدن چندماه باقی‌باقیه مبدل در خفا بسر می‌برد که سرانجام دستگیر می‌شود. بهنگام دستگیری در حالیکه ظاهراً در پناه مامورین باید بوده‌باشد مورد ضرب و جرح یکی از او با نشان ظاهر مخالف قرار می‌گیرد و می‌گفتند که جراحت ناشی از این سوء قصد را تا دم مرگ با خود داشته - دادگاه نظامی خیلی سریع به‌کار او و نطق دیگر از یارانش مهتسب رضوی و دکتر شایگان رسیدگی می‌کند و در آبان ماه ۳۳ دکتر شایگان و مهندس رضوی راه‌حسب ابدودکتر فاطمی را به‌اعدام محکوم می‌سازد و یک ماه بعد حکم در مورد او اجرا می‌شود. در آن زمان شایع بود که برخلاف موازین قانونی و انسانی او با تندی تبار شهادت خود را پذیرا شده‌است.

ترجمه رسمی مدارک

خیابان کوروش کبیر -
باغ صباکوچه میرجهانگیر
ساختمان ۶۱۸
تلفن ۷۵۱۰۳۳

مساویرین آموزشی درفش

احذقوری پذیرش تحصیلی، دبیرستانی و دانشگاهی
از اروپا - آمریکا و هندوستان
میدان ۳۳ اسفند - اول آیزنهاور - کوی مهرنواز
(درب خروجی سینما سائیرال) ساختمان ۳۶ طبقه
سوم تلفن ۹۲۲۱۲۷

آمریکائی گمشو

بقیه از صفحه ۲۱

لیرانیان است. اما همزمان با همین اعلام خبر می‌دهی که تاوهوایمبار «گنستلایشن» از فیلیپین بسوی خلیج فارس حرکت کرد... و چند روز بعد که تحت فشار افکار عمومی جهان حرکت را پس می‌گیری، و خبر می‌دهی که حرکت «گنستلایشن» مانور عادی وی بوده، در کنارش یاد می‌آوری که قرونها که نه اسکاادران‌ها F-14 را به عربستان سعودی فرستاده‌بی. شاید راست بگوئی. انقلاب ملت ایران که هنوز در آغاز راه است، پشت بسیاری از رژیم‌های تردامن خاورمیانه را بلرزه افکنده است. و بسیاری از ابوالهول‌های زمانه دانسته‌اند که نورهی ساخت و پیاخت با اجنبی و چپاول مردم داخل به پایان رسیده است. اما غرض تو از فرستادن F-14 بقولی پرچم‌نمائی است... که یعنی ملت ایران بداند که تو هستی و منافعی داری و از منافعت تا آخرین لحظه به‌هر

قیمتی که باشد دفاع می‌کنی... به‌قیمت خونریزی در خیابان ژاله باشد یا آدم - موزان سینما رکس که هزاران بار روی فاشیست‌ها را سفید کرد...

یعنی مادران و پدران فرزندان گرامی این آبخواک که تن‌های زنده و سالم و تازه‌سالشان را به‌شوق و شور آزادی جلوی گلوله‌های ساخت‌کارخانه‌های تو یانکی دادند، بدانند که تو کوتاه نمی‌آئی... که تو منافعت را می‌خواهی... که تو... یانکی سخن را کوتاه کنم. جای تو این‌جا نیست... همچنان که جای من در سرزمین تو نیست. من سرزمین تو چشم‌ندارم و بطلاهایش و به‌اورانیومش... تو نیز بهتر است چشم از سرزمین من بپوشی... بهتر است سر خویش‌گیری... چه اگر خود، بدلقخواه خود بخانه‌ات نروی... سرانجام ترا از خانام بیرون می‌کنم... یانکی به خانه‌ات برو... یانکی از خانه‌ی من گمشو... و سرنوشت مرا بدست خود من بگذار... من

مجلس فعلی...

بقیه از صفحه ۱۱

غیرقانونی، پرش‌ها و ابهامات زیادی را مطرح میکند.

ناگفته نگذاریم که برای عده زیادی از نمایندگان مجلس، بی‌شک بسیاری از دوستان، یاران و خویشان همین نمایندگان و نیز پای‌مسئولان فراری مملکت هم‌به‌میان کشیده خواهد شد. همچنانکه همایون نیز صراحتاً تأکید کرده است که در دادگاه، مطالب بسیار بحرمانه‌ای را در باره چگونگی تهیه و چاپ آن مقاله کذایی علیه آیت‌العظمی خمینی را فاش خواهد کرد.

اما این سکه روی دیگری هم دارد، چون آن روی سکه حکایت میکند که اگر این مجلس به‌نوعی «مطمیل» شود، دولت بهتر می‌تواند برنامه‌های خود را بدون درگیری با پارازیت‌اندازها و نمایندگان مامور و معذور نصیری - هویدا، پیاده کند چرا که از یکطرف عده‌ای از این نمایندگان برای شکست دکتر بختیار که نتیجه نهایی آن، احتمالاً وقوع یک کودتا و برگشت اوضاع و احوال سابق خواهد بود، از هیچ کوششی دریغ نخواهند کرد، از

طرف دیگر، مجلس آخرین ماه‌های عمر خود را می‌گذراند و این به‌اصطلاح نمایندگان که به‌بیچوجه در بین مردم پایگاهی ندارند و سقوط و سرنگونی خود را حتمی میدانند، چاره‌ای نخواهند داشت که در این روزهای پایانی مجلس دست به‌تیرنگ و فریب دست به‌عوام فریبی و حیل‌گری بزنند. بی‌جهت نیست آنهایی که شهرت بیشتری در همگاری با نصیری و تائبی داشته‌اند، حتی برای قبول مسئولیت در مشاغل غیر پارلمان، بدست آنها پرورش پیدا کرده و ساخته شده‌اند. حالا بیشتر از همه‌شمار داخل‌سواک را میدهند یا آنهایی که دستبازان تا مرفق آورده است به‌مخالفت فعلی برمیخیزند در حالیکه به‌هنگام طرح برنامه دولت نظامی ازهری و شریف‌اسامی وهویدا به تعریف و تمجید می‌پرداختند.

اما اینکه استعفا و اوسترکسیون نمایندگان مجلس، نوعی مانور پارلمانی بختیار و در جهت تقویت دولت او باشد، فوق‌العاده ضعیف است چون این مجلس غیرقانونی با ماهیت شناخته شده‌اش نه تنها نمیتواند بار احتمالی شاپور بختیار باشد که دشمن سفاک او هم خواهد بود و تا آنجا که بتواند با او مبارزه و مخالفت خواهد کرد.

شرکت سوپر پاك
سر ویس

حشکفولی، موکت، مبلمان، تنك
اومبیل، نظافت کلی ساختمان،
نقاشی و تزئینات ۸۴۸۳۰۹

ایران کامو

کاغذ دیواری، موکت،
کف پوش، فرش ماشینی و
نقاشی ساختمان فوری
تلفن ۸۴۸۳۰۷

لوله باز کنی

تلفن ۶۸۲۴۱۳

شرکت
تاسیساتی
سن تک

تعمیر و نصب و نگهداری
شوفاژ تلفن ۶۸۲۴۱۳

حتی جمعه‌ها

شستشوی موکت ۵۰ ریال
شستشوی فرش ۷۰ ریال
نظافت کلی ساختمان و
تزئینات منزل فوری در
محل

تلفن ۸۵۳۹۰۹

مؤسسه فنی متین

تشخیص ترکیدگی لوله بادستگاه الکترونیک
ترمیم بنایی و لوله کشی و لوله باز کنی فوری
تلفن‌های ۸۵۱۷۷۱ - ۵۹۲۳۹۶

بام منزل خود را با بهترین متد، ایزوله
نمائید. برای يك عایق کاری مطمئن، مقاوم
سبك وزن بطور سرد و بدون كندن عایق
قبلی فقط

باشركت تهران ایزو لاسیون

تماس حاصل فرمائید ضمناً ماده

پلاستیک كت

برای گرفتن ترك خوردگیها و شكاف‌های
كلی و جزئی بام در اختیار شما قرار
خواهد گرفت

خیابان كورش كبیر

سید خندان - مقابل

تعمیر گاه بام و تلفن‌های

۲۳۰۳۰۴ - ۲۳۷۶۸۵

پذیرش تحصیلی

و ترجمه

خدمات آموزشی از اروپا
امریکا و هندوستان

تلفن ۹۳۹۲۵۰

۹۲۱۶۵۰

علم و ذوق و برق و برق غرب را به‌زود درمیاورد و نسلی
که میتواند خود را نشان دهد و آغاز راه و بین
راه و پایان راه را دوست داشته‌تر و دلپذیرتر
که ناله‌ای باشد نه آهی به‌سرای قضیاتی رهنمون
گردد که آقایی باشد و سری داشته‌باشد توی
سرها... و این همه را به‌تابودی کشاندند و
نگذاشتند که به باروری بنشینند... و این همان
رخنه‌های اسارتی بود که هر ممدغلی تصنیف‌خوان
و هر بنه‌غلی شله‌پزی را به‌کار گماردند تا
خوب‌تر بچابد و خوب برسد...

در تمام مجامع عمومی بدون اینکه
نظری باشد این آگاهها را دادیم و هیچ توجهی
نشد، چرا باید چنین باشد و هنوز هم همانی
را که میخواهند ادامه‌اش میدهند.

محمود سارنگ

۱۴۰ هزار تومان داده‌اند و ماشین آی بی ام
حافظه‌دار برای چهارتا نامه خریده‌اند در صورتی-
که خیلی از ادارات بزرگ ما از جمله چنین
ماشین‌ها و دستگاہ‌هایی را ندارند و اینکه
معلوم نیست یسکان‌های خریداری شده کجاست
و بچه مصرفی میرسد، شاید بصورت کاغذ در
این برهه از زمان اقتصادی تقدیم شده‌است و
در محوطه خانگی از ما بهتران خاك میخورد...
و با دوگورامیون اتاق مدیر که کلی هم خرج
آن شده و ولخرجی‌های دیگر که خدا کند دیده
نیند و گوش نشود... و بدبخانه تعطیلش هم
نمیکند و فقط به‌بهانه داشتن چندتا کارگر و
کارمند است... ولی آن زمانی که پول به‌وفور
بود حق این زحمتکشان را نمیدادند، حال که
وضع بحرانی‌تر و گیمه‌ها به ته نشسته‌تر است
و هنوز لباس مستخدمین و پالتو نگهبانان برای
سرمای زمستان بالها داده نشده است...

گروه‌های کاخ جوانان فقط چند تا یسکان
خوب فعالیت داشتند. این گروه‌ها که ده تا
پانزده تا بودند، آنهایی که به فکر و عقل و شعور
بستگی داشت نادر گیربهای زیاد متوانستند يك
ظرحشان را عملی کنند و آنهایی که به فکر کمتر
و چنانند سینه‌ها منتبلی میشد بودجه‌های آنچنانی
کلان را صرف میکردند... راستی اینان که
جامعه نسل جوان را به‌انهدام و نابودی کشاندند
جواب مردم را چگونه میخواهند بدهند چگونه
حالی‌شان خواهد بود آنان که درهای اسارت را
به‌روی نسل بیچاره جوان و دوست‌داشتنی مرز
ویومی کین و ملی کشودند و در آنچنان فلاکتی
افکندند آنان را که شایستگی‌شان ذیای پراز

کاخ‌های جوانان بقیه از صفحه ۳۶

علی‌الظاهر زورشان نرسید ولی در باطن حتی جمع
کردند عده‌ای را که قلع و قمعان کنند و جای
بسر سرور است که از پا نشستیم...

بگذریم... گروه‌ها تشکیل دادند و
جلسات مجمع عمومی و تصویب کردند و خوردند
و از این خوان گسترده به‌جیب‌ها روان ساختند
و حال نمیدانم که این حضرات جدید دست
نشانده کدام قدرند که هنوز رویشان میشود
که بمالند و این مکان را که از حیث اساسنامه
و آیین‌نامه راه بسی منطقی و جالب توجه دارد
هنوز هم بر همان راه سابق ادامه‌اش میدهند و
بودجه‌اش از کدام جیب تأمین میشود...

صحبت از گروه‌ها بود... صحبت از
اساسنامه بود که فقط تشریفات بود و سپس
پس‌اندی گفتگو و جنجال هر چه که «نیک‌بی»
میخواست چون رئیس هیئت‌مدیره بود انجام میشد
و پشت سر او آقای «کازمی» معاون نخست‌وزیر
اسبق و فعلاً هم که آقای جاجرمی و اخلاقی
که خیلی از اعضاء نمیدانند که این حضرات
از کجا آمده‌اند و وابستگی به‌کدام رچل سیاسی
دارند، چون کاخ جوانان زیر نظر مستقیم
نخست‌وزیر اداره میشود که در این چندماه سه
یا چهار نخست‌وزیر عوض شده و اقتدر هم
گرفتارند و بسرشان هست که این مسائل در
آنها گم هستند و دیگر اطرافیشان که بصورت
نیمه‌وقت ماهانه‌های حداقل ۵۰۰۰۰ ریالی می-
گیرند و فاتحه‌ای هم حتی در محیط کاخ نمی-
خوانند تا دلی را شاد کنند و از آنطرف مبلغ

« منزل آنجاست درین بادیه
 کز پا افتی
 در ره عشق همین است غرض
 از تک و دو »

فانکام

قصه ای از: صفی

۱

« آقا، آقا، مگه جنگه؟ »

غیر از اون هیشکی نبود که جواب بده،
 جوابیاس طفلکی که معلوم نیس مال کجای
 این خاک پهنابره بده که غرق تفنگه. که غرق
 فشنکه. که غرق عرق خجاله و جواب؟ بی جواب.
 از یه طرف پاییز که اومده، پاییز پاییز
 نیست.

صبح اول وقت نبود. از چند روز پیشا حرف
 تو حرف بود که همه باهاس بسینون، آره بسینون
 میومدن.

دو روز موندنه به تیغ خزان، اما توی دو
 روز هزار هزار آدمیزاد بودن که یونزده سال
 چم نخورده بودند، داشتند تکون میخورده شد.
 گرمای شسر بود که از رو رفته بود و یواش
 یسواش داشت سیر میدانداخت. آسمون باز باز
 شده بود.

پاییز از گرد راه رسیده بود. خستگی
 بدی داشت که عرق پیشونیشو با دستمال روز
 شانزدهم پاک کرده بود.

صبح امروز خدا میدونه: او ناآدمیزاد
 بودند یا سدی، چیزی، شکسته بود. توی خیابان
 سیل سیل راه افتاده بود. منه که توی دستاشون،
 توی قلباشون، توی نای و گلو گاهشون مشنی
 فریاد کار گذاشته بودند. فریادی که بهیشکی
 و هیچی شباهت نداشت. اما خود خود فریاد
 بود.

۲

« آقا، آقا، مگه جنگه؟ »

از آدمیزاد جواب نبود، از تفنگ جواب
 نبود، از زمین جواب نبود.

و ختیکه پاییز اومد روی درختان و سر
 شاخه‌ی حاشیه‌ی میون سایه پندازه، آفتاب
 آدمیزاد از همه‌ی ولایت باونجا کوچ کرده بودند
 که پاییز و برگ درختای پاییزی از شرم ابتدا
 قرمز فرمز شدند، بعد که رنگ باختند بزودی
 مایل شده بودند و از جماعت خجالت کشیده
 بودند.

آدمیزاد روی سینه‌ی باز میون همچی
 رویده بودند که درختای پاییزی تا کمر خمشده
 بودند و باحترام اولاد خاک سر تعظیم بودند.
 آدمیزاد رنخوت و باد نخوت نگرفته بود
 بل بزبان نوعی طنز به برگ درختان پاییزی
 گفته بود:

« بزاد تو در نیا که ما اومدیم؟ »

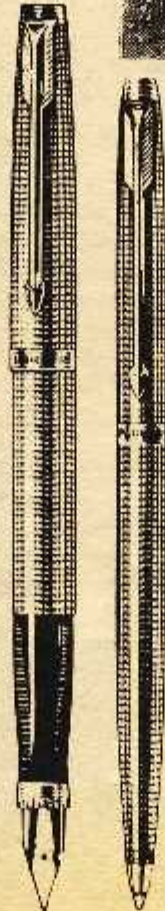
چناز بزرگ رو روی کارخونه‌ی برق
 بهاش پر خورده بود که گفته بود:

« آخ آخ چه دیر، یونزده ساله که
 هزار هزار برگ نو و کهنه میریزم پائین پام.
 امروز روز شوما چیکارماین، واقمن چیکاره این؟
 نمیدونم چرا نخواسته بودند بحرف حساب
 گوش شنوا داشته باشن؟ منی که بگره‌ی
 گرون اومده بود و گفته بودند:

« دیدگه جا، جای درختا نس، باهاس



هدیه شاه و قتر پارکر باشه
 هرگز فراموش نمیشود



هر یک از محصولات پارکر در نوع خود سی نظیر است.

پارکر ۷۵ هدیه‌ای که معرف بلند نظری و روشنفکری شما است.

پارکر ۱۸۰ قلم سبک امروز، یک شاهکار مدور هنری که با دو ضخامت
 می نویسد.

پارکر ۴۵ محسوب همه، هم بطور معمول جوهر میگیرد و هم با
 کار تریج کار میکند.

پارکر ۲۱ نویدی هم برای زیبایی و هم برای مرغوبیت قلمی برای همه
 توی بال پارکر مشهورترین خودکار جهان که عمر آن ۵۰ بار طولانی تر از
 سایر خودکارها است.

قلم ماژیک بیگ رد پارکر نرم ترین قلمی که هرگز دست را خسته
 نمیکند، در عین کیفیت.

پارکر ۲۵ زیبا و با استحکام، با نوک مخصوص تمام اسلید

پارکر فانکون ۵۰ قلمی که به نندی عتاب و بعنری بر می نویسد.
 فلوتینگ بال پارکر شاهکاری که نوشتن را در گون بسیار لذت بخش
 خودکار نرم، مثل یک خود نویس طریف است.

نماینده انحصاری در ایران: شرکت ادکاشایان سپیدزاهدی ساختمان پارکر
 شماره ۱۵۵ تلفن: ۸۳۱۷۷۳-۸۲۷۰۵۵-۸۳۰۵۲۸-۸۲۶۳۰۲

 PARKER

- «اون پایین همه چی هست، زندگی هست، مرگ هست. بدایحال منو تو، که چیزی از زندگی اوناییم. اونا مرگشون منه تولد خداس و زندگی اشون به تولد آسمونا میبونه که منو تو ما و ماها خیال می کنیم آسمون قلمروی ماست...»

۴

- «آقا، آقا مگه جنگه؟»
- «تق تق تق تق تق.. تق تق تق تق»
- «آقا مگه جنگه؟»
- «تق تق تق تق، تق»
- «مگه جنگه؟»
- «تق تق، تق»
- «جنگه؟»
- «تق»

پس آفتاب رو سر میدون واساده بود. دیگه نمی خندید اما خیلی اومده بود پایین پاییز از آفتاب خجالت کشیده بود و آفتاب داشت همه چیزو به همه نشون میداد:

نشون میداد که چه جور روز بالا میاد. چه جور مردم صداشون یکی شده، چه جور دارن، اون لوله های سربی رنگ تیره که مایل بسیاهی هستن، بزبونی که اون غلغله ای آدمیزاد حالی اشون بشه، جواب حرفارو میدن.

پاییز اصلن نمی تونست حرفای آفتابو قبول کنه، اما زیر اون درخت چنار پیر، دید که میون اون غوغای نزدیکای طبر و خود طبر، چطور حجاب سیاه زن کنار رفته بود. مقنعه اش حالا قرمز قرمز، مادر که از سینه اش تا اون سه چهار ماه اول که بچه دیده بود، همیشه شیر سبیدی نوشیده بود. بچه دهانشو گذاشته بود روی سینه ای مادر که دوتا کبوتر نر و ماده هم دیده بودند. طفل داشت از محلی دیگه شیر قرمز قرمز میخورد. بچه داشت حاج واج میشد که لوله سیاه، شاخهای سفید نورانی پولادین داشتند جواب میدادند. گوش طفلک بجواب نبود، سبیل آدمهایی که بمادرش مانند بودند و مته تنه ای تناور و یا باریک درختان از یا می- افتادند، بود و چشمی دیگر بمادر بود که کنارش بود و دستی از مادر نبود تا پستان بسداهش بگذارد.

سوی زن بود که بیرواز دو کبوتر و باد ملایم بال اونا، واسی بچه که با لبان قرمز بخواب شده بود: انگار با رای لای لای بود. آوایی که طفل را همواره بر بال سپید ملکوتیان نشانده بود.

آه، لالا کل لاله، پلنگ در کوه چو میناله. پلنگ در کوه....

۴۵ آذر ۵۷

پانویس ها:

- ۱- بند - منظور یکی از قسمت های ده گانه ای زندان قصر هست
- هشت بند دو هشت - یعنی هشتی زیر سقف هر هشت چهار در پولادین به بندها باز می شود.
- ۲- دست راست را از پشت یا دستبند و پاینده قفل می کنند و بچنگ های که در دکانهای قضایی برای آویزان کردن لاشه گوسفندان بکار میروند. در زندان ها، مخصوصا زندان قصر فراوانست و متمم را به آن آویزان از یا می کنند تا اقرار کند و تنبیه شود!



مادر مدام بفریاد بود، فریادی که با خنده ی خورشید ادغام نشده بود. مادر صبح زود، زودتر از پاییز، زودتر از آفتاب، زودتر از فلک خویش را بمیدون رسونده بود. طفل بیخه ی مادر را یافته بود و پستان مادر را بدهان گرفته بود. چو نان شیرهای جسم مادر را بمکیدن گرفته بود که مادر در آن هنگامی «هستن و نیستن» غریب، نوعی احساس، حسی که حداقل در آن میدان و در آن ورطه ی بیم و امید، جای یادآوری نبود، بیشتر بزشتی مانند بود تا زیبایی - پس زن مسختی چندشش شده بود. چیزی که بناه ی درد شبیه بود در نای مادر شکسته شده بود و چشمان قرمز خون گرفته ی زن را بیرواز دو کبوتر پیر کرده بود. کبوتر ماده بیرواز کنان بجفتش گفته بود:

- «پسر خدا میدونه توی دومن اون پایین چقدر فریاد داره مته ابر میشه، مته یاد میشه، مته سایه میشه، تا جلوی خنده ی اون آفتاب بیچارو بگیرم؟»

کبوتر نر همانگونه که بیال زدن بود، جواب داده بود:

- «دختر مرگو میشناسی؟»
ماده دو بال دیگر بغضاً برآکنده بود ر گفته بود:

- «یعنی که ندیدم؟»
کبوتر نر که بیشتر و تندتر از ماده برفتن بود، همانگونه پیشاپیش، بال زنان نوك را با اشاره، بمردم داخل آن مسلخ افکنده بود: و پس فالیده بود:

- «اگه بری پایین، اگه سرازیر بشی و از اوج بیاقی، من مرگو بهات نشون میدم، نمیدونی نمیدونی.»

- «چی چیزو نمیدونم؟»
بال کبوتر نر از اوج افتاده بود که گفته بود:

- «مرگ واسی اونا یه واقع دردناک نیس، دردناک که نیس کلی هم قشنگه که می- توتی، میون پیشونی همه ی اوناییکه اونجا واسادن و دهانها و دستاشون باسومونه، می غرن، پیدا کنیم»

بال ماده بیرواز بود و نبود که منتظر بود و پرسیده بود:

- «یعنی زندگی اون پایین نیس؟»
نر بخنده خنده گفته بود:

حاشیه ی میدونو، حاشیه ی جاده ی فرح آباد ژاله رو جای درخت، آدمیزاد پیر کنه، انقدر آدمیزاد بیان تو میدون، توی جاده، که کارخونه رو درخت و دکه های دوز و بر میدون خجالت بکشن. اصلن کی گفته میدون جای دکون و بازاره؟

صبح زود که خدا نفس شبو، با دستهای سبیدی فلک، گرفته بود، پنداری آدمیزاد از زمین، از آسمون توی میدون، توی خیابون، جوش کرده بودند و روینده بودند. از حاشیه ی «آب سردار» آدمیزاد واساده بود تا آسوی کارخونه ی برق و فرح آباد و چهارصد مستگاه الی آخر...

۳

- «آقا، آقا، مگه جنگه؟»

خورشید که اون بالا واساده بود ازخنده غش و ریسه رفته بود، که انعکاس خنده اشو روی لبه آبدیده ی سربزه ها بخوبی دیده بودند. اونا لقمه میدادند، سوال درست و حسابی بود یا اصلن جواب نداشته بود. آخه انقدر خنده ی خورشید طولانی شده بود که مردا همه دست به پیشونی بودند و زنبام که توی سربند و چادر مشکی محرم،

رویند و سربند زن کنار رفته بود، تا بچه ی نوزاد که چنگ بمقنعه مادر انداخته بود. سوی زن با اینکه مقداری از سربند بیرون زده بود و دستان کوچک بچه بکار بود، ائرا که بچه جستجو می کرد نیافته بود. بچه فراسوی پستان مادر بود و مادر فریادش هاله یی بود که بسینه ی خورشید خندان رها شده بود. مادر فریادکنان زندگی را خوانده بود، مادر فریاد- کنان شوهرش را خوانده بود. فریاد زن از سر درختان میدون بال کشیده بود و بیرواز بود، همه جا آمده بود آمده بود. تا بفولاد در هشت بند دوه، آونگ شده بود تا بشوی پیوند یافته بود، شویی که با دستبند و پاینده از پشت بچنگ گل دار انفرادی یک در یک ضیافت «قصر قهر» را پذیرفته بود. هنوز طنین نمره ی مرگ شوی بود. که راهرا بر فریاد زن و مادر بچه ی داخل میدون بسته بود. صدای زن رسیده بود ولی مردش نشنیده بود چرا که مرد نیز بفریاد بود.

هوار کن، هوار اختیار کن

زلال شاخسار نعره را
 به بیگران نثار می کنم
 اگر کسی بسوی من نظاره اش، نظارت آورد
 من آن نظاره را هموار می کنم
 چرا که هر کسی نظاره اش تولدیست
 چرا که هر کسی تولدش
 آمد و شدیست
 به سوی من اگر نظاره ات نظاره آورد
 زلال شاخسار نعره باد
 به بیگران نثار کن،
 شکوه باد و شکوه باد
 هوار کن، هوار کن، هوار اختیار کن
 هوار اختیار کن.

ناسحر راهی نیست

م. حسن پیگی

تا سحر راهی نیست
 اگر از همت خود چاره بگیریم و به نور آویزیم
 اگر از ظلمت زایندهی شب بگریزیم
 با اگر مرد میدان باشیم
 نگذاریم که شب رخنه کند در دلمان
 چون که شب تیرگیش زاینده است
 شب پراز حاملگی است
 فاجعه نطفه‌ای نایک و حرامی است که در:
 رحم تیره‌ی شب شکل گرفته است و تاورگشته!

پشت این پنجره‌ی روبه‌غبار
 که چنین خیره به آن می‌نگریم
 و از آنسوی پراز و توله‌اش بیخبریم
 فاجعه در شرف تکوین است.
 زادگان شب بیرحم، شب هر جایی
 طرح فردای تو را می‌ریزند
 طرح فردای مرا می‌ریزند
 و نمی‌دانی تو
 و نمی‌دانی من
 پشت این پنجره‌ی روبه‌غبار
 سر نوشت من و تو در شرف تدوین است.

من اگر
 از شب تیره‌ی زاینده به همت گذرم
 تو به جا می‌مانی
 تو اگر
 از شب تیره‌ی زاینده‌ی ظلمت گذری
 من به جا می‌مانم
 ما اگر....؟

چاره‌ی نیست،
 سحر نزدیک است
 و درنگی کوتاه
 موجب ماندن و پوشیدن در فاصله‌هاست
 با تو هستم، با تو
 تا سحر راهی نیست
 سحر دلت خواست بیا
 تا که از همت خود چاره بگیریم و به نور آویزیم
 تا که از ظلمت زاینده‌ی شب بگریزیم.



آسمان اباییلی

و شهر
 شهر بزرگ
 شهر بزرگ مقوائی
 شهر تمامی تاریخ بردگی
 خوابیده در پناه مسلسل!

در زیر نیمسایه گلپای کاغذیش
 خون،
 جوی جاری سنگولی
 بارون،
 بوی عطر آفاقی‌هاش
 مردم،

صف طویل توانالی
 پوشیده جبه‌های بلند درد
 بر قامت بلند شکستنی
 هر یک بساک خنجر و خون بر سر
 بپریده جامه‌های پلا بر تن
 موج شگرف خشم،
 خوانانده زیر چهره غم آگین
 گسترده چتری از غم تنهایی.
 در گوشه‌های شایعه می‌گردند
 رسوائی بزرگ!
 فریاد:

— اینان طلا یگان «اساف»ند
 «هان! «نائله» است که می‌آید!
 بانگ طلا یگان
 مردم!
 خشوعتان همه جاویدان
 آژک، «اساف» و «نائله»
 شایسته ایزدان

مردم!
 گویی نمی‌شنود گوشه‌ایتان
 چشمانتان مگر
 از سنگهای سرخ بیابانی است
 اینک! «اساف» و «نائله»
 می‌بینید؟

مردم
 صف عظیم توانستن
 خاموش،
 لب،
 سنگ عظیم خشم
 خشم عظیم سنگ
 از آسمان اباییلی!
 ع. عطا

آخرین شعر سیمین بهبهانی تکبیر و رگبار

در خواب هول رفتم، با قصه‌ای ز بیداد
 آری حکایتی بود، سرب از دهان پولاد
 تکبیر گو به هر سو، فریاد خون به هر کو
 عرش خدا روان بود، بر موجهای فریاد
 این تیر بود و آن هم، تن را گرفت و جان هم
 این یک به عرش بر شد، وان یک به خاک، افتاد
 ناگاه شونی بود، بی‌چند و چون زنی بود
 کز کودکی به گوری، قلدرسته میفرستاد
 رگبار مرگ پرور، آنگونه کرد محشر
 کز هر ترنجی افتاد، بر خاک، صد پر بیزاد
 من داغ داغ، از تب، گریان به نیمه شب
 در سینه ظهر خورشید، در تن ظهور مرداد
 چشمان پر فروغ، حیران ز وحشت غم
 چون لانه‌های خالی، لرزان ز هیبت باد
 فریاد دادخواهی، حتی ز مرغ و ماهی
 وان داور شکیب، داد کسی نمیداد
 وحشت فراشی بود، نفرین به هر لبی بود
 کای مرگ و ننگ و نفرت، بر آب ستم باد
 شنبه یازدهم آذرماه ۱۳۵۷

شعر چاپ نشده‌ای از: نادر نادرپور

مرثیه بهاری

نوبهاران کو، که با خود بوی باران آورد
 خرم آن باران که بوی نوبهاران آورد

نونه‌الان چمن از تشنگی خشکیده‌اند
 زانکه ابری نیست تا یک جرعه باران آورد

نم‌نم باران اگر خوش بود بر میخوارگان!
 یادش اکنون اشک در چشم خماران آورد

با نسیم نغمه‌خوان برگی نمی‌آید بهرقص
 باد این سامان، سکون در شاخساران آورد

باید اندر قصه‌ها دید این کرامت‌را که باد
 در سکوت شب، سرود ایشان آورد

در همه آفاق عالم، اختری بیدار نیست
 ماه کو؟ تا نامی از شب زنده‌داران آورد

شب چنان سنگین فرود آمد که یک تن جان
 نبرد

تا خبر از کشتگان زی سوگواران آورد

چشمه پنهان گشت و ما در تیرگی حیران
 شدید

خضر باید، تا نشان از رستگاران آورد

واخواست

يك مرد «بی‌زور»
 ميتوانم بود
 يك مرد «بی‌زن»
 ميتوانم زيبست
 يك مرد «بی‌آئين»
 توانم مرد
 يك مرد «بی‌ميهن»
 توانم هاند

اما

در آن سامان كه استخدام يك وجدان
 آنها دو خط ميخواهد و يك مهر
 آنجا كه تاوان نفس بر سر يك كوه
 سنگين تر است از جعل يك تاريخ
 آنجا كه قتل كودكي مسلول
 آسانتر است از صيد يك ماهي
 آنجا كه خون يك دل آزاد
 ارزان تر از سرخاب يك رسواست
 من هيچ نتوانم در آنجا ماند
 يك «مرد بی‌فرياد».

ای دوست

پرویز حکمت‌جو

ای دوست
 قسم به حق که زیاست
 آینده
 زماست، بی‌کم و کاست
 آن عید که دیده‌ای
 نگرید
 فردا،
 گذرش به کوچی ماست

نامه‌هایی برای مادرم

سروده‌ی: نزار قبانی

ترجمه‌ی: امید

۱

روز بخیر باد ای شیرین!
 روز بخیر باد ای شیرین من! ای قدیس
 دو سال گذشته است،
 در سال از سفر خرافه‌ی فرزندی که به
 دریا رفت،
 فرزندی که سپیده‌دم سرسبز سرزمین
 خویش را
 در چمدانش نهاده و به‌همراه برد.
 و نیز ستارگان و جویباران و شقایق
 گلگون میهنش را،
 و شاخه‌های سرسبز نعنای «زعتره»،
 و «لیلکه‌ی دمشقی» را لایسای جامه‌هایش
 تپه‌ها و باخود برد...

۲

مادر! از «مادریده» به‌تو بدرود می‌گویم...
 راستی حال بوته‌ی «یاس» چطور است؟
 همان که سفارشش را به‌تو کرده بودم؟
 همان که برای پدرم - چون کودکی -

از همه چیز عزیزتر بود.
 و با آن - چون کودکی - بازی می‌کرد...
 و به‌فنجان قهوه‌ای که می‌نوشتید، می-
 خواندش...
 آپش می‌داد، غذایش می‌داد و...
 در مهر خویش غرقه‌اش می‌کرد...
 و از زمانی که پدر از دست رفت،
 بوته خواب بازگشتش را دائم می‌بیند،
 و در چهارگوشه‌ی اطاق به جستجویش سر
 می‌کشد.
 سراغ عیایش را می‌گیرد و روزنامه‌اش را
 و هنگامی که تابستان فرا می‌رسد،
 دنبال فیروزه‌ی چشمانش می‌گردد.
 تا دینارهای طلائی‌اش را بردستانش فرو
 ریزد...

۳

سلام بادا...
 سلام بادا...
 به خانه‌ای که ما را از مهربانی و عشق
 سیراب کرد...
 و به گلپای سپیدش،
 و به میدان «النجمه»
 و به تختخواب من،
 و به کتاب‌هایم،
 و به کودکان محله،
 و دیوارهایی که ما را در میان داشت،
 و به درهم ریختگی مشق‌هایمان.
 سلام به گربه‌های تنبلی
 که در مهتابی‌هایمان می‌خفتند.
 و به بوته‌ی «لیلکه» ای که خود را
 به پنجره‌ی خانه‌ی همسایه آویزان کرده بود
 مادرا دو سال گذشته است
 و یاد سیمای «دمشق»
 همچنان گنجشگی
 درون سینه‌مان را می‌خراشد
 و پرده‌هایمان را تگ می‌زند
 و انگشتانمان را نیز...
 مادرا دو سال گذشته است.
 اما شب‌های «دمشق»
 و یاس «دمشق»
 و خانه‌هایش...
 همچنان در خاطر ما جای دارد.
 و نور کلدسته‌ها و اذان گاهپایش را بر
 مرکب‌هایمان می‌بینیم
 چنان‌که گوئی اذان‌گاههای سرزمین مادری،
 درون دل ما آوایشان را سر داده است.
 و نهال‌سبیش، در خاطر ما عطر می‌افشانند...
 تو گوئی روشنائی و سنگهای وطن
 همه با ماست...

باغ را تا شمع سرخ لاله‌ها روشن شود،
 مشعلی باید که برق از کوهساران آورد
 خانه خالی شد ولیکن منزل جانان نشد
 حافظی کو؟ تا اسف بر حال یاران آورد
 خانه ویران است و پرسد خواجه از حال
 نقش ایوان، پاسخ از صورت‌نگاران آورد
 لفظ، در بند است و بیم معنی از دیدار او
 شاعران را در شمار شرمساران آورد
 کاشکی خورشید بیداری برآورد سر زخواب
 در شب مستان، سلام از هوشیاران آورد
 کاش برقی برجهد از نعل اسبی بی‌سوار
 ورنه اسبی نیست تا بانگ سواران آورد
 گرنه طوفان بلا برخیزد از آفاق دور،
 ابر رحمت کی گذر برگشتزاران آورد
 ۱- اشاره‌ای است به این مصراع:
 نم‌م باران به‌میخواران خوش است.
 ۲- اشاره‌ای است به این بیت حافظ:
 خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود
 کاین هوسناکان، دل‌وجان جای‌دیگر می‌کنند.
 ۳- اشاره‌ای است به این بیت سعدی:
 خواجه در بند نقش ایوان است
 خانه از پای‌بست ویران است.

اوپمیگ سازنده عالیترین لوازم سینمای ۸ میلیمتری در جهان



یروزکتوراویمیگ 810D با لنز زوم اسپید ۳۰ و ۱۵ میلیمتری با لامپ پایلوت برای وقفه در تماشای قابل اتصال بدکاستهای صدا که قبلاً "پر شده باشند".

سری دوربینهای اوپیگ 80 macro sound و 31XL و 60XL کاملترین دوربین فیلمبرداری ۸ میلیمتری ناطق با امکانات فید این - فید اوت الکترونیکی که بطور اتوماتیک صدا را با فید این - فید اوت تطبیق میدهد. ماکروزوم با رینگ فایندر دیکروماتیک، با دو سرعت در فیلمبرداری.

eumig®
اوپمیگ یک پدیده انقلابی

نماینده انحصاری در ایران: شرکت ادکا خیابان سپهدر اهدی ساختمان پارکر شماره ۱۵۵ تلفن: ۸۲۶۳۰۴ - ۸۳۰۵۲۸ - ۸۲۷۰۵۵ - ۸۳۱۱۷۳

که چرا نه من

برگهای آغشته...
سراغ سرزمین سحر را می گرفت
و کبوتران سفید بالش
که آزاد و رها
بر فراز خواسته های ملتش
پر میگشودند.
سراغ آفتاب را میگرفت
که واژه اش را دیر زمانست
از کب خاطرها
دزدیده اند
و ناگه صغیر صدایی حجم متواتر
افکارش را درهم ریخت
خوشش بر کسر کسرهای مغازه
کفاشی پاشید
و چون کبوتری
روحش راهی سرزمینی شد که
او بیهوده در زمین
می جست
و من حیران و واژه هایم بغض آلود
که چرا
نه من؟
محبوبه میرغذیری

گلخانه

سنگ سرانجام،
در چتر گل نشست.
آقدر بر سر سنگش گریست خون
تا که به انجام،
گل کرد سنگ.
- از آبروی عشق
آبم گل ز حرمت باور،
باور به حرمت فرشته آزادی -
- فرشته ایمان.
باور به حرمت حقیقت انسان.
حقیقت عشق به ایمان
آری سرانجام
این سنگ تپل سنگین پای بست،
بست نشسته لجاز،
خواب هزارساله خود را به باد داد.
و توش کرد به اجبار
جام حقیقت همواره تلخ را،
- لاجرعه ناگزیر.

از دست یار من
از دست عاشقان
اینک:

جای سنگ، سنگ تمامی
سنگان این زمین
دیری نمی گذرد،
گلخانه می دهد.

از همت یکایک عشاق،
یکایک یاران.
وانگاه رایحه دلپذیر آن
مشام یاران خسته را تحسین
می کند...

آری سرانجام - سنگ، در چتر
گل نشست

از: مهدی غفوری ساداتیه

چگونه امید نباشد

اینک
آتش بس کار
کارزار توست
و تو هنوز به پاکر اندیشه می کنی
و تو هنوز به بیروزی ایمان داری
و تو هنوز صفوف خویش را
می یابی
حتی در ارتش
و هر روز آهنربایت قویتر می شود
و براده ها را می باید
چگونه امید نباشد
که بیروزی از آن توست؟

اینک
که میخک های سرخت
در دشت سرنیزه های سیاه
رسته است
اینک
که عطر گلپای محبت و بوسه
در شوره زار خیابانها
رهگذر را
مست می کند
اینک
که قطره های خون
از گرمی شهادت
پارای لخته بستن
بر کفن ندارد
اینک
که سرخی خوت
در رودخانه های زمان
رنگ بیروزی را
جاری کرده است
چگونه امید نباشد
که بیروزی از آن توست؟

دیروز در قبرستان و پالایشگاه
و امروز در بیمارستان و دانشگاه
سنگهای این مبارزه بی امان را
فتح می کنی
چگونه امید نباشد که
راه تو راه امید است؟
چگونه امید نباشد که
بیروزی از آن توست؟

سوگند به امید
که ایمان من به امید
و ایثار من در راه امید
چگونه امید نباشد
که بیروزی از آن توست؟

دیماه ۱۳۵۷ - تهران
محمد ابراهیم فلزی

شهر پرده

دوخت و نصب پرده پارچه ای
لوردراپه، موکت، کف پوش و
تعمیرات پرده

تلفن: ۳۴۷۸۶۴

وما شهامت را آموختيم

... هر روز درسی تازه از آزادی و ایمان به آموخته‌هایمان افزوده میگردد و هر روز که لاله‌های تازه‌ای بر صحرا میروید یاد شهبندی دیگر را در ذهن زنده میکند و خونین جامه‌ای بر گلگون کفنان خاک می‌افزاید.

... مدتیست جوانان وطن و شجاعانی که سینه را سپر گلوله کرده‌اند گروه گروه پیش چشمان اشکبارمان بپاک می‌آفتند و پدر و مادر قامت سرو مانند عزیزشان را بشوق انتقام بگردد سرد می‌نشانند.

ما محصلین یکسال تحصیلی را در تعطیل سپری کردیم ولی نه به بطلان، بلکه هر روزش برای من یکی که از دختران مسلمان ایرانم درسی از واقعیت بود و حتم دارم برای امثال منم چیزی جز این نبوده و درس شجاعان راه حق و حقیقت است که مایه قوت قلبان میگردد.

ما واقعیت را آموختیم و تجربه کردیم و شهامت را دیدیم و فرا گرفتیم و اکنون آزادی بیان را برای معلمان خویش خواستاریم و کلام مریب عزیزان را که سالها در زمانیکه گفتنیها داشت داغ اختناق و خفقان خورد برسانند؛ می‌خواهیم. چون دیگر همه چیز را دیدیم و دیدند و بی‌ترس و وا همه حاضر به بیانشان هستیم. دیگر حتی کودکی نیست که ورقی از این کتاب را نخوانده باشد، بقیه جای خود دارند. شادیم که ایرانی هستیم و سربلند و با شجاعت دشمن فکین را از پیش رو برمی‌داریم. ما بندها را پاره کردیم و حقانیت را شناختیم. و...

فیروزه‌ی هنبری



اندیشه‌های جوانان ...

بر گونه‌های تو
پیشوازی از بوسه‌های من
در واپسین غروب دهکده
نقش بسته است

مهدی نظرعلی



الف. مثل «آزادی» خ. مثل «خون»

مشت يك ملت گره کرده باخشم برفق استبداد فرود آمده دست و اژدهای هشت سر استبداد آخرین نفس‌هایش را میکشد، عنقریب است که بر خاک افتد.

خورشای بطل ملتی که طلوع خورشید آزادی را می‌بیند و اینک ملت ما با خون سرخ شهیدای خود قدم مبارک این خورشید را، گل‌باران، لاله‌باران کرده است، آری حماسه بی‌خاستن، رهایی یافتن، همیشه زیبا بوده است و سرخ!!

راستی آزادی چیست که من شرقی استاده در آستان سی‌سالگر چون تشنه باب رسیده در کویر سوزان خفقان این چنین حنجره‌ی خود را پاره پاره میکنم تا آهرا بدست بیاورم و جامه نومی برتن نمایم و به همه بگویم و با فریاد بگویم. این جامه سرخی که برتن می‌بینید از خون جوانان وطن پارچه‌اش سیاه شده است و با آن سیاه آفریقایی را در دورترین نقطه‌قاره سیاه و امیدوار و تا فریاد برآورد من آزادی میخواهم و لاله‌های گلگونی چون لوموما را بردشت همیشه برهوت و ساکت آنجا می‌پروراند و ویتنام را آنچنان آبدیده میکند که در راهش سر سال تمام می‌چنگد.

و اکنون ملت ما با بزرگترین سلاح جنگ دژخیمان ملت می‌رود با ایمان و ایمان وقتی باشد توپ - تانک - مسلسل دیگر اثر ندارد و سینه بستر جوانان وطن آماج تیر اهریمنسان قرار میگردد و هر خونی که سرزمین ما را رنگین کند خبر از پدراز سدهد و دست یافتن برقله رفیع و بلند آزادی و آزادی می. آزادی را با چی می‌نویسند که این چنین ملتها را به خروش در مبادرد و راه گشای راهی تازه و طریقی نو و تولدی دیگر میشود. تاریخ اینرا همیشه ثابت کرده است که وقتی ملتی بپا خاست و زنجیرها را پاره کرد و مستی و رخوت، بی‌حالی و بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی را از خود دور نمود واژه سرخ خون هرگز از او جدا نبوده است - آزادی همیشه با رنگ سرخ نوشته میشود، یاخون نوشته میشود و برپهنش این مرز و بوم که دیری بود در سکون و خموشی فرو رفته بود رنگ سرخ آزادی جاودانه نقش می‌بندد - آزادی هرگز از خون جدا نیست، آزادی یعنی خون و خون یعنی آزادی، به جامعه خود می‌فکریم که چگونه برنامهریزان ریز و درشت دربی توطئه‌های بزرگ بازیگر کی

تمام میرفتند تا برای همیشه این ملت را خفه کنند و خود فاتحانه بر ما بختند، اما از تاریخ و از جبر تاریخ بی‌خبر بودند و نمی‌دانستند وقتی دیکتاتوری بعد اعلا برسد و فساد در مملکت بود این دیکتاتوری ریشه دواند این هم دیکتاتوری از بن آهسته آهسته فرو می‌ریزد و از بین می‌رود و عجیب است حکومت دیکتاتوری در تاریکی پیدا نشده تا متوجه فرو ریختن این هرم گردد - سر مست و بی‌خبر، تازیانه در دست، ملت را بروز سیاه نشانند، غافل از اینکه وقتی بغض جامعه منفجر شود بزرگترین قدرتها تاب ایستایی ندارند، اکنون در انتهای این راه دوازده پیروزی نظری کوتاه بگذشته نمایانگر اینست که چگونه میشود ملتی را بخواب کرد و به دستان شیطان آدمی داد و پاسی نداشت - اما ایرانی هرگز در طول تاریخ مشغمانه خود بخواب نرفته است و نمی‌رود، این ملت خیلی صبور است و با گذشت - در خفا در آن هنگامی که جابران حکم میرانند در آن هنگام که ما را در چهار دیواری این مرز و بوم اسیر و زبون میکردند و بدستهای ما زنجیر اسارت می‌نهادند، انقلاب چون نهالی کوچک در دلهای همیشه غمگین و افسرده‌ی ما جوانه زد، جوانه زد تا با امروز که بدرخت تنومندی تبدیل گشت و جهانی را به شکست فرو برد از اینکه چگونه يك ملت بی‌کبار و فاکهان آنها با دستهای خالی بیا می‌خیزد و حکومت معاویه و یزید را واژگون میکند، ایان این مستمکران و فرعونان عسری آنچنان ما را بخود مشغول داشتند، آنچنان ما را از خود بیگانه کرده بودند و آنچنان فرهنگ و قومیت ما را بی‌بازی گرفته بودند که اکنون حیرت میکنیم که چه ماهر بودند که این چنین باورهای ما را دستخوش امیال شوم خود کرده و خوارمان نموده بودند، لیکن هر چه کردند، هر تاراجی که کردند نتوانستند ایمانمان را از ما بگیرند، همان ایمانی که اکنون هر روزه با شهیدای غرقه بخون تحویل میدهد و این ایمان فریادش عرش خدا را بلرزه درآورده است - ۲۵ سال خفقان - ۲۵ سال سکوت تیره‌اش انقلابی است که از کوچها، پشت‌بامها به خیابانها و جلوی رگبار مسلسل دژخیمان گشاییده شده است و مرگ سرخ‌ر به جوانان ما داده است که همیشه مبارک است و مبین - آری آزادی همیشه سرخ گونه نوشته میشود یا خون نوشته میشود، و اینک ارج بگذاریم این انقلابی که تنها دو ژواه دارد - آزادی و خون، ارج بگذاریم آزادی را زیرا که ملت به پیروزی نهایی نزدیک میشود و باید با خون خود از آن حفاظت و نگهداری کنیم و به ملت خود هدیه نماییم که در راه آن شهید داده است و شهید همیشه جاودانه میماند.

جدا بافته‌ها و جدا تافته‌ها برای ما



چنان شده است که در فکر کسی نمی‌گنجید. و به همین خاطر به سادگی نمی‌توان گفت که چه باید کرد و یا چه نباید کرد. ورزش زمانی به سامان می‌رسد، که تمام کارها شکلی درست گرفته باشد. و درباره ورزش زمانی می‌توان اصولی حرف زد و ریشه‌ی مسائل را به بررسی گرفت که زمانی رسیده باشد. اینک آن زمان نیست.

اما با تمام این نکات یا یادآوری گذشته‌ها و غلطها و احیانا درمستهای گذشته! برای آینده‌ای که خواهد رسید که هم اکنون طلبه آن را حس می‌کنیم، درس-هائی خواهیم گرفت.

در تمام روزهای گذشته چرخها بگونه‌ای چرخیده‌اند تا در ورزش اصول صحیح و درست جایی بدست نیاروند. که این هم سیاست روز بوده است و هم مورد نظر «بزرگان» ورزش بدون درک سیاست روز. مسئله ورزش که کار پرورشی را تعقیب می‌کند و باید که چنین کند، تبدیل به دکانه‌های کوچک و بزرگی شده است برای کسب مال.

با حسن نیت

از اینکه اکثریت قابل توجه، یا بهتر گفته شود، اکثریت نزدیک به اتفاق کسانی که وارد میدان ورزش می‌شوند - نه ورزشکاران - در اندیشه خدمت و کاری خوب و درست را دنبال کردن شکی نیست. اما ضوابط از یک سو، و روابط از سوی دیگر که این درمی میسر می‌ماند باشد بساطی آن چنان فراهم می‌آورد که این اندیشه‌ها - خدمت به جوانان - در همان روزهای اول بی‌فایده بنظر آیند. و آن گروه که با این نیت وارد میدان شده‌اند، پس از آنکه با اصطلاح «آلوده» این کار شدند متوجه می‌شوند که میان سراب آنها و واقعیت نپاده شده در برابرشان تا چه اندازه فاصله وجود دارد.

خواسته‌ها و ناخواسته‌ها

سایین تزیین کسانی که می‌خواهند و می‌خواستند یا ایجاد باشگاه و وظیفه‌ای را به دوش بگیرند، ناخود خواسته از این راه دور شده و بدون آنکه خود بخواهند حتی می‌توان گفت که در جهت عکس گام برمی - دارند. اما چگونه.

بسیار ساده است، پایه‌های ساختمان ورزش‌ها، بگونه‌ای شکل گرفته و بالا رفته است، که در آن خدمت کردن اهمیتی را که

● ورزش برای تخدیر، تخدیر، تخدیر...

باید داشته باشد ندارد. پایه‌های ورزش ما بگونه‌ای شکل گرفته و دستگاه ورزش ما چنان روی آن سوار شده‌اند که تنها باید بفکر نجات خود بود. و ضوابط و درسی آن روابط هم بگونه‌ای است که می‌طلبد تا هر آدمی هر اندازه با الطاف و عاشق بدنبال منفعت - آنهم چه منفعتی - گشائنده شود.

مقامات

در ورزش یکی دو تنی بودند و هستند که از این طریق «مقامات» دست یافته‌اند. در ورزش یکی دو تن بودند و هستند که از این طریق ثروتی آندوخته‌اند و نیز صاحب اسم و رسمی هم شده‌اند. در ورزش بغیر از این یکی دو تن، گروهی هم بوده‌اند که برای هموار کردن مقصود آن یکی دو تن کارها کرده‌اند، و البته برای آنکه پس از شیر

سهمی بردارند.

براین دوال کار به جایی رسید که شغالان هم به جایی رسیدند، و آنافکه ظاهر شیر بخود گرفته بودند، صدالبته که حالشان معلوم است و مدارج ترقیشان نیز بر همه روشن است که چگونه پیموده‌شد. بخاطر این یکی دو تن، و با همکاری آن گروهی که دانسته و نیز حتی نادانسته در خدمت اینان درآیندند، بساط ورزش بجای آنکه ورزشی باشد، از راه اول و از راه درست دور شد و پایه گرفت.

براین اساس کارها چنان جور شد که ورزش هم انحصاری شود. براین اساس کارها چنان جور شد که حاصل زحمات فراوان مردان عاشق و زحمت کش این یا آن باشگاه کوچک - که دائما هم کوچکتر می‌شد و مجال برای بزرگتر شدن نمی‌یافت به این یکی دو باشگاه سرازیر شود. براین اساس کارها چنان جور

شد تا هر چه «مزایا» بود نصیب آن یکی دو تن و باشگاههای آنها شود.

مزایا

باید دید که اگر چنین نبود چه می‌شد. در آن صورت، اگر به تمام باشگاهها بیک چشم نگاه می‌کردند. اگر به همه یکسان می‌رسیدند، اگر گروهی از خواص و نزدیکان بشمار نمی‌آمدند و گروه پر شمار دیگری انگار از غریبه‌ها، ورزش انحصاری نمی‌شد، ورزش می‌توانست به هر شهر، به هر محله، به هر کوچه و به هر خانه راه پیدا کند. در آن صورت ورزشکار برای تمرین عرض و طول شهری را طی نمی‌کرد تا بساط نیمه آماده‌ای را بامنت فراهم کند که به تمرین بپردازد. در آن صورت البته بیروزیها همواره نصیب یکی دو باشگاه نمی‌شد. و در آن صورت البته که «مزایا»

دم نمی شووند



همیشه نصیب «یکی دو تن» نمی-گشت.

در اینکه آن یکی دو تن و کسانی که خواسته و ناخواسته، از سر تعمد و یا بناچار بی‌توجهی روی «بزرگان» ورزش شدند، خوب نیستند و تنها بدنه شک نباید داشت. اما بدترینها کسانی هستند که این ساط را فراهم آوردند. بدترینها کسانی هستند که اجازه دادند همه چیز از همه دریغ شود. تا نصیب آن عده معدود و املرفیان و مهرپالکی‌های آنها شود.

يك سؤال

ورزش در روزهایی که خواهد آمد، باید باین مسائل بپردازد. انحصار در ورزش باید از میان برداشته شود. باین سؤال هم باید پاسخ داده شود. سؤالی که ۲ سال و چندماه پیش موجب شد تا «مهدی دری» برای «سین-جیم» شدن خوانده شود. آن

سؤال که امروز هم تکرار می-شود این است! اگر باشگاهها می‌توانند با ماهی دوهزار تومان کمک دولت به جوانان برسند و خدمت کنند، پس چرا بسیاری عده‌ای چنین نیست، چرا معدودی دارای سرمایه دولتی بالای ۲۰ میلیون و ۳۰ میلیون تومان هستند. اما اگر فقط با این ارقام درشت هفت‌رقمی و بیشتر از آنها می‌توان ورزش داشت و ورزش را بمعنای درست آن همه گیر کرد، پس چرا برای همه چنین دست و دلباز و خوشفکر آینده‌نگر نیستیم؟

آدمهای آدم

مسئله دیگری که باشگاهی به گذشته ورزش روشن می‌شود، مسئله تخصص است. در تمام این سالهای دراز، در تمام دستگاه ورزش ما کسانی قرار گرفته‌اند که در کار ورزش - شاید حتی در کارهای دیگر هم - «هر» از «بر» تشخیص نمی‌دهند. نتیجه آنکه عمال همان یکی دو تن که در بالا مورد اشاره قرار گرفت، پراحتی و خیلی ساده، بسادگی آب خوردن این روسا را تحت تأثیر قرار داده و «رتنگ» کرده‌اند. یک رتنگ آمیزی سراپا ریاکارانه برای آنکه در خدمت به آن «یکی دو تن» کاملاً موفق باشند، و تا کنون هم بوده‌اند.

با توجه به این مسئله در فردا کار ورزش را بدست کسانی باید داد که ورزشکار بوده باشند، و مسئله مردم را هم بشناسند. اینکه رئیس یا همکار او اسپید سوار بوده اما تاکنون روی کفششان را خاک نکرده است بکار ورزش نمی‌خورد. اینکه رئیس برای خودش و خانواده‌اش استخر سرباز و سرپوشیده خانوادگی درست می‌کند. تا زمانی که او نمی‌داند بچه‌ها در جویها چکار می‌کنند، بدرد ما نمی‌خورد. اینکه فلان «آقا» پسر فلان «آقای» پیشین، در کالجش فوتبال کرده اما هنوز نمی‌داند در زمینهای خاکی خرابه‌های بیرون شهرها بچه‌ها بچکاری مشغولند، بدرد ورزش نمی‌خورد.

برای ورزش ما مردان و زنانی می‌خواهیم که از میان مردم برآمده باشند - برای تمام کارها ما مردان و زنانی این چنین برخاسته از مردم لازم داریم - که خود ورزشکار بوده، با علم ورزش، و علم اجتماع آشنا باشند و با مسائل ویژه اجتماعی ما نیز از نزدیک دمخور شوند، آدمهای جداافتاده و جداافتاده برای ما آدم نمی‌شوند.

خاطره

شاید سه سال پیش بود. یا چهارسال پیش. مسابقه فوتبال جوانان تهران انجام می‌شد. در زمین باشگاه افسر. تیم بانک سپه مسابقه می‌داد. با یک تیم دیگر گویا سپهر بود، در میانه بازی پای یکی از بازیکنان بانک سپه صدمه دید. برای آنکه او به بیمارستانی - بیمارستان آیادافا آنهم بالمحبت‌های «دکتر زرکش» - منتقل شود. لازم شد تا «با سپه‌سالاری» مربی او بمیدان بیاید. بازیکن را به کول بگیرد. از میدان خارج شود. از پله‌ها بالا بیاید و از ورزشگاه خارج شود تا باماشین خودش بازیکنی را به دکتر رساند.

يك خاطره ديگر

روزی باز هم چهار سال پیش - همین «سپه‌سالاری» به «منصور امیرآصفی» مراجعه می‌کند و از او با حالت طلب‌کارانه زمینی برای تمرین می‌خواهد، جواب امیرآصفی سربالا بود و عکس-العمل سپه‌سالاری اشک ریختن.

وقتی باو گفتم مرد گنده خودت را نگه‌دار گفت: آخر تو که نمی‌دانی امروز چه بر من می‌گذشت. یک بچه که تازه به تیم ما آمده است گفت! باقرخان در تیم محلیمان از من برای آنکه بیازیم بگیرند «توقعاتی» دارند.

باقرخان اضافه کرد من برای آنکه او «هاک» بماند و بازی هم بکند، از منصورخان زمین خواستم، تا بتوانم باو و امثال او نیز برسم که ناچار نشوند پیش آن کرکهای جامعه که به ورزش هم رخنه کرده‌اند بروند.

نتیجه گیری

از این دو خاطره باید نتیجه گرفت؟ آیا باین ترتیب آنچه داریم و داریم ورزش بود؟ آیا «باقرها» با تمام گذشته‌ها شاید بتوان گفت اینارها می‌توانستند و می‌توانند گرهی از این مشکل باز کنند؟ ورزش ما چنین بود و هست.

شرکت تکنوتلر

فروش و شارژ انواع کپسولهای آتش نشانی

شرکت تکنوتل

فروش و نصب سیستم‌های تلفن و صفر بند شهرستان

و خارج از کشور با نصب فقط ۴۲۰ تومان ۹۲۴۷۸۹

باروزی ۳ تومان

کاغذ - موکت - نقاشی ساختمان - دکوراسیون ۲۰۰۰

تلفن ۸۲۸۳۰۹

بقلم مبارک موش میرزای دونش

خواجه حافظ خروج ارز را تکذیب کرد

بالا میرایم و از طرفی بنده از سوار شدن به کشتی هم بیم داشتیم و در زمان من هواپیما هم که اختراع نشده بود تا چندتا بردارم و ببرم! و درخاتمه در دیوان اشعارم چند غزل به من منسوب کرده‌اند که بموقع خود علیه ناشرانی که میخواستند با قتلور شدن دیوان ما قیمت کتاب را گران کنند اعلام جرم خواهیم کرد.

تکذیب نامه ۴

حقیق خواجه عبدالله انصاری ضمن اینکه ما فتنه دوست و همکارم حافظ انتساب قسمت اول اسمم را قویا تکذیب میکنم انتساب آخری آقا خیلی قویتر تکذیب می‌کنم.

تکذیب نامه ۵

چون اخیرا عده‌ای خواسته‌اند از نام اینجانب «ابن‌یمین» بفتح خویش سوءاستفاده بکنند و ما را از خودشان بدانند و آلوده دامن کنند صریحا اعلام میدارم که گناه پدر تقصیر فرزند نیست و اگر بنده ابن‌یمین یعنی سریمینی بوده‌ام دلیل نیست که مخلص هم «یمینی» باشم و پشت این قریبون فریاد میزنم بطوری که میکروفون به‌سمتی پرتاب شود! و اعلام می‌کنم که خودم از دیساری‌های دو آتشه هستم و هیچگونه وصله‌ای

تیمور در جلسه‌ای که با هم داشتیم با اتفاق آراء تصمیم گرفتیم و بهمدیگر رای اعتماد دادیم (چون نمی‌خواستیم وقتمان در مجلس‌های دیگر هدر شود و مطمئن بودیم در هر مجلس دیگری هم به‌راحتی میتوانستیم رای اعتماد بگیریم) جمیعا به‌این نتیجه رسیدیم که دیگر زمان آن فرا رسیده است که از ما به‌عنوان سمبل خونخواری استفاده کنند چون بامدرنیز شدن کشور دیگر باید سمبل‌های جدیدی جای ما را بگیرد و ما کمتر در گورمان پلرزیم ضمنا اعلام می‌داریم که با همه فتوحات ما هیچ ارزی از کشور خارج نکرده‌ایم.

تکذیب نامه ۳

اینجانب «خواجه حافظ شیرازی» شاعر معروفی که معرف حضورتان هستم وقت آن میدانم که خواجه بودن خود را تکذیب کنم چون شواهد و دلایلی در دست است که مرا از این لقب مبرا می‌کند و از برجی که قرار است به‌وضیعت فاسدین رسیدگی کنند خواهش‌مدم یک‌فوک یا بیایند شیراز چون من هنوز دلیل‌م در دستم موجود است! ضمنا من هم ارزی از مملکت خارج نکرده‌ام و به‌استناد «فقط حافظ شیرازی ارز از مملکت خارج نکرده» از اتهام

قبل از هر چیز باید عرض کنم که بنده حقیر موش میرزای دونش هیچ نسبتی با میرزای کرمانی قاتل‌شاه فاجار ندارم و دلیلی را هم نمیدانم و از همه هم مبینان عزیز خواهش‌مدم به‌مراجعه صالحه مراجعه و صدق گفتارم را جویا شوند.

به‌مصداق «این مثل بدان سبب آوردم که بدانی هیچ ربطی به‌موضوع ندارم» مطلب را آغاز میکنم، چون اخیرا ظرف همین یکی دو ساعت پیش کشف بزرگی کردم که به‌خاطر ثبت آن در اداره ثبت علائم شرکتها و اقدامات عجیبه آنرا باصدای بلند اعلام می‌کنم این کشف بدون یک کلمه کم و زیاد اینست «تکذیب بسیار کار لنگونی است و ما باید از روش تکذیب که خرج چندانی هم ندارد پیروی نماییم تا به‌سر منزل مقصود برسیم»

چون تنها به‌این وسیله است که با آگهی سطرپی چند تومان ناقابل می‌شود ارزهای قابلی را از مرگ حتمی نجات داد و از هزارها عیب و افترا مبرا شد. امید که جمله مکتوفه بالا بوسیله مفرضان تکذیب نشود چون برای یافتن آن دقیقه‌ها وقت صرف شده است.

جهت توضیح واضحات چند تکذیب‌نامه ضمیمه می‌شود باشد که در زمینه ادبیات فنی فارسی بخشی هم به‌تکذیب نامه اختصاص یابد و ادبیات ماهرچه پربازتر شود.

این تکذیب‌نامه‌ها از آن کسانی است که دستشان از زندگی کوتاه شده و تنها بوسیله فن مجیرالمقول احتضار ازواج بدست ما رسیده که برای اطلاع عموم درج می‌شود:

تکذیب نامه ۱

اینجانب «سوزنی سمرقندی» چون بعلت تیز بودن قسمتی از نام منم به‌دستگاهی شده‌ام که بوسیله همین قسمت تیزم جهت شکنجه مورد استفاده قرار می‌گرفته‌ام حاضر در هر مرجع صلاحیت‌داری که در آن کم‌کاری نمی‌شود در پشت یک میزگرد روحم حاضر شود و در مقابل هر نوع افتزایی جوابگو باشد ضمنا «سوزن‌هوا» نیز که بوسیله جنایان مورد استفاده بوده هیچ ربطی به سوزن بنده نداشته و همچنین در زمان خود هیچ ارزی از مملکت خارج نکرده‌ام چون اصلا من از مملکت خارج نشده‌ام و پاسپورتم! گواه است.

تکذیب نامه ۲

اینجانبان چنگیز، اسکندر،

هم بمن نمی‌چسبد ضمنا اعلام می‌کنم که ارز از مملکت خارج نکرده‌ام.

تکذیب نامه ۶

اینجانب شیخ بهائی معروف هر نوع اتهام نایجائی را به‌بعضی فرق ضاله رد میکنم و با فاسدین هم نام خویش هم نسبتی ندارم و ارز هم برایم ارزشی نداشته است که خارج کنم.

تکذیب نامه ۷

بنده «وحشی بافقی» به اطلاع میرسانم که چون بعضی‌ها فکر کرده‌اند که تنها در تاریخ این بنده ناچیز فقط وحشی بوده‌ام برای روشن شدن اذهان عمومی می‌خواستم بگویم که طبق قانون مطبوعات این چند سطر را درج فرمائید که از بنده وحشی‌تر فراوان است و چوب و چماق مندرکی است که متاسفانه در دست من نیست و در دست وحشی‌های دیگری است که روی من را سفید کرده‌اند ببخشید قرمز کرده‌اند!

تکذیب نامه ۸

اینجانب «پرفسور پوپ» ایرانشناس چون دار دنیا راوداع کرده‌ام رقبای روی دست بنده بلند شده‌اند و آثار باستانی را دستکاری می‌کنند، اصولا حفاری و باستانشناسی کار این حقیر بود و در صدد بودم که بسیاری از حفاری‌های زیرزمینی را انجام دهم و به‌آثار پدیدیا دست پیدا کنم که عمرم کفاف نداد حالا از شما که حفاری‌های زیرزمینی جدیدی را شروع کرده‌اید و آثار بدیع-قرنی در این اکتشافات زیرزمینی یافته‌اید خواهش‌مدم یادی هم از این حقیر بکنید.

تکذیب نامه ۹

«من ابوریحان بیرونی» تنها کسی هستم که اهل بیرون بودم و با اینکه بیرون‌روی چندانی نداشته‌ام اخیرا که روحم در کوچه و بازار پرواز میکرد به‌لیست‌هایی برخورد که ما با هر بیرون‌روی مقداری هم ارز از مملکت خارج کرده‌ایم بدینوسیله عرض می‌دارم که بنده نه‌تنها ارزی بیرون نبرده‌ام بلکه بسیاری از آنها که با گرفتن هزاره و صده و گوشت به‌جیب زده‌اند که باعث تنفر شدید ماست و اگر ارزی هم خارج کرده باشند تنها به‌اسم بنده بوده و چیزیش دست خودما را نگرفته است.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
لبت است در جریده عالم دوام ما

تجدید انتشار روزنامه جوشن

اکنون که بحمدالله بر اثر فداکاری و از خودگذشتگی نویسندگان، خبرنگاران و عموم کارکنان فنی و اداری جراید و با پشتیبانی پیشوایان مذهبی و ملت نجیب ایران سانسور لغتی از میان برداشته شده است مژده میدهم روزنامه جوشن که سالها بمدیریت نصرالله اهور هوش‌شیرازی در تهران و شیراز منتشر میشد و مدت‌ها در محاق تعطیل غیرقانونی حکومت‌های چپار غیر قانونی بود بزودی با همان سبک سیاسی ادبی و اجتماعی و تاریخی زیر نظر هیئت تحریریه که از ادبا شعرا محققین و نویسندگان تشکیل شده بطور هفتگی انتشار خواهد یافت.

خیابان گندی مقابل بانک ملی شماره ۲۵ تلفنهای ۹۲۴۹۴۹ و ۹۲۴۹۴۹

دفتر روزنامه جوشن

پاینده ایران

LONG LIVE IRAN

آبان ۷۸

oct. 78



باغذا واقعاً خوبه

سون آپ تنها نوشابه‌ای که به رنگ احتیاج ندارد

